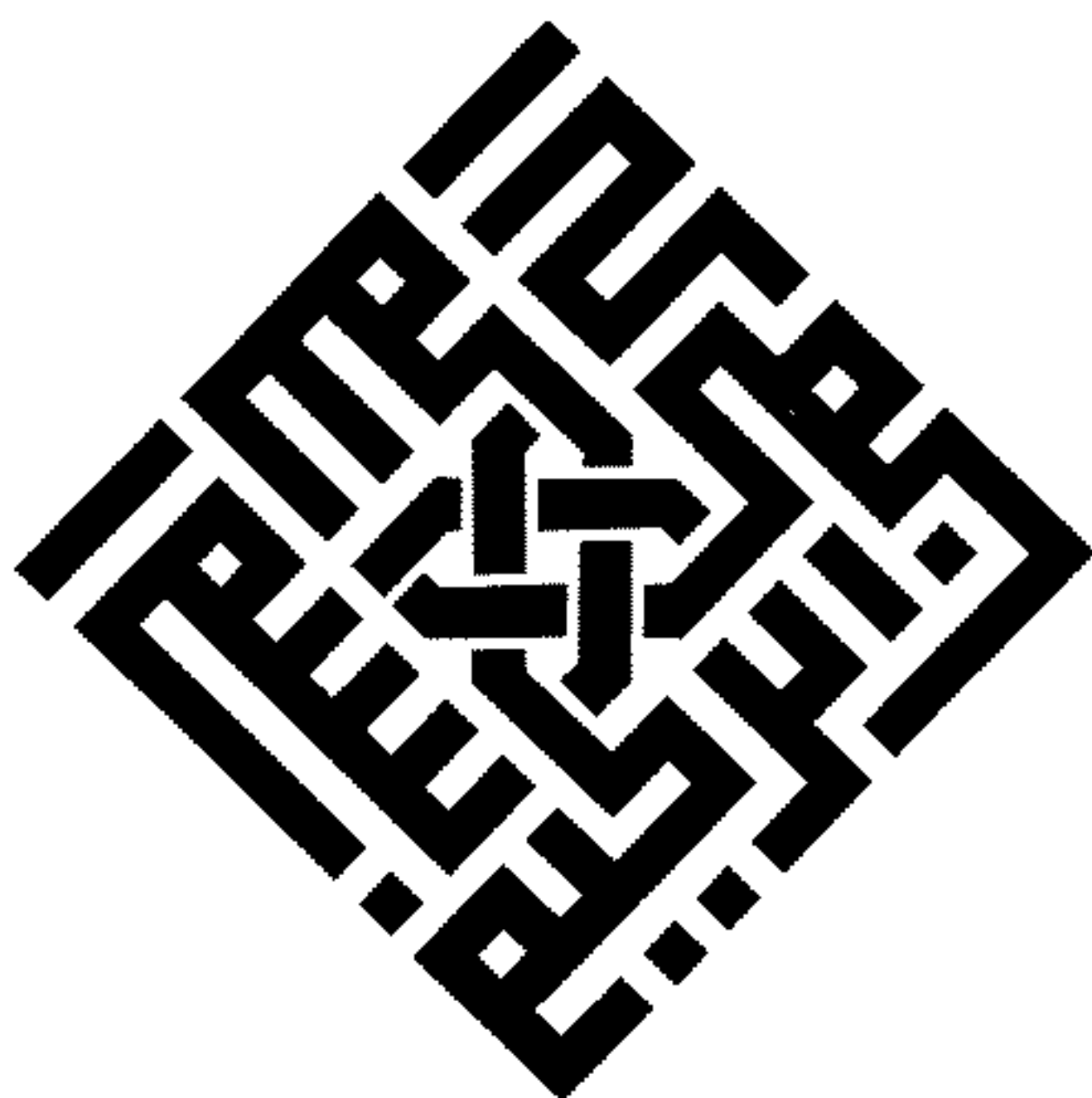


آسیب شناسی موعود گدایی

باتاکید بر آسیب گستر می مسیح نمایان

ومهدی نمایان

مهد گدایی



آسیب شناسی موعود گلایی

پاکستان اسلام آباد کتب خانہ

وعدی نمائند



سرشناسه	: قندی، مهدی، ۱۳۵۳ -
عنوان و نام بدیدآور	: آسیب‌شناسی موعودگرایی: با تأکید بر آسیب‌گستری
مسیح‌نمایان و مهدی‌نمایان نویسنده مهدی قندی.	
مشخصات نشر	: تهران: گوی، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ۲۳۲ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۳۷-۵۳-۳
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
عنوان دیگر	: با تأکید بر آسیب‌گستری مسیح‌نمایان و مهدی‌نمایان.
موضوع	: موعودگرایی
موضوع	: Messianism
موضوع	: مهدویت -- مدعیان
موضوع	: Claimers -- Mahdism
موضوع	: فرقه‌ها
موضوع	: Sects
زده بندی کنگره	: ۱۳۹۵ آق/۲ BP۲۲۴
زده بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۴۱۸۲۸۶

آسیب‌شناسی موعودگرایی

با تأکید بر آسیب‌گستری مسیح‌نمایان و مهدی‌نمایان

مؤلف: مهدی قندی

ناشر: انتشارات گوی

لیتوگرافی: نقش‌آور

صحافی: دلشاد

چاپ: فرشیوه

نظارت چاپ: مه‌نام گرافیک

چاپ سوم: ۱۴۰۰

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۰.۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۳۷-۵۳-۳

تلفن مراکز پخش: ۲۲۸۹۸۲۲۵ - ۶۶۲۲۴۱۱۳

برای اطلاع از آخرین کتاب‌ها در شبکه‌های اجتماعی

با شماره ۰۹۹۰۳۵۲۴۱۵۷ در ارتباط باشید.

۱۷ فصل اول: موعودنمایان در تاریخ ادیان

- ۱۹ مقدمه: پدیده‌ای به نام مدعیان دروغین
- ۲۰ ادعاهای دروغین دربارهٔ "موسای موعود" در میان بنی اسرائیل
- ۲۲ ادعاهای دروغین دربارهٔ "مسیح موعود" در میان یهودیان و مسیحیان
- ۲۴ قومیت و دین مدعیان مسیحایی
- ۲۴ زمان‌های مناسب برای ادعاهای دروغین
- ۲۵ نقش عرفان و تصوف، دربال و پرداختن به مدعیان دروغین
- ۲۸ آشنایی با برخی مدعیان مسیحایی در اهل کتاب و بسترهای ظهور آنان
- ۳۱ ۱. مدعیان دروغین و پیش‌گویی زمان ظهور
- ۳۳ ۲. مدعیان دروغین و دادن آزادی‌های شرعی
- ۳۴ ۳. مدعیان دروغین و دعوت به توبه و ریاضت
- ۳۶ ۴. مدعیان دروغین و تطبیق نشانه‌های ظهور
- ۳۹ ۵. مدعیان دروغین و توجیهات عرفانی

۵۵ فصل دوم: مدعیان و منسوبان دروغین مهدویت در جهان اسلام

- ۵۷ مدعیان مهدویت در میان مسلمانان
- ۵۸ ۱. عبیدالله فاطمی و فاطمیر
- ۵۹ ۲. ابن ترمذ مغربی و موحدون
- ۶۲ ۳. محمد احمد سودانی و سودانی‌ها
- ۶۳ ۴. غلام احمد قادیانی و احمدیه
- ۶۴ ۵. میرزا علی محمد شیرازی و بهائیه
- ۶۴ منسوبان مهدویت در میان مسلمانان
- ۶۵ ۱. کیسانیه و محمد بن حنفیه
- ۶۸ ۲. زیدیه و زید بن علی بن الحسین

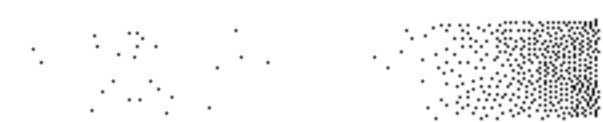
فهرست

۷۴	۳. بنی عباس و محمد بن عبدالله نفس زکیه
۷۶	۴. اسماعیلیه و اسماعیل فرزند امام جعفر صادق (ع)
۷۷	۵. واقفیه و امام موسی کاظم (ع)
۸۰	خاتمه
۸۱	فصل سوم: فتنه عباسیان و دو مهدی دروغین
۸۵	عباسیان و سوء استفاده از عناصر دینی - مهدوی
۸۶	۱. سوء استفاده از نیاز مردم به عدالت
۸۶	۲. سوء استفاده از وظیفه امر به معروف و نهی از منکر
۸۶	۳. سوء استفاده از موقعیت خویشاوندی با رسول خدا (ص)
۸۷	۴. سوء استفاده از حمیت ملی ایرانیان
۸۷	۵. سوء استفاده از لقب مهدی
۸۸	عباسیان و مهدویت نفس زکیه
۹۲	عباسیان و مهدویت مهدی عباسی
۹۴	جعل روایات درباره نفس زکیه و مهدی عباسی
۹۷	فصل چهارم: غائله بابیان و مهدی دروغین شیرازی
۱۰۱	شیخیه
۱۰۱	۱. شیخ احمد احسائی (۱۱۶۶-۱۲۴۲ ه.ق)
۱۰۷	۲. سید کاظم رشتی
۱۰۹	بابیه
۱۱۰	۱. علی محمد شیرازی (۱۲۳۵-۱۲۶۶ ه.ق) و آغاز بابیه
۱۴۳	۲. ازلیه، تداوم بابیه (پس از اعدام باب) به رهبری میرزا یحیی
	نوری معروف به صبح ازلی (۱۲۴۸-۱۳۳۰ ه.ق)
۱۵۳	فصل پنجم: انشعاب در بابیان و پیدایش بهائیان
۱۵۶	میرزا حسین علی نوری، معروف به بهاء الله (۱۲۳۳-۱۳۰۹ ه.ق)
۱۶۴	عباس افندی (معروف به عبدالبهاء) (۱۲۶۰-۱۳۴۰ ه.ق)

فهرست

۱۶۷	شوقی افندی ملقب به ولی امرالله (۱۳۱۴-۱۳۷۷ ه. ق)
۱۷۲	بیت العدل حيفا (تأسیس ۱۹۶۳ م = ۱۳۸۳ ه. ق)
۱۷۵	فصل ششم: بهائیان و تحریف مأموریت مهدی موعود
۱۷۸	عقیده مسلمانان درباره مأموریت قائم
۱۷۹	بدعت بهائیان درباره مأموریت قائم
۱۸۰	تعارض دیدگاه بهائیان درباره مأموریت قائم با مبانی اسلامی و بهائی
۱۸۱	۱. تعارض با نص قرآن درباره خاتمیت پیامبر اسلام
۱۸۲	۲. تعارض احادیث اسلامی درباره خاتمیت پیامبر اسلام
۱۸۵	۳. تعارض با احادیث اسلامی درباره مأموریت قائم
۱۸۸	۴. تعارض با عقیده شیخ احمد و سید کاظم درباره خاتمیت پیامبر اسلام
۱۹۰	۵. تعارض با عبارات صریح شخص باب و بهاء الله
۱۹۲	نقد و بررسی استدلال‌های بهائیان در باب خاتمیت
۱۹۲	۱. خاتم؛ پایان دهنده یا زینت؟
۱۹۴	۲. خاتم النبیین؛ پایان دهنده نبوت و رسالت یا فقط پایان دهنده نبوت؟
۱۹۵	۳. روز هزار ساله
۲۰۳	فصل هفتم: بهائیان و مهدویت حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف
۲۰۸	بهائیان و نام و نسب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف
۲۱۰	بهائیان و ولادت پنهانی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف
۲۱۴	بهائیان و نهان زیستی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف
۲۱۷	بهائیان و دیرزیستی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف
۲۲۰	بهائیان و کارنامه مهدی دروغین آنان
۲۲۲	... و اینک سرانجام سخن

سرآغاز



مهدویت یا قائمیت، عقیده به قیام رهبری ربّانی است که نهاد شرک و بی‌دادگری را براندازد و نهال دادگری و خداپرستی را بنشانند. نابسامانی‌ها را به سامان آورد و ترس و هراس مردم را به امن و امان مبدّل سازد. این اعتقاد امیدبخش نسبت به آینده بشر، بنا بر نویدهای پی‌درپی انبیای الهی است که ما نمونه‌های آن‌ها را در قرآن کریم نیز مشاهده می‌کنیم: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» یعنی «همانا گیتی از آن خداست و آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد وامی‌گذارد و سرانجام، این میراث به پرهیزگاران خواهد رسید».

پیشوای گران‌قدر این قیام پرشکوه، مردی از خاندان پاک نبوی بوده که با القابی چون «قائم» و «مهدی» معرفی شده است و بنا به باور شیعه، کسی جز فرزند یگانه امام حسن عسکری علیه السلام نیست؛ کسی که بر مردمان زمانه ما شناخت او ضروری است.

اما چرا شناخت موعود ضرورت دارد؟ صرف‌نظر از اینکه شناسایی موعود آخرالزمان از جذابیت فراوانی برخوردار است و کنج‌کاوی هر انسانی را برمی‌انگیزد، دلایل و عواملی وجود دارد که تحقیق عمیق در



این موضوع را بر انسان حق جو، واجب و ضروری می‌سازد. یکی از این عوامل، وجود فتنه‌انگیزان و مدعیانی است که خود را به دروغ موعود آخرالزمان می‌خوانند؛ فتنه‌انگیزانی که با سوءاستفاده از ایمان مردمان به موعود راستین، آنان را فریفته و سروری دنیوی بر مردم را بر سطح و خشم جاوید الهی ترجیح می‌دهند.

بدین ترتیب، شناخت مهدی موعود و ویژگی‌هایش، گذشته از آنکه برگی از دفتر عقاید هر مسلمان است، نجات‌بخش علاقه‌مندان مهدی از درافتادن به دام شیادان مهدی‌نما است.

در دیانت اسلام، از آنجا که روزگار حکومت حضرت مهدی عج و الهی بودن خود آن حضرت، بسی شورآفرین و شوق‌انگیز است، خبر ظهور آن بزرگوار برای امت نیز جذاب و انگیزنده خواهد بود. همواره برخی افراد یا جریان‌های سودجو و جاه‌طلب نیز از همین انگیزه مردمی نسبت به امام موعود بهره گرفته و با سوءاستفاده از نادانی عوام، در ضمن ادعاها و انتساب‌های دروغین، خود یا کسان دیگری را به جای آن مولای یگانه به مردم معرفی کرده و آنان را از مسیر درست به بی‌راهه کشانیده‌اند.

بر همین اساس، گروه‌ها و فرقه‌های فراوانی چون کیسانیه، زیدیه، واقفیه، احمدیه (قادیانیه)، بابیه و بهائیه پدید آمده‌اند و از همین رهگذر، دنیاپرستان دروغ‌گو و استعمارگران سودجو به آرزوهای شوم خویش دست یافته و البته شمار زیادی از مردم نیز از لحاظ جانی، مالی و به خصوص اعتقادی خسارت دیده‌اند.

با نگاهی به تاریخ و فتنه‌های این مدعیان در می‌یابیم که آگاهی از آینده موعود به تنهایی برای سعادت انسان کافی نیست؛ بلکه آشنایی

با ویژگی‌ها و علائم مشخص‌کنندهٔ شخص موعود نیز ضروری است؛ زیرا انگیزهٔ بدون قوهٔ تشخیص، بیش از آنکه مفید باشد، مضر است.

موضوع این نوشتار، بررسی برخی از فتنه‌های اعتقادی و اجتماعی است که در سایهٔ دروغ‌پردازی دربارهٔ موعود آخرالزمان پدید آمده است.

عنوان فصل اول «موعودنمایان در تاریخ ادیان» است. این فصل، وجود پدیده مدعیان دروغین را در میان اهل کتاب می‌نمایاند. خواننده در این فصل به‌خوبی در می‌یابد که انتظار موعود و نیز ظهور موعودهای دروغین پدیده‌هایی منحصر به جهان اسلام نیست؛ بلکه یهودیان و مسیحیان نیز اولاً شورمندانه منتظر ظهور مسیح موعودند، و ثانیاً با مدعیان دروغینی که هر از چندی سر برآورده و خود را مسیح موعود خوانده‌اند، روبه‌رو بوده‌اند. آشنایی با زمینه‌های ظهور و فریبندگی این موعودنمایان دروغ‌گو، آینهٔ عبرتی برای ما خواهد بود.

عنوان فصل دوم «مدعیان و منسوبان دروغین مهدویت در جهان اسلام» است. در این فصل، با چند تن از مشهورترین مدعیان و منسوبان مهدویت به اجمال آشنا می‌شویم و آشنایی تفصیلی با مهدی عباسیان و مهدی بهائیان را به فصل‌های بعد وا می‌گذاریم.

عنوان فصل سوم «فتنهٔ عباسیان و دو مهدی دروغین» است. در این فصل، با بررسی موردی تاریخ بنی‌عباس نشان می‌دهیم که صاحبان اغراض سیاسی و اجتماعی چگونه با تحریف اعتقاد اصیل مهدویت از شور و شوق مردم به نفع خویش بهره‌جسته و می‌جویند. پدیده‌هایی همچون شورش داعش در سال‌های اخیر، که به‌شدت آمیخته با انگیزه‌های آخرالزمانی است؛ مشابهات زیادی با جنبش بنی‌عباس دارد؛ رهبران داعش همچون ابوعمر بغدادی و ابوبکر بغدادی به

نام اهل بیت پیامبر قیام کرده و خود را حسنی و حسینی و قرشی نامیده‌اند؛ پرچم‌های سیاه را شعار خود قرار داده و قیام خود را مقدمه حکومت مهدی موعود می‌خوانند؛ حکومت‌های محلی را فاسد و ظالم و بی‌دین می‌خوانند و مردم را به شورش در برابر آن‌ها برای اقامه حق و عدل تهییج می‌کنند و به آن‌ها وعده پیروزی می‌دهند؛ همچنین روایات آخرالزمانی همچون روایت مربوط به نبرد دابق را بر خود تطبیق داده، در تنور اشتیاق یاران می‌دمند. از این رو این فصل نیز به نوبه خود آینه دیگری از روزگار خود ما را پیش چشمانمان می‌نهد.

عنوان فصل چهارم «غائله بایبان و مهدی دروغین شیرازی» است. این فصل، به تشریح فتنه بایبه در ایران می‌پردازد و ضمن ارائه تاریخی اجمالی از غوغای بایبان در ایران، رابطه این فتنه را با تحریف و سوءاستفاده از عقیده مهدویت آشکار می‌سازد. بررسی فتنه بایبه از آن جهت مهم است که آتش آن هنوز فرو نخفته است بلکه با دگرذیسی و تبدیل به تشکیلات بهائی، هنوز قربانی می‌گیرد.

عنوان فصل پنجم «انشعاب در بایبان و پیدایش بهائیان» است. این فصل، نشان می‌دهد که چگونه فتنه بایبه بستری مناسب برای پیدایش انحرافی بزرگ‌تر در قالب مرام و مسلک بهائی گردید. از آنجا که بهائیان در روزگار ما، بیشترین تلاش‌ها را در آسیب‌رسانی به عقیده شیعیان درباره امام مهدی عجله تعالی فرجه دارند، در سه فصل پایانی، با تفصیل بیشتر به بررسی ریشه‌های تاریخی و نقل و نقد استدلال‌های آنان می‌پردازیم. در فصل پنجم بیشتر به معرفی پدیده‌ها و افراد مهم در تاریخ بهائیت می‌پردازیم و نگرش اعتقادی آن‌ها را به «مهدویت» و «فرجام آیین اسلام» در دو فصل بعد پیگیری می‌کنیم.



عنوان فصل ششم «بهائیان و تحریف مأموریت مهدی موعود» است. در این فصل، بیان می‌کنیم که بهائیان برای منصرف کردن ذهن مسلمانان از دین اسلام و جلب توجه آن‌ها به آیین نوساخته بهائی، چگونه مفهوم قائمیت را تحریف کرده و مأموریت قائم موعود را که احیای اسلام است، به دروغ به نسخ این آیین الهی تبدیل کرده‌اند. از آنجا که این تحریف، در راستای نفی خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صورت می‌پذیرد، نقدی هم بر دلایل بهائیان در نفی خاتمیت خواهیم داشت.

عنوان فصل آخر «بهائیان و مهدویت حضرت حجت علیه السلام» است. از آنجا که بهائیان علاوه بر تحریف مأموریت حضرت مهدی، به نفی قائمیت فرزند امام عسکری علیه السلام نیز می‌پردازند، در فصل هفتم، بنابر مدارک معتبر نزد ایشان نشان می‌دهیم که اعتراض‌های آنان درباره قائمیت فرزند امام عسکری علیه السلام جایگاهی ندارد و موعود راستین، کسی جز امام دوازدهم شیعیان نیست.

در پایان، گفتنی است که اکثر فصول نوشته حاضر بیش از آنکه یک نگارش مستقل به‌شمار آید، گزینش و بازچینش دو اثر مستقل دیگر است که به جهت رعایت امانت به آن‌ها اشاره می‌کنیم. نمونه‌های ذکر شده در فصل اول به‌عنوان مدعیان مسیحایی، عمدتاً از کتاب "انتظار مسیحا در آیین یهود" نوشته جولיוس گرینستون و ترجمه آقای حسین توفیقی برگرفته شده و سعی شده تا کمترین تغییر در عبارات ترجمه مزبور صورت پذیرد. فصول چهارم تا هفتم نیز اقتباسی گسترده از یک مکتوب چاپ‌نشده از استاد ارجمند و با اخلاص مؤلف است که نوشته پرمغز خود را تنها به قصد خدمت‌گزاری به مولای غریب خویش و بی‌نیاز از هرگونه نیت نامجویی در اختیار من و صدها دانشجوی دیگر نهادند. به احترام نیت ایشان از ذکر نامشان پرهیز می‌کنم و از



خداوند برای جناب ایشان اجر بی‌پایان تمنا می‌دارم. تغییرات اعمال شده در این بخش نیز کمتر از آن است که بتوان آن را یک بازنگاری برشمرد و بیشتر در حد یک بازتدوین به حساب می‌آید. یادکرد از تألیفات ارزشمند مزبور به جهت حق‌گزاری و امانت‌داری ضروری بود.

امید که این نوشته آگاهی‌های لازم را برای صیانت مؤمنان در برابر هجمه مدعیان دروغین و جریان‌های منحرف ایشان، در اختیار خواننده محترم بگذارد و به توفیق الهی جامعه منتظر، بیش از پیش از آسیب فتنه‌های آخرالزمانی در امان بمانند.

بمنتک و کرمک و عونک و عصمتک

آمین یا رب العالمین

فصل اول

موجود نمایان در تاریخ ادیان

مقدمه: پدیده‌های به نام مدعیان دروغین

یکی از سنت‌های ثابت الهی، امتحان بشر در این دنیا است. در پی این امتحانات، برخی پیروز و سربلند از آزمون بیرون می‌آیند و برخی به علت پیروی از شیطان و هوای نفس، سرشکسته و ناموفق می‌شوند.

خداوند مهربان برای آدمیان، زندگی سراسر سعادت و نیکبختی را خواسته و برای رهبری معنوی و اجتماعی آنان پیشوایانی را برای آنان برمی‌گزیند ولی بشر با عملکرد خود خواهانه و زیرپا گذاشتن دستورهای سعادت بخش فرستادگان الهی، خود را به مهلکه انداخته و گرفتار زورگویان و حکمرانان ستمگر می‌گرداند.

در اینجا نیز خدای مهربان سنت دیگری دارد و آن فرستادن منجیانی برای نجات مؤمنانی اندک است که گرفتار آتشی می‌شوند که اکثریت آخرت باخته افروخته‌اند. این منجیان موعود هر یک پس از گذشت زمانی که دوران رنج و شکنج است، به سوی قوم خود آمده، وعده‌های الهی را عملی می‌سازند و علاوه بر نجات مؤمنان به صیقل دادن آینه غبارگرفته دین و احیای کالبد بی‌رمق آیین می‌پردازند؛ همچون حضرت موسی که به سوی بنی اسرائیل آمد و آنان را از سلطه فرعون و هامان و لشکریان آنها نجات داد و آزادی و امنیت و نیز هدایت را برای آنان به ارمغان آورد.

باید دانست که ظهور حضرت موسی یا حضرت عیسی علیه السلام در میان قوم خود بدون سابقه قبلی نبوده است؛ بلکه پیش از آمدن این بزرگواران، امت آن‌ها در انتظار ایشان به سر می‌بردند. این انتظار موعود، البته بستر ادعاهای دروغین را نیز برای شیادان فراهم می‌ساخت و بساط مدعیان دروغین پیش از آمدن هر موعودی پهن می‌شد. از این رو پیش‌تر از ظهور مدعیان مهدویت در جهان اسلام، ما شاهد مدعیان دیگری هستیم که در میان یهود و نصارا پدید آمده و هنوز هم پدید می‌آیند. به تعبیر دیگر، مدعیان دروغین در میان تمام امت‌ها بوده و هستند.

آشنایی با این جریان‌های تاریخی به ما می‌آموزد که پدیده شوم مدعیان دروغین، تنها گریبان‌گیر مسلمانان نیست؛ بلکه اهل کتاب نیز دچار این پدیده بوده‌اند. از این رو نیاز به پژوهشی روشنگر از منابعی اصیل و مفصل برای پژوهشگران آن ادیان نیز کاملاً محسوس است.

ادعاهای دروغین درباره "موسای موعود" در میان بنی اسرائیل

اسرائیل لقب حضرت یعقوب است که در قرآن بارها از آن یاد شده است.^۱ واژه "بنی اسرائیل" اشاره به "فرزندان حضرت یعقوب" دارد که مشمول دعای فراوان پدر و نیای خیرخواه خود بودند و علی‌رغم گناهان برخی از آن‌ها، به برکت ایمان و عمل صالح بعضی دیگر، مشمول الطاف فراوانی از ناحیه خدا شدند.^۲

۱. به عنوان نمونه بنگرید به آل عمران (۳): ۹۳. خداوند در این آیه می‌فرماید: «كُلَّ الطَّعَامِ كَانَ جُلَاً لِّبَنِي إِسْرَآئِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَآئِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ».

۲. خداوند عزوجل در آیات ۴۷ تا ۶۱ سوره بقره برخی از این الطاف را بر آن‌ها بر می‌شمرد و با این آیه آغاز می‌کند: «يَا بَنِي إِسْرَآئِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ».

با به قدرت رسیدن حضرت یوسف در مصر، خاندان یعقوب که اقلیت موحدی بودند، طعم شیرین عدالت و حمایت حکومت را چشیدند اما با رحلت آن جناب روزگار رو به دگرگونی نهاد و فرعون‌های مصر مجدداً آیین‌های شرک‌آلود را احیا کردند. سپس بنی‌اسرائیل را که نژادی خارجی به‌شمار می‌رفتند به بردگی گرفته و فشارهای شدیدی برایشان وارد آوردند.^۱

در روایتی می‌خوانیم که چون هنگام رحلت حضرت یوسف علیه السلام رسید، حضرتش خاندان یعقوب را -که در آن زمان شامل ۸۰ مرد بودند- گرد خویش فرا خواند و بدیشان گفت:

به زودی این قبطیان بر شما تسلط می‌یابند و شما را در رنج و عذاب و سختی قرار می‌دهند. همانا خداوند شما را به دست مردی از نسل لاوی بن یعقوب از چنگ ایشان نجات خواهد داد که نامش موسی و فرزند عمران است. او پسری است بلند قامت، با موهای مجعد و صورت گندم‌گون.^۲

در ادامه همین حدیث آمده است: افراد بسیاری در بنی‌اسرائیل فرزند خود را عمران می‌نامیدند و فرزندان ایشان نیز نام فرزندشان را موسی می‌نهادند؛ بدان امید که موسای موعود از نسل ایشان باشد.

همچنین ابان بن عثمان از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند:

پیش از ظهور حضرت موسی علیه السلام، پنجاه دروغ‌گواز بنی‌اسرائیل به پا خاستند و همه آن‌ها مدعی بودند که موسی بن عمران هستند!^۳

۱. مصریان خود را نژاد قبطی می‌دانستند. امروز نیز نام Egypt برای کشور مصر از واژه قبط اخذ شده است.

۲. صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۱۴۷.

۳. صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۱۴۷، ادامه حدیث ۱۳.

ادعاهای دروغین دربارهٔ "مسیح موعود" در میان یهودیان و مسیحیان

پس از ظهور معجزنمای حضرت موسی علیه السلام و نجات بنی‌اسرائیل به دست ایشان، روزگار شکوهمندی برای آن‌ها رقم خورد. اما با درگذشت حضرت موسی، مجدداً بنی‌اسرائیل، دچار حوادث تلخی شدند. به خصوص دین روح‌بخش حضرت موسی تحریف شد و شماری از علمای یهود حقایق آن را مخفی کردند. خداوند به جهت کج‌روی‌های بنی‌اسرائیل احکامی سخت را برای عقوبت، بر آن‌ها وضع کرد. انحطاط گسترده در طبقات روحانی یهود کاملاً آشکار بود؛ هرچند اقلیت ارجمندی هم وجود داشتند. در این روزگار، پیامبران به بنی‌اسرائیل بشارت دادند که در آینده، خداوند پیامبر بزرگ دیگری را به سوی آن‌ها خواهد فرستاد که «ماشیح» (یا همان مسیح) خوانده می‌شود که دین خدا را زنده و راه نجات را آشکار می‌سازد.

در پی بیان این بشارت، یهودی‌زادگان بسیاری به دروغ ادعا کردند که «ماشیح» و فرستادهٔ موعود یهودند. جالب آنکه، وقتی حضرت عیسی‌بن‌مریم (مسیح راستین) ظهور کرد، فقط برخی از بنی‌اسرائیل به ایشان به عنوان مسیح موعود ایمان آوردند و دیگران او را دروغ‌گو خوانده، بر آیین منسوخ خویش باقی ماندند.

امروزه یهودیان به پیروی از گذشتگان خود معتقدند که هنوز ماشیح ظهور نکرده است و باید منتظر او بود.^۱ بدین جهت حتی در زمان حاضر، در میان یهودیان کسانی پیدا می‌شوند که مدعی‌اند «ماشیح» موعودند.

۱. یهودیان در طول تاریخ، ذلت و مشکلات فراوانی را متحمل شده‌اند و تمام این دوران را در انتظار ظهور «ماشیح» به سر برده‌اند. در این اواخر برخی از یهودیان در قالب جنبش صهیونیسم، مدعی شدند که ما دیگر نباید برای نجات خود، منتظر ماشیح بمانیم؛ بلکه خود با برخوردی انقلابی و فعالانه به تأمین آرمان‌های کتاب مقدس خواهیم پرداخت و البته با به وجود آوردن دولتی یهودی زمینه ظهور ماشیح را فراهم می‌کنیم. صهیونیست‌ها انتظار انفعالی موعود را انتظاری مخرب برای قوم یهود می‌دانند. (مراجعة کنید به گرینستون، انتظار مسیحا در آیین یهود، فصل هفتم).

پس از یهودیان نوبت به نصرانیان می‌رسد. آن‌ها معتقدند که مسیح، کسی جز حضرت عیسی بن مریم نیست، که یک‌بار به جهان آمده و بعد از به صلیب کشیده شدن، دفن گردید و پس از دو یا سه روز به آسمان رفت.^۱ به باور نصرانیان، حضرت مسیح به پیروان خویش بشارت داد که وقتی دیگر به سوی ایشان باز خواهد آمد و در زمانی که برگردد، عدالت در همه جا گسترش خواهد یافت.^۲

از آن زمان تا کنون، در میان مسیحیان، هزار چندی کسانی پیدا شده‌اند که مدّعی‌اند خود عیسی ناصری یا مبشّر اویند و برای نجات انسان‌ها آمده‌اند. اینان به طمع شهرتی چند روزه، دامی شیطانی می‌گسترند و گروهی از عوام مسیحی را گرد خود جمع می‌کنند و برگرده آنان سوار می‌شوند. به نظر می‌رسد برخی از آنان از بیماری‌های روانی همچون اسکیزوفرنی هم، که نوعی بیماری توهمی است، رنج می‌برند.

علی‌رغم تنش‌ها و سرخوردگی‌های فراوان ناشی از ناکامی آن مدعیان در تحقق وعده‌های خود، هرگز فروغ انتظار آمدن مسیح در میان اهل کتاب از بین نرفته، بلکه بشارات انبیای پیشین، هنوز که هنوز است، مشعل این انتظار را روشن نگاه داشته است. در آیین اسلام نیز که

۱. اناجیل اربعه، در اینکه عیسی علیه السلام چند شبانه روز پس از دفن، به آسمان رفت، دچار اختلاف و تشکّات‌اند و این خود نمونه‌ای از عدم دقّت و تحریف موجود در آن‌هاست.

۲. مسلمانان با مسیحیان در این زمینه که مسیح به آسمان رفته است و در روزگار عدالت باز می‌گردد، هم‌عقیده‌اند؛ اما از دو جهت با آن‌ها اختلاف دارند: نخست آنکه او به صلیب کشیده نشد؛ بلکه شخص مصلوب، کس دیگری است. (برخی گفته‌اند مصلوب شخصی به نام یهودا اسخریوطی بود که به مسیح خیانت کرد. او همان کسی بود که رومیان و کاهنان یهود را برای کشتن مسیح یاری کرد؛ ولی در لحظه حسّاس، خداوند سیمای او را به شکل حضرت مسیح درآورد و رومیان به اشتباه او را به جای مسیح به صلیب کشیدند). بنا به عقیده مسلمانان، حضرت مسیح بی آنکه به صلیب کشیده شود، به آسمان عروج کرده است. دومین اختلاف مسلمانان با مسیحیان در این است که مسیحیان گمان می‌کنند مسیح به هنگام نزول، خود رهبری جهان را به دست می‌گیرد؛ حال آنکه به اعتقاد اهل اسلام، در آن زمان، مسیح به استقبال نواده و جانشین پیامبر خاتم می‌شتابد و اوست که در آن زمان فرمانروای جهانی است. مسیح پشت سر او نماز خواهد خواند و این نواده بزرگوار (احمد مختار) کسی نیست جز وجود مقدّس «مهدی آل محمد» صلوات الله علیهم اجمعین.

مبانی دینی مستحکم‌تری دارد، پیدایی مدعیان دروغین، اصل دین را هرگز به نابودی نخواهد کشید بلکه جامعه را نسبت به شناسایی مرزهای اصلی و بنیادین دین و جداسازی آن از زوائد و پیرایه‌ها هوشیارتر می‌سازد.

مراجعه به تاریخ بنی اسرائیل و فور مدعیان دروغین مسیحایی را اثبات می‌کند. در ادامه به برخی از مدعیان مسیحایی در میان یهود و نصارا اشاره خواهیم کرد.

قومیت و دین مدعیان مسیحایی

جامعه اهل کتاب مشتمل بر دو جامعه بزرگ است:

۱- یهودیان.

۲- مسیحیان.

عموم مدعیان دروغین مسیحایی، از نژاد بنی اسرائیل‌اند و تباری یهودی دارند، هرچند برخی از آن‌ها از لحاظ دینی، یهودی و برخی دیگر مسیحی بوده‌اند.

زمان‌های مناسب برای ادعاهای دروغین

عموم مدعیان دروغین، در زمان‌هایی ظاهر شده‌اند که اوضاع جهان بر وفق مراد قومشان نبوده است. پدیده‌هایی مانند جنگ، قحطی و شیوع بیماری‌های مهلک مانند طاعون و وبا، از دو جهت جامعه را مهیا برای ظهور منجی‌های قلبی می‌سازد:

• نخست آنکه: وفور مشکلات، مردم را نسبت به ظهور منجی مشتاق‌تر می‌سازد و در آن‌ها نوعی تساهل در پذیرش مدعیان پدید می‌آورد.

• دوم آنکه: شیوع معضلات، اقتدار حکومت‌ها را متزلزل ساخته، و امید به پیروزی را در گروه‌های منتقد تقویت می‌کند.

از دیگر عوامل تقویت‌کننده برای ظهور مدعیان دروغین، مقارن شدن با نشانه‌ها و حتی زمان‌هایی است که برای آمدن منجی موعود پیش‌گویی شده است.^۱

نقش عرفان و تصوف، در بال و پر دادن به مدعیان دروغین

عموم مدعیان مسیحایی، بر موج گرایش‌های عرفانی سوار بوده‌اند. مسیحیت موجود، ذاتاً تفسیری عرفانی از دیانت است و باب ادعاهای نوظهور را به خوبی به روی جبهه طلبان می‌گشاید. اما یهودیت نیز که ظاهراً آیینی سنتی است، مشتمل بر فرقه‌هایی با گرایش‌های عرفانی است و مدعیان مسیحایی معمولاً در دل آن گرایش‌ها پدید آمده‌اند.

توضیح آنکه در میان پیروان آیین یهود، دو گرایش عمده سنتی و عرفانی دیده می‌شود. گرایش سنتی علاوه بر کتب مقدس بر پیروی از تلمود که مجموعه روایات و تفاسیر رسمی از کتب مقدسشان است، تأکید دارد. در برابر آن‌ها، گرایش عرفانی بیشتر بر نوعی از عرفان متمرکز است که نزد یهودیان با نام کابالا یا قبالا معروف است. مهم‌ترین کتاب عرفان کابالایی، زوهر نام دارد.

مدعیان دروغین مسیحایی در یهود معمولاً با رویکرد انتقاد نسبت به علمای تلمودی و سوار بر موج عرفان کابالایی ظاهر شده‌اند. این

۱. بابیان نیز که در فصول بعد از آن‌ها یاد می‌شود، از این دست زمینه‌ها برای جذب قلوب مردم ایران سود بردند تا آن‌ها را در برابر حکومت قاجار برانگیزند. نمونه آن‌ها عبارتند از: هزاره‌گرایی و استفاده از علم حروف برای جلب توجه‌ها به سال ۱۲۶۰ قمری؛ تکیه به مشکلات اجتماعی مردم ایران برای انگیزش آن‌ها در برابر حکومت؛ غنیمت شمردن مرگ محمد شاه قاجار و محکم نبودن پایه‌های حکومت شاه جوان که زمینه را برای راه اندازی سه جنگ داخلی فراهم می‌کرد؛ و اموری دیگر از این قبیل.

نکته بسیار مهم است که چرا عرفان و تصوف ابزار بهتری برای مدعیان دروغین است؟ پاسخ چنین است:

• اقناع مخاطبان با بهره‌گیری از ادبیات و شعر و نه استدلال و برهان، یکی از نقاط آسیب‌زای تربیت عرفانی است. ذوقی بودن بسیاری مطالب، به عوام‌فریبان فرصت می‌دهد تا افکار مسمومشان را در قالب باقلوهای شیرین شعری و ذوقی به خورد جامعه ناآگاه و ذوق‌زده بدهند، بدون آنکه نیازی به آوردن برهان داشته باشند.

• مدعیان دروغین، در فضای عرفانی، متون دینی را به هرگونه که بخواهند تفسیر می‌کنند و بدین ترتیب در تطبیق تعبیر دینی بر خودشان (بی‌آنکه به واقع بر آن‌ها منطبق باشد) دچار مشکل نیستند.^۱

۱. استفاده از ابزار تحریف ادبی، که همان تفسیر به رأی است، در عرفای مسلمان هم کاملاً متداول است. به اشعار زیر از مثنوی مولی جلال‌الدین بلخی دقت کنید:

هست اشارات محمد، المراد	کل گشاد اندر گشاد
صد هزاران آفرین بر جان او	بر قس‌دوم و دور فرزندان او
آن خلیفه‌زادگان مقبلسش	زاده‌اند از عنصر جان و دلش
گرز بغداد و هری یا از ری‌اند	بی‌مزاج آب و گل نسل وی‌اند

مولوی، مثنوی، دفتر ششم.

شاعر می‌پذیرد که پیامبر اکرم اشارتی داشته که خلفای او از نسل او و از فرزندان او هستند، اما برای آنکه آن را از انحصار اهل بیت درآورد و اقطاب صوفیه را به عنوان خلفای پیامبر معرفی کند بیان می‌دارد که القصه، اشارات رسول الله گشاد اندر گشاد است و اگر ایشان در باب خلیفه‌زادگان و فرزندان بزرگوار خود سخن گفته منظورشان نه فرزندان جسمانی بلکه فرزندان روحانی است! مولی جلال‌الدین، بدین ترتیب روایات صریح پیامبر را در باب امامان اهل بیت از کارکرد خود می‌اندازد و آن‌ها را درباره اقطاب صوفیه مانند جنید بغدادی تأویل می‌کند و بی‌آنکه از نسل پیامبر و منصوص باشند، آن‌ها را امامان امت و از نسل پیامبر می‌خواند.

پس به هر دوری ولّیتی قائم است	تا فیامت ابدایش دائم است...
پس امام حی قایم آن ولی است	خواه از نسل عمر، خواه از علی است
مهدی و مهدی، وی است ای راجو	هم نهان و هم نشسته پیش رو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم.

• ایده یگانگی در عرفان. به مدعیان اجازه می‌دهد که نه تنها هر لفظ را در هر معنای دلخواه به کار برند؛ بلکه هر شخص را نیز معادل هر شخص دیگر فرض کنند. به این ترتیب حضرت آدم همان حضرت نوح است و حضرت نوح هم همان حضرت ابراهیم است و حضرت ابراهیم نیز همان حضرت موسی است. حضرت عیسی نیز کسی جز حضرت موسی نیست. سرانجام همه اینها کسی جز همان خدای واحد نیستند که در قالب‌های متعدد ظاهر شده است. بدین ترتیب هرکس می‌تواند ادعا کند که همان عیسای ناصری است که دوباره ظاهر شده است و لو آنکه هیچ نسبتی با حضرت عیسی نداشته باشد.

• فضای رازآلود عرفانی به جمعیت پیروان می‌آموزد که از چیزهایی پیروی کنند که درستی‌شان را نمی‌دانند. انواع علوم غریبه مانند علم اعداد و علم تسخیر و طلسمات، که کمتر کسی توانایی تشخیص درست و غلط آن‌ها را دارد، در فضای عرفانی در کانون توجهات است. استناد به رؤیاهایی که صادق و کاذب آن‌ها درهم آمیخته نیز در همین راستا در فضاهای عرفانی فراوان است. در خصوص علم اعداد، تعیین وقت ظهور مرعود بر اساس اسرار حروف بسیار متداول است.

• هر یک از دو حوزه افراط و تفریط در انجام مناسک دینی، در هر عصری طرفدارانی دارد. در گرایش‌های عرفانی هر دو گونه افراط و تفریط در انجام مناسک دیده می‌شود. بخشی از آن‌ها در پی جمع‌آوری علاقه‌مندان ریاضت‌کشی و افراط در دنیاگریزی هستند. بخشی دیگر در پی بسیج علاقه‌مندان رهایی از قید و زنجیرهای شرعی و بی‌بندوباری در عین دینداری! هستند.

مدعیان دروغین، از همه این فرصت‌های وسوسه‌انگیز که فضای عرفان و تصوف در اختیارشان می‌نهد سوءاستفاده می‌کنند.

آشنایی با برخی مدعیان مسیحایی در اهل کتاب و بسترهای ظهور آنان

فهرست‌هایی از مدعیان دروغ‌گو که خود را مسیح موعود نامیدند با کلیدواژه‌هایی همچون "Messiah Claimants" یا "pseudo-Messiahs" قابل جستجو است. بستر ظهور این مدعیان معمولاً مشابه هم است. آشنایی تاریخی با این افراد، هرچند ممکن است در بدو امر، ملال‌آور باشد، اما بی‌شک بسی درس‌آموز و مفید است.

یکی از فواید آن، آگاهی از بسترهای سربرآوردن ادعاهای دروغین است. چنانچه پیشتر اشاره شد، برخی از آن زمینه‌ها عبارتند از:

(۱) افزایش فشار و ستم از سوی حکومت‌ها و در نتیجه، ایجاد نارضایتی اجتماعی و آمادگی مردمی برای شورش.

(۲) متزلزل شدن جایگاه نظام حاکم در اثر جنگ‌ها، بیماری‌های فراگیر و ناکارآمدی اقتصادی.

(۳) دلزده شدن مردم از عالمان دینی و سوق یافتن مردم به گرایش‌های عرفانی. این دلزدگی می‌تواند در اثر متهم شدن عالمان به دنیاطلبی یا بی‌توجهی آنان به اخلاقیات و معنویات باشد.

آگاهی از تاریخ، به ما و جامعه‌مان کمک می‌کند تا از تکرار تراژدی‌های دینی اجتناب شود. به علاوه به‌خوبی از ماهیت ادعاهای نو ظهور مانند ادعای بهائیان درباره "مهدویت باب شیرازی" که در پی وقوع همان زمینه‌ها در جامعه شیعه متولد شده و تبلیغ می‌شوند، آگاه گردیم. مردم آگاه و فرهیخته، حاکمان عادل و کاردان و روحانیت



اخلاقی و پرهیزگار می‌توانند با کمک به یکدیگر سد محکمی را در برابر جریان‌سازی‌های مشابه بنا کنند و طمع جاه‌طلبان ماجراجو را از دستبرد اعتقادی و اجتماعی به جامعه بپزند.

فایده دیگر آشنایی با تاریخ مدعیان دروغین آن است که انگیزه بیشتری برای استعاضه به پروردگار و پناه‌جویی به او پیدا می‌کنیم. خواهیم دانست که چگونه ممکن است به اسم دین با دین ما بازی شود و چگونه شیطان از همان جایی که می‌خواهیم به خدا نزدیک شویم ما را از خدا دور می‌سازد. خداوند می‌فرماید که شیطان قسم خورده تا بر سر راه راست خدا بنشیند و از همان نقطه فرزندان آدم را بفریبد. اعتقاد به موعود الهی بخشی از دین الهی است و شیطان از همین نقطه نیز فعالیت خود را طرح‌ریزی می‌کند. مردمان را گرداگرد اشخاصی جاه‌طلب جمع می‌کند؛ به آن‌ها وعده‌های پرزرق و برق اما توخالی می‌دهد؛ آن‌ها را درگیر شور و هیجانات کاذب می‌کند؛ در میان طبقات جامعه کینه و دو‌دستگی را دامن می‌زند و از این طریق نوعی فرح و خودبرتربینی و تعصب را در آن‌ها تقویت می‌کند؛ به اسم اصلاح در دین، به آن‌ها می‌آموزد که به شیوه صوفیان، متون مقدس را هرگونه که بخواهند معنا کنند و به این ترتیب دین آن‌ها را تحریف می‌کند؛ سرانجام با تحقق نیافتن وعده‌های توخالی مدعیان، در میان پیروانشان سرخوردگی و دین‌گریزی را دامن می‌زند. همه این کارها نه به دور از ساحت دین راستین، بلکه درست در بزنگاه صراط مستقیم صورت می‌پذیرد.^۱

۱. اعراف (۷): ۱۶ و ۱۷: «قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا يَنبَغُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ».

برخی از نظریه‌پردازان اجتماعی پیشنهاد می‌دهند که باید عناصری مثل موعودگرایی که بستر ساز سوءاستفاده‌های متعدد است، از دین و جامعه زدوده شوند تا پیش از پیش شاهد فتنه‌های اجتماعی نباشیم. این پیشنهاد از دو جهت مردود است:

• نخست آنکه: اگر یک عقیده، به‌راستی بخشی از پیام دین و سخن خداوند باشد، ما حق نداریم به صلاح دید خود آن را حذف کنیم.

• دوم آنکه: سیاست عقب‌نشینی در چنین مواردی هیچ انتهایی ندارد. هیچ امر اخلاقی یا اجتماعی نیست مگر آنکه دستاویز سیاست‌بازان و بجاه‌طلبان است. مفاهیم زیبایی مثل عدالت، رفاه اجتماعی، مردم‌دوستی و مهرورزی، آزادی در اندیشه و بیان و عمل، همه مواردی هستند که در عموم نطق‌های تبلیغاتی بر روی آن‌ها پافشاری می‌شود و فرصت‌طلبان دروغ‌گو نیز با تکیه بر آن‌ها رأی مردم را می‌خرند و پس از رسیدن به قدرت، آن‌ها را گرفتار استبداد و انحطاط می‌کنند. آیا پذیرفته است که بگوییم برای جلوگیری از سوءاستفاده این افراد، باید ریشه عدالت‌خواهی و آزادی‌طلبی و مردم‌دوستی را در جامعه خشکاند تا کسی بر موج احساساتی از این قبیل سوار نشود؟ (دقت کنید!)

هر چند اصل خیراندیشی مصلحان اجتماعی درباره مدعیان دروغین قابل تقدیر است، باید یادآور شد که راه حل برون‌رفت از این مشکلات، پاک کردن صورت مسئله نیست. اگر به فکر نجات از دسیسه مدعیان دروغ‌گو هستیم باید اولاً با تاریخ آن‌ها آشنا شده و به چشم عبرت در آن بنگریم و ثانیاً از تمسک به ساحت پروردگار در هیچ زمان غافل نمانیم.



در ادامه ضمن دسته بندی مدعیان مسیحایی در میان اهل کتاب با برخی از آنان آشنا می شویم.^۱

۱. مدعیان دروغین و پیش گویی زمان ظهور

پیش گویی تاریخ ظهور موعود در ادبیات یهودی، مسیحی و حتی ادبیات دینی اسلام نهی شده و بیان شده که همه باید چشم به راه تصمیم ناگهانی خدا باشند. یکی از آفت های پیش گویی تاریخ ظهور موعود، آن است که جویندگان نام و آوازه، خود را آماده می کنند تا در زمان مزبور ادعای دروغین خود را ابراز کنند و نظر مردم ساده دل را از این طریق به خود معطوف دارند. نمونه های متعدد از این نوع سوء استفاده در دست است.

موسی در جزیره کرت (۴۰۰ میلادی)

علی رغم نهی از زمان گذاری برای ظهور مسیح، در میان یهودیان شایع شده بود که مسیحا بین سال های ۴۲۵۰-۴۲۰۰ یهودی (۴۹۰-۴۴۰ میلادی) ظهور خواهد کرد. به گفته جولیس گرینستون^۲ هنگامی که این دوره فرا رسید یک یهودی شورمند به نام موسی در جزیره کرت (کُندیا) برپا خاسته، خود را مسیحا خواند و تمام جوامع یهودی جزیره را که در آن زمان یک مرکز یهودی مهم بود، مجذوب خود ساخت. یهودیان کسب و کار خود را رها کردند و جریان عادی زندگی به امید پراشتهایی مبدل شد مبنی بر اینکه موسای جدید با خشک کردن دریا از طریق معجزه آنان را به سرزمین موعود (فلسطین) رهبری خواهد کرد. ایشان در مورد رسالت و قدرت او چنان یقین داشتند که همه اموال خود را به او تقدیم کردند و مرد و زن و بچه همگی، به دنبال او به جانب

۱. چنانچه در مقدمه ذکر شد، در نوشتن این بخش، از عین عبارات کتاب "انتظار مسیحا در آیین یهود" نگاشته جولیس گرینستون و ترجمه حسین توفیقی بهره فراوان برده ایم.



دریا به راه افتادند. وی بر صخره‌ای که بر دریا مشرف بود، ایستاد و به مریدان خود فرمان داد که خویش را به دریا افکنند و مطمئن باشند که دریا برای آنان شکافته خواهد شد. نتیجه این امر را می‌توان به آسانی دریافت: جمعی غرق شدند و شماری را دریانوردان نجات دادند. یک مورخ مسیحی که این جریان را گزارش می‌کند، می‌افزاید که متعاقب این امر بسیاری از یهودیان جزیره «کرت» به مسیحیت روی آوردند.^۱

اَشْرِلْمَلاین آلمانی (۱۵۰۰ م)

اَشْرِلْمَلاین یک نمونه دیگر از کسانی است که خود را پیش‌آهنگ موعود معرفی کرد و مردم را به توبه و ریاضت واداشت.

پیش از ظهور او یک عالم یهودی موسوم به اسحاق اَبْرَبانِل که از سختی‌های روزگار به تنگ آمده بود به تألیف سه کتاب پرداخت که در آن‌ها آمدن قریب الوقوع مسیح را بشارت می‌داد و حتی زمان دقیق آن را معین کرده بود. اَبْرَبانِل از فقرات مختلف کتاب مقدس، مخصوصاً از اشارات رمزی کتاب دانیال، استنباط می‌کرد که مسیحا در سال ۵۲۶۳ یهودی (۱۵۰۳ میلادی) خواهد آمد و ۲۸ سال پس از آن یعنی به سال ۱۵۳۱ میلادی، عصر شکوهمند مسیحایی آغاز خواهد شد.

این محاسبه زمان ظهور موعود، همان نتایجی را به بار آورد که رَبانِیون یهودی از آن بیمناک بودند. در سال ۱۵۰۲ یک یهودی آلمانی به نام اَشْرِلْمَلاین در چارچوب آن پیش‌گویی‌ها، خود را پیش‌آهنگ مسیحا معرفی کرد و مدّعی شد اگر یهودیان شش ماه را در توبه، ریاضت و صدقه سپری کنند، مسیحا ظهور خواهد کرد، درحالی‌که ستونی از آتش و ستونی از دود، مانند آنچه برای بنی‌اسرائیل در بیابان (تیه)

۱. گرینستون، انتظار مسیحا در آیین یهود، ص ۷۴ و ۷۵؛ با اندکی تغییر.

وجود داشت، جلو او راه خواهند رفت و وی یهودیان را به فلسطین باز خواهد گرداند و نشانه آمدن او انهدام ناگهانی بسیاری از کلیساهای مسیحیان است. بی‌درنگ، جمع کثیری حتی برخی از مسیحیان، به ویژه آنانی که در همسایگی «ونیز» می‌زیستند، به دنبال لِمَلائین به راه افتادند. در این شهر بسیاری از یهودیان به فرمان او امور زندگی را رها کردند و اوقات خویش را در روزه، نماز و «خویشتن‌آزاری» سپری نمودند. این سال در تاریخ یهود به «سال توبه» معروف شده است. اما تمام این امیدها با مرگ این به اصطلاح نبی خنثی شد. بسیاری از یهودیان که به امیدهای ساخته و پرداخته وی و پیش‌گویی‌های لِمَلائین دل خوش کرده بودند، پس از ناکامی، در حالی که اسحاق اَبْرَبائیل زنده و ناظر بود، کیش خود را عوض کرده، به مسیحیت روی آوردند.^۱

۲. مدعیان دروغین و دادن آزادی‌های شرعی

سوءاستفاده از امیدهای مسیحایی، در بسیاری موارد همراه با نقد قوانین رسمی شریعت و دادن آزادی‌های غیرمعمول دینی است. میل عمومی انسان‌ها به آزادی عمل است و بسیاری از مدعیان دروغین از این میل عمومی بهره می‌جویند. تاریخ یهود نیز بارها شاهد چنین موعودنماهایی بوده که با نسخ آداب تلمود توجه عموم را به سوی خود جلب می‌کردند. سیرین سوری یکی از این مدعیان بوده است.

سیرین سوری (۷۰۰ م)

جولیوس گرینستون می‌نویسد: «در حدود سال ۷۲۰ میلادی ماجراجوی گستاخی به نام "سیرین" (اهل سوریه یا عراق) با بهره‌برداری از امید مسیحایی که بر جامعه یهودی چیره شده بود، ادعا کرد که وی مسیح‌است. او وعده می‌داد که مسلمانان را از سرزمین مقدس بیرون

۱. گرینستون، انتظار مسیحا در آیین یهود، ص ۱۲۰ و ۱۲۱؛ با اندکی تغییر.

خواهد کرد و یهودیان را به میراث قدیم خود باز خواهد گرداند. وی در نخستین گام، احکام تلمود را نادیده گرفت، عبادات را تغییر داد، احکام تغذیه و مراعات آداب اعیاد را به فراموشی سپرد. نوشیدن شرابی را که غیر یهودی به آن دست زده، مجاز شمرد، احکام دقیق تدوین عقدنامه‌ها (کتوبوت) و طلاق‌نامه‌ها (گطین) را از نظر دور داشت و حتی ازدواج با برخی از طبقات ممنوعه نسبی و سببی را آزاد دانست.

گردن‌کشی سیرین در برابر رُبان‌یون (روحانیون یهود) پیروان بی‌شماری را گرد او جمع کرد و شهرت او نزد همه یهودیان گسترش یافت؛ تا آنجا که حتی یهودیان مناطق دور افتاده اسپانیا آماده شدند از اموال و املاک خود دست بردارند و رهبری آن مسیحا را بپذیرند. شکوه وی پایدار نبود. مأموران خلیفه یزید بن عبدالملک، مسیحای دروغین را دستگیر کردند و چون روشن شد که وی از زودباوری برخی از یهودیان سوءاستفاده می‌کرده، او را برای مجازات، تحویل مقامات یهودی دادند. رُبی نثرونای گائون فتوا داد که پیروان وی حق دارند به یهودیت باز گردند، مشروط بر اینکه پای‌بندی خود به فرمان‌های تلمود را رسماً اعلام کنند و چند ضربه تازیانه بخورند.^۱

۳. مدعیان دروغین و دعوت به توبه و ریاضت

علی‌رغم میل عمومی مردم به آسان‌گیری در شریعت، گروهی اندک نیز پیدا می‌شوند که میل به ریاضت‌کشی دارند و با غوطه خوردن در سخت‌گیری‌های بیش از حد، احساس شخصیت دینی می‌کنند. عده‌ای از شیادان نیز هدف خود را در سازماندهی این‌گونه افراد و سوار شدن بر گرده آنان قرار می‌دهند. بیشتر این دسته افراد، خود را نه موعود

۱. گرینستون، انتظار مسیحا در آیین یهود، ص ۷۹ و ۸۰؛ با اندکی تغییر.

اصلی بلکه پیشقراول او می‌شمردند. دعوت آن‌ها بر ریاضت و تهذیب نفس هم در قالب آماده شدن برای ظهور موعود است. باید نسبت به این‌گونه دعوت‌های بدعت‌آسیر نیز هوشیار بود. به‌خصوص آنکه در لباس دینداری ظاهر شده و بسیار فریبنده‌اند. جهان یهود نیز شاهد این‌گونه افراد بوده است.

عوبدیا ابوعیسی اصفهانی (۷۵۰ م)

در قرن هشتم میلادی منادی دروغینی به نام عوبدیا ابوعیسی بن اسحاق در اصفهان از شهرهای ایران برخاست و این راه را پیش گرفت. جولیدس گرینستون می‌نویسد: «وی کوشید مراسم عبادات و محرمات را دگرگون سازد و با این عمل، به جای کاستن از بار سنگین احکام تلمود، بر آن افزود. وی طلاق را حتی در صورت زنای زوجه ممنوع ساخت. گوشت و شراب را تحریم کرد، مخالفت خود را با آیین قربانی اعلام نمود و با استفاده از یکی از فقرات کتاب مزامیر به جای سه نماز روزانه که معمول بود. هفت نماز مقرر داشت. او پیروان بسیاری میان یهودیان ایران پیدا کرد و گفته می‌شود ده هزار تن از ایشان حاضر بودند به فرمان وی برای جنگ مسلحانه بسیج شوند. بر اساس یک منبع، ابوعیسی خود را نه مسیح، بلکه یکی از پنج پیش‌آهنگ مسیح می‌شمرد و مدعی بود که برای آزاد کردن یهودیان به کمک شمشیر، ساموریت دارد. زمان وی برای شورش بسیار مساعد بود. در همان وقت کار بنی‌امیه با جنگ‌های سخت به پایان رسیده بود و جهان اسلام در یک انقلاب به سر می‌برد. ابوعیسی فرصت را غنیمت شمرده، پا به میدان گذاشت. او با لشکر خود به اردوگاه ابویشباده، رقیب عباسیان، پیوست. اما شکست ابویشباده از عباسیان کار ابوعیسی را نیز یکسره کرد.

نزد پیروانش مشهور بود که ابوعیسی معجزات بسیاری انجام می‌داد، ولی به هر حال نتوانست خود را جاودانه کند. پس از کشته شدن او در جنگ به سال ۷۵۵ میلادی، مریدان وی نیز پراکنده شدند، ولی خاطره او برای چندین سال نزد هوادارانش زنده ماند. آنان تبدیل به فرقه‌ای شدند که نخستین فرقه یهودی پس از ویرانی دوم اورشلیم به شمار می‌آید. این فرقه تحت عنوان عیساویه یا اصفهانیه تقریباً به مدت سه قرن دوام یافت. عیساویان در نهان از فرمان رهبران خود اطاعت می‌کردند و خود را جانشین «رکابیان»^۱ می‌دانستند که در کتاب مقدس به عنوان گروهی ریاضت‌کش معرفی شده‌اند.^۲

۴. مدعیان دروغین و تطبیق نشانه‌های ظهور

به شور و شعف در آوردن مردم بر اساس تطبیق حوادث تلخ ایام بر نشانه‌های ظهور موعود، تجربه‌های ناکام زیادی را ایجاد کرده است. این شیوه، هر چند که ابتدایی امیدبخش و خوش‌منظر دارد اما بستر سوءاستفاده‌هایی برای مدعیان دروغین می‌شود و سرانجام پس از برملا شدن دروغین بودن ادعاها، سرخوردگی‌های فراوان را به دنبال می‌آورد.

در این فضا، عموم مدعیان دروغین، از آنجا که نمی‌توانند همه خصوصیات خود و زمانه خویش را بر پیش‌گویی‌های رسیده تطبیق دهند، رو به تأویل و تفسیرهای عرفانی می‌آورند.

دلخوش نشدن نسبت به تطبیق‌هایی که دلیل قاطعی برای آن‌ها نیست، به خصوص آنکه با برخی پیش‌گویی‌ها نیز مغایرت داشته باشند و تنها به مدد تأویل و توجیه‌های عجیب و غریب قابل پذیرش شوند، درسی است که پدر پیرتاریخ به ما می‌دهد.

۱. نک. ازمیا، فصل ۳۵.

۲. گرینستون، انتظار مسیحا در آیین یهود، ص ۸۰ و ۸۱؛ با اندکی تغییر.

ابراهیم ابوالعافیه (۱۲۵۰ م)

یکی از مهیب‌ترین رویدادهای کمرشکن تاریخ برای مردمان خاورمیانه، حمله مغولان در قرن ۱۳ میلادی بوده است. با پیشروی مغولان در سرزمین‌های تحت حاکمیت بغداد و سرنگون شدن خلافت دیرپای عباسی به دست آن‌ها، موج امیدهای آخرالزمانی در منطقه، به شدت برخاست.

جولیوس گرینستون می‌نویسد: «مغولان به سرکردگی هولاکو خان به سال ۱۲۶۰ میلادی به غارتگری پرداختند. آنان خلافت مشرق را واژگون کرده، رهسپار فلسطین شدند و به هرجا پا نهادند ویرانی و پریشانی آوردند، بدون اینکه بین مسیحیان و مسلمانان فرقی قائل شوند.

• در این میان، مسیحیان هولاکو و لشکر او را دجال می‌شمردند که بایستی پیش از ظهور ثانوی عیسی ظاهر شود.

• همچنین یهودیان که در انتظار تغییر مهمتی در سرنوشت تیره و تار خود بودند، «مردان زشت روی مشرق» را همان لشکر آرمیلوس پادشاه می‌دانستند که بناست «آدوم» و (فرزندان) اسماعیل را شکست دهد و سرانجام، خود مغلوب مسیحا شود.

در این فرصت مساعد، کتاب مکاشفه‌ای منتشر شد که مطالب آن تازگی نداشت، اما ویژگی مهمش آن بود که حوادث جاری را نشانه آمدن بی‌درنگ مسیحا می‌شمرد.

در بستر این پیش‌گویی‌ها، یک یهودی به نام ابراهیم ابوالعافیه، اهل طَلِیْطَلَه (۱۲۹۱-۱۲۴۰ میلادی) که از تخیلی قوی و دانشی قابل ملاحظه برخوردار بود و بسیار تحت تأثیر فرهنگ عرفان یهودی (قبالا) بود؛ ابتدا خود را یک نبی صاحب معجزه و سپس مسیحای موعود اعلام کرد.

وی در شهرهای مختلف شمال اسپانیا سخنرانی می کرد و تعدادی از مردم هوادار و پیرو او شدند. ابوالعافیه بلندپرواز در سال ۱۲۸۱ میلادی، پاپ مارتین چهارم را دعوت کرد که یهودی شود اما در این اقدام شکست خورد. سپس تنها بر اثر یک اتفاق از زنده سوخته شدن جان به در برد، و به جزیره سیسیل پناه برد. در آنجا در شهر مسینا از او استقبال گرمی به عمل آمد. وی این بار به سال ۱۲۸۴ میلادی ادعای مسیحایی کرد. آن گاه ادعای خویش را کتباً انتشار داد و سال ۱۲۹۰ میلادی را تاریخ ظهور خویش دانست.

در این هنگام شک و تردیدهایی در سیسیل پدید آمد و مردم برای کسب تکلیف نزد رتبی سلیمان بن ادریت، مقام رسمی یهودیت اسپانیا رفتند. وی پاسخ داد که از ادعای ابوالعافیه باخبر است، ولی او را فقط یک ماجراجو می داند. وی یهودیان را از پذیرفتن تعالیم افراطی او بر حذر داشت. این فتوا امیدهای ابوالعافیه را برای شناخته شدن به عنوان مسیحا، کاملاً درهم شکست. مسیحای ناکام پس از چند تلاش ناموفق برای باز گرداندن شهرت خویش، سرانجام، از صحنه بیرون شد و مرد.

اندکی بعد دو ماجراجوی دیگر در اسپانیا برخاستند.^۱ آنان نیز ادعای نبوت می کردند و به زبان اهل عرفان از آمدن مسیحا دم می زدند. در این میان، نبی شهر آویلا، نسیسیم بن ابراهیم هواداران بسیاری پیدا کرد. آنان، علی رغم هشدارهای روحانی یهودی شهر باریسلونا، با هیجان شدید آمدن مسیحا را در روزی که نبی دروغین تعیین کرده بود، انتظار می کشیدند. آن روز فرا رسید، ولی نبی شاید آفتابی نشد. متعاقب این امر بسیاری از یهودیان به مسیحیت روی آوردند.^۲

۱. یکی در روستای ایلمون در ایالت بسگویا و دیگری در شهر مهم تر آویلا.
۲. گرینستون، انتظار مسیحا در آیین یهود، ص ۱۰۸ تا ۱۱۰؛ با اندکی تغییر.

۵. مدعیان دروغین و توجیهات عرفانی

چنانچه گذشت، ابعاد مختلفی در عرفان وجود دارد که راه را برای ادعاهای دروغین هموار می‌سازد. وجود گرایش‌های عرفانی در برخی مدعیانی که پیش از این به مناسبت‌های دیگر از آن‌ها یاد شد آشکار بود. در اینجا به چهار مدعی مسیحایی دیگر که خود را برخوردار از مقام مسیحایی می‌دانستند اشاره می‌کنیم و بروز عناصر عرفانی را در دعوت آن‌ها به تماشای نشینیم.

شبتای صبی ترکیه (۱۶۵۰ م)

جولیوس گرینستون می‌نویسد: «در آغاز قرن هفدهم نشانه‌های فراوانی برای نزدیک بودن قطعی عصر مسیحایی مشاهده شد. چندین جنگ مصیبت‌بار و شرم‌آور میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌های اروپا در گرفت که به نظر می‌رسید آن‌ها دوران مصیبت‌بار قبل از عصر مسیحا را محقق می‌کنند. جنگ‌های سی‌ساله (۱۶۱۸-۱۶۴۸) اوج آن‌ها بود. در آغاز، جنگی میان شهریاران کاتولیک و پروتستان آلمان رخ داد و به تدریج تمام قدرت‌های اروپا را درگیر کرد و سرانجام، آشوب و درهم‌ریختگی در همه ممالک بالا گرفت.

گرچه در این دوران خونین یهودیان آزار ویژه‌ای ندیدند و شاید برخی از مسیحیان به آنان توجه بیشتری کردند، ولی بسیاری از جوامع یهودی ویران شدند و بر اثر آشفته‌گی عمومی حاکم بر اروپا برخی زیان‌های مادی برای آنان به بار آمد.

در این دوران سردرگمی و حیرت، که زمینه مساعد شده بود و مردم جهان در انتظار یک دگرگونی حتمی به سر می‌بردند (یعنی در اواخر دوران جنگ‌های سی‌ساله در اروپا)... توجه یهودیان شهر ازمیر

به جوانی به نام شبتائ صبی جلب شد. وی سیمایی اشرافی و صوتی دلپذیر داشت و طبق تعالیم «مرشد» خود، یعنی قبالا، معمولاً در انزوا و ریاضت به سر می برد. هنوز در خانه پدر بود که کتاب زوهر با تفاسیر «لوریا» و «وایطال» را به حلقه‌ای از مریدان خود تعلیم می داد. زندگی مرتاضانه و اعمال اسرارآمیز او، مانند غسل شبانه در دریا، روزه و نماز در خلوت، هاله‌ای از قداست را بر چهره وی در چشمان مریدانش پدید آورد. پدرش او را می پرستید و کامیابی خود را در کسب و کار، مرهون پارسایی این پسر می دانست.

تمجیدی که از او به عمل می آمد، مغز وی را که قبلاً از تعالیم خیالی قبالا و اندیشه‌های مسیحایی نویسندگان عارف مسلک پر شده بود، تغییر داد.

شبتائ صبی در سن بیست و دو سالگی به سال ۱۶۴۸ خود را به عنوان منجی بنی اسرائیل به مریدان جوان خویش معرفی کرد. سال مذکور در کتاب زوهر به عنوان یکی از سال‌های ظهور مسیحا معرفی شده و البته همان سالی است که با پایان یافتن جنگ‌های خونین سی ساله، عهدنام‌های موسوم به «عهدنامه وشتفالی» در آن منعقد شد.

شبتائ پس از ادعای مسیحایی، اسم اعظم الهی را که ذکر آن برای یهودیان حرام است، بر زبان آورد و با این عمل توجه پیروان قبالا را جلب کرد.^۱

۱. علت جلب توجه آن بود که تلمود و دانشمندان بعدی یهود تلفظ اسم اعظم را گناهی بسیار بزرگ و نابخشودنی دانسته‌اند. در سنت آمده که بر زبان آوردن این نام تنها در مناسبت‌های معینی در معبد مجاز است و به همین دلیل پس از ویرانی معبد هرگز کسی آن را به گونه‌ای که نوشته می شود، تلفظ نکرده است. یهودیان عباراتی، مانند «خداوند من» یا «آن نام» را به جای آن به کار می برند. طبق یک تفسیر رایج با تبعید و پراکندگی بنی اسرائیل، خود خدا به تبعیدگاه رفت و کمال او تا حد زیادی آسیب دید. حروف اسم اعظم او از هم پاشید و تنها پس از بازگشت بنی اسرائیل به فلسطین و به انجام رسیدن طرح الهی به دست مسیحا، آن حروف دوباره مرتب خواهند شد. از این رو، شبتائ صبی با مجاز دانستن تلفظ اسم اعظم برای خود، فرارسیدن زمان نجات بنی اسرائیل را اعلام می کرد.

گستاخی این جوان عارف‌مسلک، از دیدگان مدرسهٔ ربّانی اِزمیر به‌دور نماند. رئیس «بِث دین» اِزمیر به نام یوسف اسکاپا که معلّم شَبَتائی بود، او و پیروانش را تکفیر کرد و در حدود سال ۱۶۵۱ آنان را از اِزمیر تبعید نمود. همان‌طور که معمولاً در این مواقع اتفاق می‌افتد، آزار و محکومیت، ایمان او را به رسالت خویش تقویت کرد و با قرار گرفتن هاله‌ای از مظلومیت بر گرداگرد او احترام و نفوذ وی گسترش و افزایش یافت. مگر نه این است که مکاشفات مسیحایی بارها اظهار می‌داشتند که مسیحا باید سختی و محرومیت بکشد و در برابر ستمگری انسان‌ها و آزار کافران دم بر نیاورد؟

شَبَتائی پس از چند سال سرگردانی و بی‌هدفی به شهر سالونیک، کانون گرم قبالا، وارد شد. وی در آنجا به عملیات مسیحایی خود ادامه داد. اما از آنجا نیز تبعید گشت.^۱

سال ۱۶۶۶، یعنی دومین زمان پیش‌گویی شده برای عصر مسیحایی، نزدیک می‌شد و یهودیان و مسیحیان امید داشتند که مسائل مهمی در آن سال اتفاق بیفتد. در آن ایام شَبَتائی که از اعتماد بسیاری از یهودیان ثروتمند سراسر جهان برخوردار شده بود، در اورشلیم مسکن گرفت و به انتظار معجزاتی که مسیحایی او را تأیید خواهد کرد، نشست.

در آن روزگار یک نفر به نام «باروک جاد» داستانی را شایع کرده و به وسیلهٔ آن هیجان شدید مردم اورشلیم را برانگیخته بود. براساس این داستان، پسران موسی در ماورای رودخانه شگفت‌آوری به نام

۱. علت تبعید آن بود که وی در آن شهر پیروان و هواداران خود را به جشنی فرا خواند و در حضور آنان يك طومار تورات را به دست گرفت و ازدواج خود با تورات را گرامی داشت؛ به این معنی که «مسیحا، پسر خدا، با «تورات، دختر خدا، ازدواج می‌کند. این صحنهٔ خنده‌آور حساسیت ربّانیون هشیارتر را در سالونیک برانگیخت و در نتیجه، او را از آن شهر نیز تبعید کردند.

«مَسْخَبَاتِیُون» زندگانی می‌کنند و پیوسته در انتظار فرا رسیدن دوران مسیحا هستند. در ارزش‌نیمِ شَبْتائی با «الیاس» خود که شخصی به نام ناتان عُزَّتی بود، ملاقات کرد و اعلام ظهور مسیحا را بر عهده این شخص گذاشت.

شَبْتائی در سال ۱۶۶۵ به وطن خود، شهر اِزْمیر بازگشت. در آن هنگام، بر اثر فعالیت نمایندگانی که برای اعلام مسیحایی خود به سراسر اروپا و آسیا فرستاده بود، شهرت او بالا گرفت. تکفیر هفده سال پیش او، اکنون کاملاً از یادها رفته بود. وی در اوّلین روز سال نو، در کنیسه، میان دمیدن شیپورها، آشکارا خود را مسیحا اعلام کرد. درحالی‌که جمعیت فریاد می‌زد: «زنده باد پادشاه ما، مسیحای ما!».

موج این دیوانگی به همه جوامع یهودی سرایت کرد. زنان و کودکان در خیابان‌ها به شیوه کتاب زوهر، آمدن مسیحا را پیش‌گویی می‌کردند. افرادی از کشورهای مختلف می‌آمدند تا مسیحای یهود را که روزگار درازی در انتظار او بوده‌اند، مشاهده کنند. جهان یهودیت در هیجان سرسام‌آوری بود. یهودیان مشاغل خود را ترک کرده بودند، امور دنیوی متوقف شده بود و دشمنان سابق شَبْتائی به توبه نصوح روی آورده بودند؛ تا گناه ستیزشان با مسیحا شسته شود.

مسیحیان نیز تحت تأثیر این آشفتگی عمومی قرار داشتند و بازرگانان خوش فکر و پیله‌وران واقع بین از تمام مراکز اروپا در تب و تاب دریافت گزارش‌هایی از اِزْمیر به سر می‌بردند. چاپخانه‌های آمستردام از پاسخ دادن به همه تقاضاهای مربوط به نسخه‌های نمازنامه جدید که مزین به تمثال شَبْتائی و داوود پادشاه بود، عاجز ماندند. جامعه یهودیان هامبورگ از این اخبار مدهوش بود. یهودیان در لندن به شیوه‌ای کاملاً انگلیسی «ده بریک» شرط می‌بستند که شَبْتائی در طی دو سال آینده



به عنوان مسیحای یهود در اورشالیم تاج‌گذاری خواهد کرد. هرگز سابقه نداشت که سراسر یهودیت در چنین هیجانی غرق شود.

پیروان شَبْتائی می‌گفتند: مسیحا که اخگرهایی از روح اصلی را در خود دارد و به عقیده بعضی، «آدم نخستین»^۱ و ساخته دست خدا و بخشی از الوهیت است، بهتر از هرکس می‌تواند نفوس پراکنده را از چنگ ارواح پلید رهایی بخشد.

آنان می‌گفتند که با آمدن مسیحا و پایه‌گذاری «جهان نظم»، شریعت یهودی اهمیت خود را از دست خواهد داد و تلمود بی‌اعتبارتر خواهد شد. بیشتر مآعیان دروغین مسیحایی تلمود را سبک می‌شمردند و شبتای نیز یکی از آنان بود.

پیروان شبتای همچنین می‌گفتند، خود مسیحا یک شخصیت الهی است که از آغوش «قدیم الایام»^۲ آمده است. وی پادشاه مقدس^۳، آدم نخستین، خدای حقیقی و خدای اسرائیل است و در دعا باید تنها به سوی او توجه کرد. پیش از این «مِطَاطرون» فرشته بر امور جهان مسلط بود، ولی اکنون خدا در جسم و قیافه شبتائی، حکومت جهان را به دست می‌گیرد. جهان در دوران حکمرانی آن فرشته به شیوه بدی اداره می‌شد و خدا نمی‌توانست اراده خود را در این جهان محقق کند. اما از این پس، خدا با ظهور به شکل انسان و حلول در شبتائی، نظم تازه‌ای را برای امور آغاز خواهد کرد.

پیروان شبتائی چنین سخنان کفرآمیزی را منتشر می‌کردند. اسحاق پریمو، منشی خصوصی مسیحا غالباً در پایان پیام‌های رسمی این

۱. آدم قدمون.

۲. غتیق یامین.

۳. مَلِکَا قَدِیشا.



عبارت را می‌نوشت: «من، پروردگار، خدای شما، شَبْتائِ صِبی». این منشی یک بخشنامه مهم به همه جوامع یهودی صادر کرد و در طی آن به یهودیان فرمان داد که روزه دهم ماه طِبْت را به روز شادی مبدل سازند. بخشنامه یاد شده چنین آغاز می‌شد: «نخست زاده خدا، شَبْتائِ صِبی، مسیحا و منجی قوم اسرائیل، به همه بنی‌اسرائیل درود می‌فرستد! از آنجا که مقدر است شما شایسته حضور در روز بزرگ و شاهد تحقق وعده‌های خدا به انبیا باشید، سوز و گداز شما باید به شادی، و روزه شما به سور و سرور مبدل گردد. شما از این پس گریه نخواهید کرد... زیرا من ظاهر شده‌ام»^۱.

در این میان سیمای برجسته حرکت شَبْتائِ عبارت بود از مخالفت با یهودیت رَبنانی (یعنی اعتبار فتاوا و گفته‌های شفاهی علمای تلمود را زیر سؤال می‌بردند). چنین مخالفتی تقریباً برای تمام مدعیان مسیحایی عمومیت داشت، ولی شَبْتائِ و پیروانش بیش از اسلاف خود به آن دامن زدند. آنان علاوه بر الغای شریعت رَبنانی، برای الغای شریعت مکتوب (تورات) نیز می‌کوشیدند و می‌گفتند که پیمان تازه‌ای به مسیحا وحی شده است.^۲

۱. همچنین يك اصل قبلايی دیگر که در تلمود نیز یافت می‌شود، در آن روزگار احیا و معمول شد. براساس يك باور، مسیحا هنگامی ظهور خواهد کرد که تمام نفوسی که بناست متولد شوند، تولد یافته باشند. از این رو، یهودیان سالونیک برای سرعت بخشیدن به کار خدا، کودکان ده، دوازده ساله خود را عروس و داماد کردند و به منظور بر داشتن این مانع از پیش پای مسیحا، هفتصد ازدواج در يك زمان صورت گرفت.

۲. هنگامی که برخی از رَبنانیون آمستردام تلاش می‌کردند که با اقدام جدید شَبْتائِ مبنی بر الغای قوانین و نهادهای قدیمی مخالفت کنند، غوغائیان خشمگین با سنگ به آنان حمله کردند. گفته می‌شود هنگامی که شَبْتائِ صِبی در قسطنطنیه، بره فیض را قربانی کرد، به مریدان خود دستور داد از چربی‌های حرام آن بخورند و دعای برکت زیر را بخوانند: «مبارک هستی تو... که بارها را سبک می‌کنی». مقصود وی از این دعا گشودن الزامات یهودیت سنتی بود. شگفت‌آور اینکه چنین تأثیر عمیقی را تنها يك فرد بر تمام قوم اعمال می‌کرد؛ آن هم به گونه‌ای که چند یهودی هشیار که غالباً دانشمندان تلمودی بودند و «کوفریم» (کافران) خوانده می‌شدند، از ترس غوغائیان مجبور بودند خشم خود از این امور را پنهان نگه دارند.

تحرکات شبتائی صبی موجب حساسیت حکومت عثمانی شد و او از ترس درگیری با حکومت، به ناگاه در سال ۱۶۶۶ اظهار مسلمانی کرد، نام خود را به محمد آفندی تغییر داد و با یک بانوی ترک ازدواج کرد. وی همچنین بسیاری از پیروان خود را به پذیرش اسلام ترغیب نمود، ولی باز هم بسیاری از یهودیان او را مسیحا می‌دانستند. آنان در توجیه این مسئله می‌گفتند که فقط شبیحی از شبتائی مسلمان شده و خود او برای یافتن ده قبیله گم‌شده بنی‌اسرائیل به آسمان رفته است و به زودی دوباره ظهور خواهد کرد. ناتان عَزَّتی، پیشگوی فریب‌خورده، در تبلیغات خود می‌گفت: همان‌گونه که موسی در کاخ فرعون پرورش یافت، لازم بود که مسیحا در کاخ سلطان عثمانی بماند تا بتواند نفوس گم‌شده اسلام را نیز نجات دهد.

بدین ترتیب ناگهان ورق برگشت و آرزوهای جوامع یهودی برباد رفت. شبتائی البته صفت مسیحایی خویش را مخفیانه و نزد مریدان نزدیک خویش نگه داشت. او مجاز بود به عنوان تبلیغ اسلام میان یهودیان، با آنان تماس بگیرد. در این تماس‌ها وی کتاب زوهر را تفسیر می‌کرد و یک فرقه «یهودی-اسلامی» را پدید آورد که اعضای آن بی‌درنگ به رسم مسلمانان عمامه بر سر گذاشته، پیرو آداب اسلامی شدند و به بازگشت سریع شبتائی به عنوان منجی حقیقی بنی‌اسرائیل امیدوار ماندند.

اما سرانجام شبتائی نتوانست به امیدهای پیروان خود پاسخ دهد. وی به زودی مهجور شد و پریشان و بی‌کس، در شهر کوچکی در آلبانی به سال ۱۶۷۶ مرد. در عین حال، اعتقاد به مسیحایی او پایدار ماند. شیادان تازه‌ای در بخش‌های مختلف اروپا و آسیا برخاستند و کوشیدند این فریب را ادامه دهند. سرخوردگی یهود از آن همه شادی



و هیجان بی‌حاصل، بسیار دردناک و رنج‌آور بود و گویا آنان به امید فراموش کردن آن درد و رنج، خود را برای فریب خوردن بیشتر آماده می‌کردند. طبعاً رُبان‌یون نخستین کسانی بودند که به هوش آمدند و بر ضد پیروان شَبَتائی مبارزه شدیدی را آغاز کردند، گرچه مدتی طول کشید تا آن اندیشه مسموم کاملاً از بین برود. این یکی از عجایب تاریخ یهود است که یهودیت توانست از ضربه وحشتناکی که بر اثر ناکامی حرکت شَبَتائی بر پیکر آن وارد شده بود، جان سالم به در ببرد.^۱

نام او یعنی "شَبَتائی صبی" سایه سیاهی بر تاریخ یهود افکنده است و همواره شخص او به عنوان یکی از بزرگ‌ترین شیادان جهان، نزد یهودیان شناخته می‌شود.^۲

موسی حَیم لوزاتو ایتالیایی (۱۷۴۷-۱۷۰۷)

به گزارش گرینستون، گرداب تأملات عرفانی، یهودیان و مسیحیان زیادی را در خود بلعید. به‌خصوص پس از مرگ شَبَتائی صبی، کسان زیادی با الهام گرفتن از آموزه‌های وی، خود را مسیحای موعود خواندند. میکائیل کاردوسو (۱۷۰۶-۱۶۳۰)،^۳ مُردِ خای اهل آیزنشتات^۴، یعقوب

۱. مقایسه ابعاد مختلف حرکت شَبَتائی صبی با جنبش میرزا علی محمد شيرازی معروف به سید باب را توصیه می‌کنیم.

۲. گرینستون، انتظار مسیحا در آیین یهود، ص: ۱۳ و ۱۲۱ و ۱۲۵ تا ۱۴۲؛ با اندکی تغییر.

۳. وی پیروان بسیاری در ترکیه، مصر و گلدبا پیدا کرد و توجه قدرت‌های مشرق زمین را به خود جلب کرد. در این میان برادرزاده‌اش با اختجری او را از پای در آورد و بدین شیوه اقدامات وی ناگهان پایان یافت.

۴. وی عفاند شَبَتائی را در سراسر آلمان و لهستان منتشر کرد. وی خود را شَبَتائی صبی از خاک برخاسته و مسیح‌بن داوود واقعی معرفی می‌کرد؛ می‌گفت: شَبَتائی نتوانست عمل نجات را به انجام رساند؛ زیرا وی ثروتمند بود، براساس پیش‌گویی‌ها، مسیحا باید «فقیرو سوار بر الاغ» باشد؛ از این رو، من که مُردِ خای بینوا هستم، باید مسیح‌های واقعی باشم.



کوریدو، و حییم ملک (۱۷۰۰ م) پایه‌گذار فرقه حسیدیم^۱ از این شمارند. در این میان کسانی هم بودند که خود را جانشین شبتای نمی‌خواندند اما سخنانی مشابه او به زبان می‌آوردند و به تبعیت از او متهم بودند. یکی از این افراد موسی حییم لوزاتو (۱۷۴۷-۱۷۰۷) از اهالی ایتالیا بود.^۲

جولیوس گرینستون می‌نویسد: «در نیمه نخست قرن هجدهم میلادی. یک جوان خوش استعداد و با اصل و نسب که در شعر عبری نبوغ داشت و در فرهنگ یهودی استاد بود، گرفتار دام‌های عرفان قبالا شد و استعداد تحسین‌برانگیز خود را در اندیشیدن پیرامون رؤیاهای عرفانی صرف کرد. وی به یهودیت و ادبیات آن ضربه زد و سرانجام، قربانی این دیوانگی‌ها شد. موسی حییم لوزاتو (۱۷۴۷-۱۷۰۷) که در یک خانواده ثروتمند در شهر یادوا به دنیا آمده بود، پس از تکمیل عبری و لاتین و نشان دادن قریحه شعری بی‌مانندی، در آغاز جوانی به مطالعه قبالا سرگرم شد.

۱. جولیوس گرینستون می‌نویسد: «کوریدو در ترکیه به حرکت شبتائی جان تازه‌ای داد. وی خود را پسر شبتائی می‌دانست، ولی در حقیقت برادر زن او بود و ادعا می‌کرد که روح هرنو مسیحا (بن یوسف و بن داوود) در او است. وی نام جیبی بر خود نهاد و از بدترین فسادهای اخلاقی تبلیغ و پیروی می‌کرد... هنگامی که مقامات ترك رفتار کوریدو و پیروانش را محکوم کردند، چهارصد تن از آنان مسلمان شدند و فرقه‌ای را به نام «دوآمه» (از راه به‌درشدگان) بنیاد نهادند. گفته می‌شود که این فرقه اکنون بیش از چهار هزار پیرو دارد. پس از مرگ کوریدو، پیروی به نام بزخیاخو (حدود ۱۷۲۴-۱۶۹۵) به حای او نشست. گرینستون، انتظار مسیحا در آیین یهود، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

۲. یهودیان لهستان، در زمان حمله قزاقان، گرفتار آزارهای وحشتناکی شده بودند و به همین دلیل، جنون شبتائی در آن سرزمین هراس‌انگیزترین شکنجی را به خود گرفت. انجمنی که اعضای آن خود را حسیدیم می‌خواندند و اوقات خویش را در روزه‌داری و خودسازی سپری می‌کردند، به رهبری سه تن به نام‌های یهودا حسید، دوینو و حییم ملک تشکیل شد. در آغاز سال ۱۷۰۰ حدود یک هزار و پانصد تن از حسیدیم سفری را به فلسطین آغاز کردند تا در آنجا به انتظار رهایی قریب‌الوقوع بنشینند. حییم ملک به رهبری فرقه شبتائی در اورشلیم برگزیده شد، او عقیده تثلیث را به‌گونه‌ای که میان واپسین پیروان آن مسیحای دروغین تحوّل یافته بود، تعلیم می‌داد و تمثال‌کننده‌کاری شده شبتائی جیبی را برای پرسش‌ن سریدانش با خود حمل می‌کرد.

۳. رجوع کنید به: گرینستون، انتظار مسیحا در آیین یهود، ص ۱۴۱ تا ۱۴۳.

• تعالیم کتاب زوهر چنان او را مسحور خود کرد که وی به نوشتن کتابی به همان شیوه و همان لهجه دست زد و به دلیل این توانایی امیدوار شد که روزی نفوس بنی اسرائیل و همه جهان را آزاد کند.

• جنون مسیحایی، ناگهان بر او چیره گشت، به گونه‌ای که تصور می‌کرد الیاس نبی به وی گفته که او مسیحا، یاور الوهیت در تبعید و سنگ قیمتی خدا است و هنگامی که الوهیت از تبعید برگردد وی آن را رهبری خواهد کرد.

• او مزامیری مانند مزامیر داوود ساخت و معتقد بود که در عصر مسیحا مزامیر او جای مزامیر داوود را خواهد گرفت.

وی متهم شد که با پیروان شبتای ارتباط دارد. حکم تکفیر او از سوی محکمه‌های رتانیون مختلف صادر شد. سرانجام، وی با خاطری نژند و در حال انزوا، در سنّ چهل سالگی قربانی طاعونی شد که فلسطین، اقامتگاه اخیر او را در نوردید. وی هرگز نتوانست ادعای خود را به عنوان منجی موعود عملی سازد.^۱

فرانک لهستانی

یکی دیگری از مدعیان دروغین مسیحایی در تاریخ یهود، فرانک نام دارد.^۲ جولیس گرینستون می‌نویسد: «وی یک ماجراجوی بی‌بندوبار و پست فطرت درجه یک بود که رنج و محنت زیادی را برای یهودیان لهستان پدید آورد. فرانک خود را در ترکیه مسلمان، در لهستان کاتولیک و در جمع یهودیان یک یهودی پای‌بند نشان می‌داد.

۱. گرینستون، انتظار مسیحا در آیین یهود، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

۲. نام کامل وی یانکیف لایویشس فرانک است. وی در اصل اهل گالیکیا بوده است.

او می‌گفت: کسانی که گاه‌وبیگاه میان بنی‌اسرائیل به‌عنوان مسیحا برخاسته‌اند، همگی برحق بوده‌اند. تمام ایشان با داشتن روح مسیحایی، تشخّص‌های گوناگونی بر خود گرفته‌اند. داوود، الیاس، عیسی، پیامبر اسلام، شَبْتَائِ صَبی و جانشینان وی، همه و همه دارای روح مسیحایی بوده‌اند و اکنون خود او از چنین چیزی برخوردار است.

در رأس تعالیم وی نظریه پیروان شَبْتَائِ در باب تثلیث مشاهده می‌شود. وی به پیروان خود فرمان داده بود که او را «خداوندگار مقدّس» بنامند. کتاب تَلْمُود چنان مورد تنقیر پیروان فرائک بود که آنان به برخی القاب اضافی خود، مانند «ضَدَّ تَلْمُود» یا «زوهَری»، مباحثات می‌کردند.

پیروان فرائک به سال ۱۷۵۷ از اسقف «دِمَبُوشکی» درخواست کردند که میان ایشان و رَبّانیون مناظره‌ای ترتیب دهد. ایشان در آن هنگام اصول عقائد خود را اعلام کردند که برخی از آن‌ها چنین است:

۱- هدف تورات و کتب انبیا آن است که دیدگاه روشنی از کنه ذات خدا ارائه دهند، ولی زبانی که در این کتاب‌ها به‌کار رفته، چنان مبهم و رمزی است که تنها افراد دارای بصیرت عمیق و استعدادهای الهی می‌توانند آن را بفهمند.

۲- تَلْمُود وانمود می‌کند که تفسیر کتاب مقدّس است، ولی آن اثر از دروغ، پستی و مخالفت با خود تورات انباشته شده است. تَلْمُود به پیروان خود توصیه می‌کند که مسیحیان را گول بزنند و آنان را از بین ببرند. ولی پیروان فرائک تفسیر دیگری از کتاب مقدّس را قبول دارند، یعنی کتاب زوهَر که اسرار کلام الهی را به روشنی بیان می‌کند.



۳- ظهور مسیحا نه برای نجات بنی اسرائیل، بلکه برای رهایی نفوس گم‌گشته است.^۱

با توجیه پیروان فرانک، مفهوم نجات توسط منجی، هویت اجتماعی خود را از دست داد و قابل تطبیق بر هر معلم عرفان مسلک شد.

باب شیرازی (میرزا علی محمد)

یکی از گروه‌هایی که درباره ظهور مسیح نظریه پردازی کرده‌اند، بهائیان هستند. ایشان طرفداران شخصی هستند که خود را ملقب به بهاء‌الله ساخته بود و مدعی بود که ظهور خداوند در آخرالزمان است.

بهائیان درباره اینکه مسیح موعود کیست، دو دیدگاه مختلف را در کتب خود بیان داشته‌اند که عبارت است از:

• مسیح موعود باب شیرازی است.

• مسیح موعود بهاء‌الله است.

به جهت وجود تشویش در تعابیر بزرگان بهائی، از همان آغاز بهائیت میان ایشان در تعیین مسیح موعود اختلاف بوده است. یکی از بزرگان بهائی برای رفع این اختلافات چنین نوشته است: «در خصوص رجعت ثانوی حضرت مسیح مرقوم نموده بودید که در میان احباء اختلاف است. سبحان الله، به کرات و مرات از قلم عبدالبهاء جاری و به نص صریح قاطع صادر، که مقصود در نبوت^۲، از ربّ الجنود و مسیح موعود، جمال مبارک [= بهاء‌الله] و حضرت اعلی [= باب شیرازی] است و باید عقائد کلّ، مرکوز بر این نصّ صریح قاطع باشد».^۳

۱. گرینستون، انتظار مسیحا در آیین یهود، ص ۱۴۵ و ۱۴۶؛ با اندکی تغییر.

۲. نبوت: پیش‌گویی‌های پیامبران گذشته.

۳. اشراق خاوری، مانده آسمانی، ج ۹، ص ۱۴۵. گوینده این سخن، عباس عبدالبهاء، فرزند بهاء‌الله و دومین شخصیت بزرگ بهائیت است.

طبق این بیان صریح، باب شیرازی همان مسیح موعود است و رب الجنود (صاحب لشکرها) نیز، بهاء الله است.

در عهد عتیق، از خداوند با عنوان "رب الجنود" یاد شده است. استفاده از این نام از بابت اشاره به صفت اقتدار و منتقم بودن خداوند است. به عنوان نمونه در کتاب ارمیای نبی چنین می خوانیم: «پس این روز از آن سرور و خداوند لشکرهاست: روز انتقام برای انتقام از دشمنانش؛ در آن روز شمشیرها را بیلعد و سیر شود و خون هایشان را بنوشد و سیراب گردد؛ چرا که سرور و خداوند لشکرها را قربانی سربریده‌ای در زمین ششالی نزد نهر فرات است».^۱

مسیحیان در مقام اشاره به "رب الجنود" با تعبیر "اب سماوی" یعنی پدر آسمانی یاد می کنند. در قاموس عمومی مسیحیت، حضرت عیسی به عنوان خدای پسر نامیده می شود و از خدای آسمانی، با عنوان "پدر" یاد می گردد. ویژگی خدای پدر، نداشتن جسد جسمانی است.

با توجه به تعبیر پیش گفته که "مقصود در نبؤات، از رَبُّ الْجُنُود و مسیح موعود، جمال مبارک [= بهاء الله] و حضرت اعلی [= باب شیرازی] است" درمی یابیم که بهائیان باید باب شیرازی را بازگشت مسیح (یعنی خدای پسر) و بهاء الله را ظهور اب سماوی (یعنی خدای پدر) بدانند.

خود بهاء الله برای تأکید بر مقام پدر بودن خود نوشته است: «تَبَارَكَ الرَّبُّ الَّذِي هُوَ الْآبُ قَدْ آتَى بِمَجْدِهِ الْأَعْظَمِ بَيْنَ الْأُمَمِ ... قَدْ آتَى الْآبُ وَ كَمُلَ مَا وُعِدْتُمْ بِهِ»^۲ یعنی «مبارک است آن پروردگاری که خدای

۱. ارمیا، فصل ۴۶، بند ۱۰.

۲. بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۴۱.

پدر است و به تحقیق با بزرگ‌ترین مجد خود به میان اقامت‌ها آمده ... به راستی خدای پدر آمد و آنچه وعده داده شده بودید، کامل شد.

خلاصه آنکه طبق این بیانات، بهائیان معتقدند که باب شیرازی به عنوان مسیح موعود ظاهر شده و پس از او نیز جلوه برتر خداوند که بسی بالاتر از جلوه مسیح است ظاهر گشته و دیگر نباید منتظر ظهور مسیح بود.

بهاءالله (میرزا حسین علی نوری)

یکی از کسانی که در فهرست مدعیان مسیحایی از او یاد می‌شود، خود میرزا حسین علی نوری است که پیروانش یعنی بهائیان، او را بهاءالله می‌خوانند. پیشتر بیان شد که بهائیت، میرزا علی محمد باب شیرازی را مسیح موعود می‌دانستند، اما در برخی متون دیگر مدعی شده‌اند که مسیح موعود نه باب شیرازی، بلکه خود بهاءالله است.

بهائیان برای تطبیق بشارات عهدین بر باب شیرازی و بهاءالله، از ادبیات اهل کتاب سود جسته و دو عنوان مسیح زمینی و خدای آسمانی را بر باب و بهاء تطبیق دادند تا نظر یهودیان و مسیحیان را به خود جلب کنند. همین گروه برای جلب نظر مسلمانان به باب و بهاء، به تطبیق روایات اسلامی بر ادعاهای خود پرداخته و این بار از دو عنوان مهدی و مسیح موعود سودجویی کرده‌اند. در روایات اسلامی آمده که مسیح موعود، به فاصله اندکی پس از ظهور مهدی موعود به زمین برمی‌گردد و به ایشان یاری می‌رساند. بزرگان بهائی، این بار نظر به روایات مزبور مدعی می‌شوند که مهدی موعود، باب شیرازی بوده و مسیح موعود، بهاءالله است.

میرزا ابوالفضل گلپایگانی، بزرگ‌ترین مبلغ بهائی، ضمن تفسیر به رأی روایات و مرتبط ساختن امور کاملاً بی‌ربط به یکدیگر، در کتاب فرائد می‌نویسد: «و اگر نفسی در این نکته تدبّر نماید که حضرت خاتم الانبیاء - علیه و آله افضل التسلیم و الثناء - از ظهور ثانی بعد از قیام قائم به ظهور روح الله تعبیر فرموده، سرّ مظلومیت اهل بهاء را تواند دریافت و اسرار بدء را در رجوع مشاهده تواند نمود. قال علیه الصلاة والسلام: "فَوَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي الْمَهْدِي ثُمَّ يَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ وَ يُصَلِّي خَلْفَهُ وَ يَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ". یعنی قسم بدانکه مرا به راستی به پیغمبری مبعوث فرموده اگر نماند از عالم مگر یک روز هر آینه خداوند آن روز را طولانی فرماید تا آنکه در آن روز فرزند من مهدی خروج نماید، پس روح الله نازل شود و به آن حضرت اقتدا فرماید و سلطنت او به مشرق و مغرب بالغ گردد»^۱.

منظور نویسنده بهائی از ظهور ثانی بعد از قیام قائم، ظهور بهاء الله پس از ظهور علی محمد شیرازی است. وی تظاهر می‌کند که مقصود از نزول روح الله و اقتدای او به حضرت مهدی، آمدن بهاء الله پس از باب شیرازی و اظهار دیانت بهائی است! اگر به اصل روایت دقت شود بیان شده که مقصود از روح الله عیسی پسر مریم است اما گلپایگانی برای آنکه آن را درباره بهاء الله تطبیق دهد عبارت عیسی بن مریم را حذف کرده تا تطبیق نزول مسیح و روح الله بر بهاء الله دشوار نشود. به اصل روایت دقت کنید:

«وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي الْمَهْدِي فَيَنْزِلَ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى

۱. گلپایگانی، الفرائد، ص ۶۹.

ابْنُ مَرْيَمَ فَيَصْلَىٰ خَلْفَهُ وَ تَشْرِقُ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَ يَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ»^۱.

جالب اینکه نویسندۀ الفرائد، با این آسمان به ریسمان بافتن‌ها و ستمی که به ادبیات و شعور بشری می‌کند، مدعی است که اگر نفسی در این نکته تدبّر نماید سرّ مظلومیت اهل بهاء را تواند دریافت.

آری، تعلیمات عرفانی چنان بند از هر قانون و ضابطۀ عقلی و ادبی برمی‌دارد که باب هر ادعایی را می‌گشاید. این ادعاها، مدعیان را گاه در قالب یک پیش‌آهنگ برای منجی، گاه در کسوت خود منجی، گاه در جلوه پیامبری و نبوت، گاه به عنوان ظهور و تجسد خداوند و گاه حتی در رتبه‌ای برتر از آن می‌نشانند! مهدی بهائیان (میرزا علی محمد باب) با همراهی پیامبرایشان (میرزا حسین علی بهاء الله)، مجموعه تمام این عناوین را یکجا باهم داشته‌اند. با عنایت به این تناقض‌گویی‌ها میان رهبران بهائی، شگفت‌آور نیست که فرزند بهاء الله و جانشین او می‌نویسد با آنکه بارها درباره تعیین مسیح موعود توضیح داده شده، هنوز میان بهائیان اختلاف است.^۲

۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۸۰.

۲. یک بار دیگر به عبارات عبدالبهاء در این باره دقت کنید: «در خصوص رجعت ثانوی حضرت مسیح مرقوم نموده بودید که در میان احبّاء اختلاف است. سبحان الله. به کزات و مزات از قلم عبدالبهاء جاری و به نص صریح قاطع صادر، که مقصود در نبوت، از... مسیح موعود... حضرت اعلی [= باب شیرازی] است و باید عقائد کل، مرکوز بر این نص صریح قاطع باشد».

فصل دوم

مدعیان و منسوبان دروغین مهدویت در جهان اسلام

در این فصل به بررسی مدعیان و منسوبان دروغین مهدویت در جهان اسلام پرداخته می‌شود. در این بخش به بررسی ادعاهای مختلف و منسوباتی که در طول تاریخ در مورد مهدویت مطرح شده است، پرداخته می‌شود. این بخش به بررسی ادعاهای مختلف و منسوباتی که در طول تاریخ در مورد مهدویت مطرح شده است، پرداخته می‌شود.

پدیده موعودهای دروغین در جهان اسلام را در دو بخش زیر بررسی می‌کنیم:

۱. مدعیان مهدویت

۲. منسوبان مهدویت

مدعیان، خویشتن را مهدی می‌خواندند اما منسوبان، خود چنین ادعایی نداشتند بلکه دیگران در غیاب آن‌ها، ایشان را مهدی خوانده، مردم را به اسم ایشان به جنبش می‌آوردند. بررسی تفصیلی این دو گروه در ادامه می‌آید.

مدعیان مهدویت در میان مسلمانان

بررسی تاریخی نشان می‌دهد که روش و سنت ائمه‌های پیشین در باب موعودسازی، در اسلام نیز جاری بوده است. در میان مسلمانان، سودجویان متعددی خود را به دروغ، به عنوان مهدی موعود مطرح کرده، با فریب دادن عده‌ای ناآگاه برای خود بساطی فراهم نموده‌اند.^۱ این اشخاص فرصت طلب، از ظلم و ستم حاکمانی نظیر بنی‌امیه، بنی‌عباس و سایرین سود جسته، با سوءاستفاده از اعتقاد اصیل مردم

۱. گاهی اوقات پیش از يك ادعای دروغین در مهدویت، ادعاهایی مطرح می‌شود که در آن‌ها کسانی خود را رازدار و باب حضرت مهدی و مبشر ظهور او معرفی می‌کنند. در برخی موارد ادعاهای دروغین بابت به ادعای دروغین مهدویت می‌انجامد.

به مهدویت و آمدن منجی موعود، گروه‌هایی از جاهلان زودباور و فریب‌خورده را گرد خویش فرا آورده، از این طریق زمینه قدرت‌طلبی‌ها و فتنه‌های شیادانه خود را فراهم کرده‌اند.

برخی از اینان را در ادامه معرفی خواهیم کرد.

۱. عبیدالله فاطمی و فاطمیون

در سال ۲۸۰ هجری قمری، مردی یمنی به نام ابوعبدالله مشرقی - که به اسماعیلیه گرایش داشت - در شمال آفریقا مسکن گزید. وی مردم را به ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه بشارت می‌داد. این نوید، روح تازه‌ای در جامعه دمید. مردم به او گرویدند و وی توانست با کمک آن‌ها، امرای "اغلبیه" را شکست دهد و سرزمین‌هایی را در شمال آفریقا تصرف کند.

در همین اوان، مردی عبیدالله نام از اسماعیلیان، که خود را از سلاله حضرت فاطمه علیها السلام می‌شناساند، به دعوت ابوعبدالله مشرقی، از شام به سوی آفریقا آمد. وی در ابتدای ورود، به دست دشمنان اسیر و زندانی شد. اما ابوعبدالله وی را نجات داد و در روز جمعه‌ای از ماه ربیع‌الاول سال ۲۹۷ هـ ق برای او با لقب "مهدی امیرالمؤمنین" خطبه خواند. عبیدالله اسماعیلی را با نام "مهدی فاطمی" می‌شناسند.

کار عبیدالله مهدی فاطمی بالا گرفت و علاوه بر مصر، بر دیگر سرزمین‌های شمال آفریقا تسلط یافت. پیروان این مهدی دروغین، در شمال تونس شهری به نام "مهدیه" با دژ و بارویی استوار ساختند و خلافت "فاطمیین" را پایه‌گذاری کردند. آنان از ابتدای قرن چهارم تا اواسط قرن ششم بر آن نواحی حکومت داشتند. مصر و شام و فلسطین و حجاز در تصرف آنان بود. آنان حتی برای مدتی محدود بغداد را



نیز به تصرف در آوردند. شهر "قاهره" و دانشگاه اسلامی "الازهر" از آن دوران بر جای مانده است.^۱

مهدی فاطمی، هرچند برای پایه‌گذاری حکومت خود از بنیاد پاک مهدویت سوءاستفاده کرد، نشان داد که نمی‌تواند مهدی حقیقی باشد. جانشینان او بیش از دو قرن حکومت فاطمیین را در شمال آفریقا اداره کردند اما نه خود او و نه اخلافش، هرگز نتوانستند سراسر گیتی را پراز عدل و داد کنند.

۲. ابن تومرت مغربی و موخدون^۲

ابوعبدالله، محمد بن عبدالله بن تومرت (۵۲۴-۴۸۵ هـ.ق) مدعی مهدویت و امامت در مغرب اقصی (مراکش کنونی) است. او بنیان‌گذار سلسله موخدون در شمال آفریقا و اندلس است. ابن تومرت از اوان جوانی، مراکش را به قصد اسکندریه در مصر ترک کرد و از آنجا به قصد زیارت حج به مکه رفت. وی مدتی کوتاه در این شهر اقامت گزید و از علوم دینی توشه‌ای برگرفت. ابن تومرت پس از ۱۱ سال، آهنگ بازگشت به سمت زادگاهش کرد.

ابن تومرت در اسکندریه مصر، مردم را به سبک خود امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و به اندازه‌ای در این کار پای می‌فشرد که والی اسکندریه او را از شهر بیرون کرد. سپس وارد مهدیه^۳ شد و از آنجا هم، به سبب اصرار در انتقادات تند، بیرون رانده شد.

۱. این قسمت با استفاده از کتاب "انتظار بذر انقلاب"، نگاشته دکتر حسین تاجری، ص ۱۶۹ تا ۱۷۰ نوشته شده است. برای مطالعه بیشتر به کتاب "سلسله‌های اسلامی" نگاشته کلیفورد ادموند بوسورث، ترجمه فریدون بدره‌ای، و کتاب "مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم هجری"، نگاشته جیمز دارمستتر فرانسوی، ترجمه محسن جهانسوز نیز مراجعه کنید.

۲. در نگارش این بخش، از کتاب "مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم هجری" و منابع دیگر استفاده شده است.

۳. پیشتر گفتیم که این شهر در شمال تونس و کنار دریای مدیترانه واقع است و فاطمیین آن را بنا کرده‌اند.

ابن‌تومرت در مهدیه با شخصی به نام عبدالؤمن برخورد کرده بود، و چون او را برای اهداف بعدی خود مناسب دید، وی را از کار خود آگاه ساخته و با خویش همراه کرد. این مرد پس از اندک زمانی در رأس اصحاب ابن‌تومرت قرار گرفت و در پیشبرد نقشه‌های او بالاترین نقش را ایفا کرد.

ابن‌تومرت افراد مناسب را برای نقشه‌های بعدی خود، به همین ترتیب انتخاب می‌کرد. یکی دیگر از این افراد، عبدالله و نَشْرِیسی بود. و نَشْرِیسی به دوزبان عربی و مغربی مسلط بود. ابن‌تومرت به وی پیشنهاد کرد که دانش و قدرت سخنوری خود را از مردم پنهان دارد و خویشان را الکن، ساده لوح و بی‌بهره از فضایل نشان دهد. سپس به وقت لزوم، به اشاره ابن‌تومرت، دفعته اظهار علم و فصاحت کند. به‌گونه‌ای که مردم، کار او را حمل بر معجزه کنند. و نَشْرِیسی پذیرفت و با او همراه شد. سال‌ها بعد، و نَشْرِیسی با هماهنگی ابن‌تومرت این نقشه را عملی کرد. او نیز در پیشبرد اهداف این مدعی مهدویت نقش بسیار مؤثری داشت.

ابن‌تومرت با تأکید مستمر بر این مطلب که وجود پیشوای الهی لازم است، زمینه را برای اعلان مهدویت خود آماده می‌کرد. او همه‌جا در خطابه‌هایش اخبار و احادیث متعددی درباره مهدی منتظر و علایم ظهور او نقل می‌کرد و با قوت و حرارت تمام از آن سخن می‌گفت، نظیر اینکه: مهدی در غربت ظهور خواهد کرد؛ در زمانی که حقایق، منقلب و احکام دگرگون شده است. مهدی به فرمان خدا جهان را به سنت او بازخواهد گرداند و عالم را به سامان خواهد آورد.

ابن‌تومرت در ادامه مسیر خود تا مراکش به موازات امر و نهی‌های معمول خویش، مردم را علیه مرابطون (حکومت مراکش) به جهاد تشویق می‌کرد. به اعتقاد او مرابطون کافر بودند. در نتیجه حاکم آنجا



نیز او را از مراکش بیرون راند. در این میان، مردم به دیدن او می آمدند و او نیز آنان را به مخالفت با مرابطون تحریک می کرد.

بعد از یک سال، قبیله "هرغه" همگی پیرو او شدند و "الموحدون" نام گرفتند. او به آنان گفت که پیامبر اسلام بشارت داده است که مهدی از مغرب اقصی خروج خواهد کرد! سپس عبدالؤمن و ۹ نفر دیگر با او بیعت کردند. ابن تومرت این ده نفر را "اصحاب عشره" نامید.

پس از بیعت با "اصحاب عشره"؛ ابن تومرت به مسجد رفت و به ذکر صفات و علامات مهدی موعود پرداخت. آنگاه اعلان داشت که: «من، محمد بن عبدالله همان مهدی معصوم منتظرم». سپس از مردم خواست تا با او بیعت کنند و مردم نیز چنین کردند. از این پس هر که با او به معارضه برمی خاست، کشته می شد. او تدریجاً نظامی را پی ریخت که بعدها اساس دولت "موحدون" شد. بدین گونه او با ادعای مهدویت و درگیری با مرابطون، جای پای خود را محکم کرد و حکومتی را به نام "موحدون" تأسیس کرد که بعد از خودش تا سال ۶۶۷ هـ ق ادامه پیدا کرد.

پس از ابن تومرت، بنابر وصیتش عبدالؤمن بن علی کومی به جای او نشست و به فتوحات او ادامه داد. وی در سال ۵۴۲ مراکش را تسخیر کرد و تا اسپانیا هم پیش رفت. او امیرالمؤمنین لقب گرفت و در ۵۵۸ درگذشت.^۱

با آنکه ابن تومرت توانست ذیل نام مهدی منتظر قیام کرده و یارانی پدید آورد و با آنکه حکومت طولانی مدت موحدون را در غرب آفریقا

۱. عبدالؤمن توانست همه کشورهای ساحلی شمال آفریقا از مصر تا اقیانوس اطلس را به زیر فرمان خود در آورد؛ اما جانشینانش کارایی او را نداشتند و دولت اسپانیا در ۶۳۲ هـ ق آن ها را شکست داد. (نقل از معارف و معاریف ذیل موحدون). برای مطالعه بیشتر بنگرید به: دولت موحدون در غرب جهان اسلام، نگاشته عزالدین عمر موسی و ترجمه صادق خورشیا.

بنیاد نهاد، نه او و نه اخلافش، نتوانستند کار مهدی موعود را که همانا برقراری عدل و داد در سراسر گیتی و جهانگیر ساختن اسلام است، عملی سازند.

۳. محمد احمد سودانی و سودانی‌ها

در قرن ۱۹ میلادی، دولت استعماری انگلیس بر سودان مسلط بود و فشار مالیات‌های سنگین، رمقی برای ملت سودان باقی نگذاشته بود. در چنین روزگاری در میان مسلمانان آفریقا، شیخی از اهالی "سنوس" در مراکش، مردمان را مژده می‌داد که به زودی مهدی، آن منجی دادگر و جهان‌گستر، خواهد آمد.

پس از چندی، درویشی جوان به نام "محمد احمد بن عبدالله دَنقَلی" که مریدانی گرد خویش دیده بود، خود را "مهدی منتظر" خواند و ناگهان دریایی از هیجان در سودان پدید آورد (۱۲۹۷ هـ.ق). مردم ستم‌دیده به او پیوستند و او به مدد نیروی باور مردم به ظهور مصلح کل. از همان مردمان زجرکشیده، سپاهی جنگاور ساخت. آنان نظامیان مجهز و کارآزموده انگلیسی را تار و مار می‌کردند و چنان روحیه عجیبی پیدا کرده بودند که با یک دست، گلوی سربازان را می‌گرفتند و با دست دیگر، با یک ضربت شمشیر، سرازیر بدنشان جدا می‌ساختند. بالاخره "خارطوم" به تصرف محمد احمد درآمد.

او بساط مهدویت خود را با تقلید مضحکی از دوران صدر اسلام. رنگ و لعاب داده بود؛ زش را عایشه ام‌المؤمنین صدا می‌زد! پیش از مرگ، چهار خلیفه به عنوان خلفای راشدین و با همان القاب تعیین کرده بود! شاعری از دوستانش را لقب "حسان بن ثابت" بخشید و چون او اعتراض کرد که من شجاع‌ام و حسان ترسو بوده است، وی را با لقب خالد بن ولید خشنود ساخت!

به هر حال، دوران حکومت مهدی سودانی، چندان دوام نیاورد و او بیماری مرموزی، شاید به دخالت جاسوسان انگلیسی، گرفت و پس از چند روز تب درگذشت (۱۳۰۲ق). با مرگ او، شور و غوغای مریدانش که ناشی از انتظار ظهور مهدی بود، فروکش کرد. خلیفه اولش در نبرد با نیروهای انگلیسی شکست خورد و سودان دوباره به دست انگلستان افتاد. آنان قبر محمد احمد را شکافتند، جسدش را از خاک درآوردند و جمجمه‌اش را به لندن فرستادند.^۱

۴. غلام احمد قادیانی و احمدیه

میرزا غلام احمد در سال ۱۸۴۰ میلادی در "قادیان" از نواحی پنجاب هند تولد یافت. پدر و برادرش از ارادتمندان دولت انگلستان بودند. او نیز در کتاب "براهین احمدیه"، مردم را به اطاعت از حکومت انگلیس و اعلان حرمت جنگ با این امپراطوری دعوت کرد. البته او در این کتاب ادعا کرد که از جانب خداوند مأموریت دارد تا حقانیت اسلام را بر همگان ثابت کند؛ همچنین وعده داد که در این کتاب ۳۰۰ برهان در اثبات اسلام عرضه خواهد کرد که البته هرگز نتوانست این وعده خود را عملی سازد. وی در ابتدا خود را مجدد اسلام در قرن ۱۴ هجری نامید. چند سال بعد، خود را "مسیح معهود" و "مهدی موعود" خواند و سرانجام خود را به مقام نبوت رساند!

غلام احمد کتاب‌های متعددی از خود به جا گذاشت که در همه آنها، حکومت انگلیس را تأیید می‌کرد. مثلاً در «ترياق القلوب ص ۱۵» می‌نویسد: «من بخش بزرگی از زندگی خود را در تأیید و یاری حکومت انگلستان گذرانده‌ام و در ضرورت فرمان‌بری از انگلیس به عنوان اولی الامر، آن قدر کتاب و جزوه و اعلامیه نوشته‌ام که اگر گردآوری

۱. این بخش، از کتاب "انتظار بذر انقلاب"، حسین تاجری ص ۱۷۰ تا ۱۷۳ برگرفته شده است. برای مطالعه بیشتر به کتاب "مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم هجری" مراجعه کنید.

شوند، ۵ خزانه را پر خواهند کرد». می‌توان گفت که او اصولاً معتقد بود اسلام در دو بخش خلاصه می‌شود: اطاعت از خدا و اطاعت از دولت بریتانیا!

پیروان غلام احمد قادیانی، هنوز هم فعالند. آنان را احمدیه یا قادیانیه می‌خوانند. همان‌طور که از ابتدا نیز توقعی نمی‌رفت، غلام احمد با آنکه خود را مهدی می‌نامید، نتوانست آرمان‌های حکومت مهدوی را محقق سازد.

۵. میرزا علی محمد شیرازی و بهائیه

در میان مدعیان مهدویت در دوران معاصر، به فردی به نام میرزا علی محمد شیرازی ملقب به باب برمی‌خوریم که در جامعه شیعیان موجب بروز فتنه بزرگی شد. این فتنه پس از او هم توسط گروه دیگری دنبال شد و منجر به ایجاد فرقه بهائیه گردید. تفصیل جریان‌ات تاریخی و نیز بررسی اعتقادات منحرف این دو گروه (یعنی بابیه و بهائیه) را در فصول پایانی کتاب خواهیم خواند. آنچه که در اینجا گفتنی است، اینکه این مهدی‌نمای شیرازی نیز نتوانست اسلام و عدالت را جهانگیر نماید.

منسوبان مهدویت در میان مسلمانان

با بررسی تاریخ اسلام در بعضی موارد دیده می‌شود که خود شخص، ادعایی مبنی بر مهدویت خویش نداشته است؛ اما اطرافیان او، به هر دلیل، وی را مهدی موعود خوانده‌اند. این گروه از متمه‌دیان، "منسوبان مهدویت" نامیده می‌شوند که در ادامه با برخی از آنان آشنا می‌شویم.

۱. تاجری، انتظار بذر انقلاب، ص ۱۸۲ تا ۱۸۴، برای اطلاعات بیشتر به کتاب القادیانی و القادیانیه، نوشته ابوالحسن علی‌الحسنی الندوی مراجعه کنید.

۱. کیسانیه و محمد بن حنفیه

محمد بن علی بن ابی طالب (۱۶-۸۱ هـ ق) معروف به محمد بن حنفیه^۱ از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام است که تا میانه دوران امامت حضرت زین العابدین علیه السلام می زیسته است. پس از شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام در کربلا، گروهی از مردم به رهبری مختار، شورشی در برابر بنی امیه به راه انداختند. انگیزه واقعی مختار از این قیام روشن نیست اما کیسانیه که خود را منتسب به مختار می دانستند، برای اعتبار بخشی به خود، از وجاهت و آبروی محمد بن حنفیه مایه می گذاشتند. آن ها چنین وانمود می کردند که پس از امام حسین علیه السلام محمد بن حنفیه، برادر دیگر ایشان، امام مسلمانان است.

کیسانیه برای ادعای امامت محمد بن حنفیه دلایلی ارائه می کردند. مثلاً آنان این گونه استدلال می کردند که همان طور که علی بن ابی طالب علیه السلام پرچم دار پیامبر در غزوات بوده و سپس جانشین ایشان شده است، محمد حنفیه نیز جانشین امیرالمؤمنین پس از حسین است، چرا که در جنگ جمل پرچم دار سپاه پدرش بوده است.^۲ استدلال دیگر آنان این بود که ابن حنفیه، به مختار اجازه داده است تا انتقام قتل کربلا را بگیرد، بنابراین او امام است که چنین قیامی را تأیید کرده است. البته اینکه به راستی او به مختار چنین اجازه ای داده باشد نیز محل سؤال است.

۱. وجه تسمیه وی به ابن حنفیه از این جهت است که در اجداد مادری وی حنفیه بن جیم قرار دارد.
 ۲. کیسانیه شاخه های متعددی دارند که حتی برخی از آنان معتقدند حسین علیه السلام به فرمان محمد حنفیه صلح یا جنگ نموده اند. بنابراین برخی از آنان امام دوم خویش را به طور منطقی ابن حنفیه می دانند، هر چند به ظاهر به امامت حسین علیه السلام اقرار کنند.

با وجود خلل‌های فراوان در چنین استدلال‌هایی، گروهی از مردم فریب این سخنان را خوردند و به امامت ابن حنفیه قائل شدند.^۱

انتساب محمد بن حنفیه به مهدویت نیز پس از انتساب وی به امامت از سوی کیسانیه روی داد. این فرقه منحرف، با استناد به روایات نبوی مبنی بر ظهور مهدی، که اسم و کنیه‌اش مشابه پیامبر است، ابن حنفیه را مصداق آن می‌دانستند.

کیسانیه در زمان حیات ابن حنفیه (که در مدینه می‌زیست)، مردم را در عراق به مهدی بودن او امیدوار می‌کردند و پس از درگذشت او، منکر مرگ او شده، گفتند که او غیبت کرده است. بدین ترتیب، آن‌ها هم از

۱. علامه بیاضی عاملی (-۸۷۷ ق) در این باره می‌نویسد: اولین فرقه‌ای که از بدنه اصلی امامیه جدا شد کیسانیه نام دارد که قائل به امامت محمد بن حنفیه شدند. گروه اندکی از آنان بر آن بودند که وی بعد از پدرش امام بود و زنده است و نمی‌میرد و اینکه او همان "مهدی" است. اما گروه دیگری از کیسانیه قائل به مرگ او بودند و اینکه او بعد از مرگ به دنیا باز می‌گردد و او همان مهدی است و اینکه امام حسن و امام حسین علیهما السلام تنها به او دعوت می‌کردند. اما اکثریت کیسانیه معتقد شدند که محمد بن حنفیه امام مردم بعد از حسنین است و دلیلشان بر امامت او آن بود که وی صاحب پرچم پدرش در جنگ بصره (جمل) بود چنان‌که پدرش علی نیز صاحب پرچم رسول خدا بود. در پاسخ گوییم که گاهی پیامبر پرچم را به دست کسانی که حقی در امامت نداشتند هم می‌داد. نیز کیسانیه گویند امیرالمؤمنین درباره او فرمود که تو به راستی پسر منی. گوییم فرزند راستین بودن وی نیز دلالتی بر امامت او ندارد. بلکه اختلافی نیست که حسنین هم فرزندان امام بوده‌اند اما امیرالمؤمنین پسران دیگری هم غیر این دو تن داشت که حقی در امامت نداشتند و آن بزرگوار (هنگامی که ابن حنفیه را ستود که تو به راستی فرزند منی) قصدش بیان شجاعت و منزلت والای او بود و اگر فرزند امام بودن، دلالت بر امامت داشته باشد، اینکه حسنین فرزند رسول خدا هستند نیز باید دلالت بر پیامبری آن‌ها داشته باشد، چون پیامبر هم می‌فرمود که این دو، پسران من‌اند... اینک بدان که امروزه بازمانده‌ای از کیسانیه وجود ندارد و فقط قول نادری است که افراد معدودی از آن‌ها باقی مانده‌اند و منقرض شدن آن‌ها نشانه‌ای بر بطلان کیسانیه است زیرا اگر حق باشد، امت اسلامی نباید از قائلان به آن خالی شود (و بر باطل اجماع کند)... ضمن اینکه محمد بن حنفیه معصوم هم نبود و به علاوه نضی درباره امامت او وجود نداشت و خودش هم مدعی امامت نبود و معجزاتی هم بر دستش جاری نشد. همچنین نصوصی که بعد از این درباره نام ائمه خواهیم آورد که از موافق و مخالف نقل شده دلالت بر بطلان قول به امامت ابن حنفیه و فرقه‌های دیگر دارد. گویند: وی مختار را مأمور کرد که مردم را به سوی وی بخواند و انتقام خون برادرش (امام حسین) را بگیرد. در جواب گوییم: خیر چنین نیست! بلکه آنچه در کتب تاریخ مشهور است آن است که چون خبر این ماجرا به ابن حنفیه رسید، وی آن را انکار کرد. نک. عاملی نباطی، الصراط المستقیم إلى مستحق التقدير، ج ۲، ص ۲۶۶.

روایات منجی بودن مهدی سوءاستفاده کردند و هم از روایات غیبت ایشان.

شواهدی نشان می‌دهد که جناب محمدبن حنفیه، خود مدعی امامت و مهدویت نبوده و احتمالاً این نسبت از سوی برخی اصحاب مختار و حتی بنابر برخی قرائن از سوی خود وی به او داده شده است. به عنوان نمونه، ابوخلالد کابلی که عمری خدمتگزار محمدبن حنفیه بوده است، در زمان امامت حضرت زین العابدین علیه السلام روزی از ابن حنفیه می‌پرسد که آیا شما امام مفترض الطاعة در این زمان هستید؟ ابن حنفیه در پاسخ به وی می‌گوید:

يَا أَبَا خَالِدٍ ... الْإِمَامُ عَلِيُّ بْنُ أَحْيَى: عَلِيٌّ وَ عَلِيكَ وَ عَلِي كُلِّ مُسْلِمٍ ...

ای ابا خالد ... امام بر من و بر تو و بر هر مسلمانی، علی پسر برادر من (یعنی علی بن الحسین، امام سجاد) است.

این سخن، شواهدی است بر اینکه محمدبن حنفیه، خود به امامت حضرت زین العابدین علیه السلام اقرار داشته و بر خلاف قول کیسانیه، داعیه امامت نداشته است.

۱. یک شاعر کیسانی، معروف به کثیر غزه یا احتمالاً سید اسماعیل حمیری، زمانی که هنوز گرفتار فریب کیسانیه بود، درباره امامت و مهدویت ابن حنفیه چنین سروده بود:

ألا إن الأئمة من قريش	ولا الأمر أربسة سوا
علي و الثلاثة من بنیسه	هم أسباطنا و الأوصياء
فسيط سبط إيمان و بر	و سبط قد حوته كربلاء
و سبط لا يذوق الموت حني	يقود الحيش يقدمه اللواء
ينسب فلا يرى عنا زمانا	برضوی عنده غسل و ماء

نک. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۲. نیز عسلی ساحلی، الصراط المستقیم إلى مستحق التقدیم، ج ۲، ص ۲۶۷

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۸؛ به نقل از رساله شرح الثار نوشته جعفر بن محمد بن نما.

۳. علاوه بر این، جریان سید حمیری که به دست امام صادق علیه السلام از اعتقاد به کیسانیه به تشیع حقیقی مشرف می‌شود، شاهد دیگری بر صحت اعتقاد محمدبن حنفیه در موضوع امامت است. نک. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۲۴۵

شواهدی هم وجود دارد که شخص مختار در تقویت انتساب امامت و مهدویت به ابن حنفیه مؤثر بوده است. به عنوان مثال نقل شده که در زمان حکومت ابن زبیر در مدینه، روزی مختار نزد یارانش می‌آید و عنوان می‌کند که محمد بن حنفیه و عده‌ای از بنی‌هاشم به خاطر اینکه موافقت با قیام ما، به دست مأموران ابن زبیر زندانی شده‌اند. آن‌گاه می‌گوید که این گروه نامه‌ای برای ما فرستاده و از ما تقاضا کرده‌اند که به یاری خاندان رسول خدا ﷺ بیاییم و آنان را نجات دهیم. مطابق این نقل، مختار نامه‌ ادعایی را برای یاران می‌خواند و به آن‌ها می‌گوید:

هذا كتاب مهديكم و سيد اهل بيت نبیکم و...

این نامه مهدی شما و بزرگ خاندان پیامبران است و...

۲. زیدیه و زید بن علی بن الحسین

ظلم و ستم بنی‌امیه بر شیعیان و خاندان پیامبر، پس از شهادت امام حسین علیه السلام ادامه یافت. از اشخاصی که مورد ظلم حاکمان ظالم بنی‌امیه قرار گرفت، جناب زید بن علی بن الحسین (۷۸-۱۲۲ هـ ق)، پسر امام سجاد و برادر امام باقر علیه السلام است.

زید در برابر ظلم حاکمان و برای دادخواهی و طلب حق خود و دیگر ستم‌دیدگان آل محمد، قیام نمود. قیام او و یارانش، گرچه حرکتی در جامعه به راه انداخت؛ در نهایت به شکست منتهی شد و زید و بسیاری از اصحاب او در مسجد کوفه مورد هجوم بنی‌امیه قرار گرفته، به شهادت رسیدند. باقی‌مانده یاران زید برای مصون ماندن جنازه او

۱. ابن جوزی، تذکرة الخوایص، ص ۲۸۸.

۲. برخی محققان نظر خوشبینانه‌تری را نسبت به نیات و عملکرد مختار ابراز کرده‌اند که تأمل برانگیز است. مطابق این نظر، ادعای مهدویت ابن حنفیه را افرادی دیگر جعل کردند ولی از زبان مختار نقل می‌شد. برای مطالعه بیشتر بنگرید به کتاب «ماهیت قیام مختار بن ابی عبید ثقفی»، نوشته ابوفاضل رضوی اردکانی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.



از دست دشمنان، وی را شبانه دفن کردند؛ اما امویان از محل دفن وی آگاه شده، جنازه‌اش را از قبر بیرون کشیدند؛ سرش را از بدن جدا کردند و برای هشام بن عبدالملک فرستادند و بدنش را بر دروازه شهر تا مدت‌ها به دار آویختند.

امامان شیعه زید را بسیار دوست می‌داشتند و او را به جهت مطالبه حق خویش و انتقاد از بنی‌امیه نکوهش نمی‌کردند، بلکه او را صاحب‌حقی مظلوم و مجاهدی صادق می‌دانستند. باین حال، از آنجا که کار او را منجر به شکست و کشته شدن و حساس ساختن حکومت نسبت به اهل بیت می‌دیدند، به صورت تلویحی کراهت خود را از قیام نافرجام او ابراز می‌کردند. این پیش‌گویی بارها از لسان اهل بیت نقل شده بود که اگر زید قیام کند کشته می‌شود و جنازه‌اش را در کناسه کوفه^۱ بردار می‌زنند!^۲ از این رو اهل بیت ترجیح می‌دادند که او بر ظلمی که می‌رود صبر کند تا ظلمی بیشتر بر او و دیگر سادات واقع نگردد.^۳

۱. کناسه از محلات کوفه است که جنازه زید را در آنجا بردار زدند.

۲. به عنوان نمونه شیخ صدوق از معمر بن خثیم روایت می‌کند: "نزد امام صادق نشسته بودم که زید بن علی بن الحسین سر رسید و چارچوب‌های در را به دست گرفت. جعفر بن محمد (امام صادق) به او گفت: عمو جان پناه می‌برم به خدا از اینکه تو آن کسی باشی که در کناسه کوفه بردار می‌شود... پدرم از جدم نقل فرمود که از نسل ایشان مردی موسوم به زید در کوفه قیام کند و کشته شود و در کناسه بردار شود و با نبش قبر جسمش را بیرون کشند. به استقبال روحش درهای آسمان گشوده شود و ساکنان آسمان‌ها و زمین به دیدارش شادمان گردند..." صدوق، الأمالی، ص ۴۰. چنین هشدار از سوی امام صادق، نسبت به یحیی فرزند زید نیز که راه پدر را ادامه داد رسیده بود مبنی بر اینکه او نیز هر چند در پی احیای حقوق اهل بیت باشد، کشته خواهد شد و قیامش به تنش‌های سیاسی و اجتماعی بیشتر در برابر اهل بیت دامن می‌زند. نک. مقدمه صحیفه سجادیه.

۳. این مطلب از مقدمه صحیفه سجادیه به روشنی بر می‌آید.

با این وصف، حرکت زید را:

- نه می توان عصیانی در برابر امامت اهل بیت خواند؛
- و نه می توان آن را یک حرکت شیعی خالص دانست؛ چراکه برخاسته از دعوت اهل بیت نبوده بلکه مورد کراهت آن ها بوده است.

نشانه این مورد اخیر آنکه؛ بزرگان اصحاب ائمه از کمک به زید در تدارک قیام اجتناب کرده با او بیعت نمی کردند و دلیلیشان آن بود که زید امام آن ها نیست و امام معصوم، نه خود قیام کرده و نه آن ها را به همکاری با زید سفارش کرده است.^۱

هنگامی که زید بن علی پرچم مبارزه با ظلم بنی امیه را برداشت و برای احقاق حقوق آل محمد قیام کرد، امیدی در بین مردم اینجاد شد که چه بسا او همان مهدی موعود اهل بیت باشد؛ اما این امید خیلی زود با کشته شدن زید بر باد رفت.

۱. از شماری از روایات بر می آید که زید نه ادعای امامت داشت و نه اینکه ائمه او را نهی می کردند که ترک آن، مسوجب عقوبت باشد؛ چه آنکه جناب زید مظلوم بود و مظلوم حق دارد که داد خویش را از ظالم مطالبه کند. هر چند به جهتی که گفته شد، ائمه نیز، در حد کراهت او را از مطالبه حق خویش پرهیز می دادند و می فرمودند که وی در قیام و دادخواهی خویش مرفق نخواهد بود و کشته می شود. یحیی فرزند زید در نفی ادعای امامت از پدر خویش گفته است: پدرم عاقل تر از آن بود که چیزی را که حق او نیست ادعا کند، او فقط چنین می گفت که من شما را به رضا (مسبوب) از خاندان پیامبر می خوانم و منظورش از محبوب آل محمد (پسر) عمویم جعفر بود. نک. هزار رازی، کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۸-۳.

۲. به عنوان نمونه بنویسید به مذاکره جناب احوّل با جناب زید که امام صادق علیه السلام محتوای آن را تأیید کردند. مرحوم کلینی این مذاکره مهم را در کافی روایت کرده است. علی بن حکم از ابان نقل کند که احوّل (از یاران امام صادق) گفت: زید بن علی بن الحسین در زمانی که مخفیانه زندگی می کرد کسی را به سراغ من فرستاد. نزدش رفتم. گفت: ای ابو جعفر اگر یکی از ما اهل بیت در خانه ات را بزند با او قیام می کنی؟ گفتم اگر پدرت یا برادرت باشند آری با او می روم. گفت پس من قصد قیام و پیکار با این قوم دارم، با من همراه شو! گفتم قربانت شوم چنین نخواهم کرد. گفت یعنی جان خود را از من دریغ می کنی؟ گفتم آخر یک جان بیشتر ندارم و اگر خدا در زمین حاجتی داشته باشد (که البته تو آن حاجت نیستی) آن که از تو اجتناب می کند و آن که با تو به پا می خیزد فرقی با هم نکنند... (و سخنان دیگر گفتیم) پس به حج رفتم و با امام صادق گفتگوی خود را با زید خدمتشان گزارش کردم. فرمود از همه سوره را بر استدلال او بستی و راه کربیزی برایش باقی نگذاشتی. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۴.

حکیم بن عباس کلبی، از هواداران ناصبی بنی امیه، پس از این ماجرا اظهار سرور می کرد و چنین می سرود:

صَلَبْنَا لَكُمْ زَيْدًا عَلَى جَذَعِ نَخْلَةٍ وَلَمْ نَرْمَهُدِيًّا عَلَى الْجَذَعِ يَصْلَبُ
وَقِسْتُمْ بِعُثْمَانَ عَلِيًّا سَفَاهَةً وَعُثْمَانُ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ وَأَطْيَبُ^۱

زید شما را به صلیب کشیدیم و ندیده بودم که مهدی ای به صلیب کشیده شود! شما از روی سفاهت عثمان را با علی مقایسه می کردید اما عثمان بهتر و پاک تر از علی بود!

جنبش انقلابی زیدیه، پس از کشته شدن او توسط برخی از فرزندان و بستگان او ادامه یافت تا آنکه پس از دو قرن مبارزه و شکست های پی در پی، سرانجام منجر به تشکیل دولت علویان در مازندران و گیلان شد.

زیدیه به مرور زمان، چه در حوزه اعتقادی و چه در حوزه فقهی مکتب خویش را کاملاً از شیعیان امامی جدا کردند. آنان در اصول اعتقادی به معتزله و در فروع دین به حنفیان نزدیک شدند. در اندیشه امامت، آنان هرکس از خاندان پیامبر را که برای اصلاح جامعه قیام نماید و از صفات عمومی علم و تقوی و شجاعت برخوردار باشد شایسته امامت می دانند.^۲ از این رو، آنان با امام صادق علیه السلام به دلیل اینکه به تدریس و تربیت می پرداختند و به مبارزه و جهاد با امویان مشغول نمی شدند، مخالف بودند.

صرف نظر از عقاید زیدیه، در مورد شخصیت خود زید، روایات متعددی در منابع شیعی آمده است؛ اما آنچه از این روایات بر می آید و حائز اهمیت است، عدم ادعای امامت و مهدویت از جانب جناب زید

۱. طبری، دلائل الإمامة، ص ۲۵۳.

۲. سلطانی، تاریخ و عقاید زیدیه، ص ۲۷۱ و ۲۷۲.

است. وی حداکثر خود را قائمی از عترت می‌خواند که امید داشت تقدیر خداوند درباره او عوض شده به جای آنکه شکست بخورد، فتح و پیروزی به بار آرد و حکومت را به اهلش واگذار کند.

وی بارها از سوی یارانش مورد این پرسش قرار می‌گرفت که آیا وی امام است؟ او نیز همواره در پاسخ می‌گفت که او امام نیست و فقط برای دادخواهی و مبارزه با ظلم قیام نموده است. حتی در یکی از نقل‌ها، وی ائمه دوازده‌گانه شیعه را بنابر دانشی که از اجدادش آموخته بود، نام برده است و خود را از آن‌ها نمی‌داند. یحیی بن زید از پدرش روایتی نقل می‌کند که روزی از وی درباره ائمه پرسیده است و زید نیز در پاسخ، دوازده امام شیعیان را به فرزندش به اسم معرفی کرده است و تصریح کرده که من از عترت هستم اما از امامان نیستم.^۱

با این اوصاف، آنچه می‌توان در مورد زید گفت، این است که او از مدّعیان امامت و مهدویت نبوده است بلکه باید در زمره منسوبان مهدویت طبقه‌بندی شود.

سخن جامع و فصل الخطاب را درباره جناب زید، امام هشتم بیان فرموده‌اند. آن حضرت را برادری بود موسوم به زیدالتار که در زمان مأمون آشوبی در بصره به پا کرده و خانه‌های عباسیان را آتش زده بود. مأمون او را دستگیر کرده، قصد جان او داشت. امام هشتم ضمن

۱. این‌گونه گزارش‌ها را می‌توانید در صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، باب ما جاء عن الرضا علیه السلام فی زید بن علی؛ صدوق، الأمالی، مجلس ۸۱، ص ۵۴۳ و ۵۴۴ و منابع دیگری چون خزاز رازی، کفایة الاثر بیابید. در اینجا ما به یک نمونه بارز اشاره می‌کنیم: یحیی بن زید گوید از پدرم درباره امامان پرسیدم. فرمود: امامان دوازده تن هستند چهار تن از گذشتگان و هشت تن از بازماندگان. گفتم پدر جان آن‌ها را برایم نام ببرید. فرمود: اما گذشتگان علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی بن الحسین و اما بازماندگان برادرم باقر و پسرش جعفر صادق و سپس فرزند او موسی و فرزند موسی یعنی علی و فرزند علی یعنی محمد و فرزند محمد یعنی علی و فرزند علی یعنی حسن و سپس فرزند او مهدی. گفتم پدر جان شما از آن‌ها نیستید؟ فرمود: نه من یکی از عترتم. گفتم از کجا نام‌های ایشان را می‌دانی؟ فرمود: عهدی است از پیامبر که به ما رسیده است. خزاز رازی، کفایة الاثر فی النص علی الأئمة الإثني عشر، ص ۳۰۴.

انتقاد شدید از زیدالنار، باعث بخشودگی او شدند و غضب مأمون عباسی دامنگیر وی نشد. مأمون برای آنکه بر سر امام منت گذارد به ایشان گفت که اگر زیدالنار برادر شما نبود او را می‌کشتم، چنان‌که زیدبن علی توسط حکومت وقت کشته شد. امام در برابر این سخن موضع گرفتند و فرمودند:

برادرم زید را با زیدبن علی مقایسه نکنید، که او از علمای آل محمد بود؛ به خاطر خداوند عز و جل غضب نمود؛ و با دشمنان او جنگید تا در راه خدا کشته شد.

پدرم موسی بن جعفر برایم از پدرش جعفر بن محمد بن علی نقل کرده که می‌فرمود: خداوند عمویم زید را رحمت کند، زیرا او مردم را به "رضای آل محمد" (شخص پسندیده و منتخب آل محمد) دعوت می‌کرد و اگر پیروز می‌شد، به آنچه مردم را بدان دعوت می‌کرد، وفا می‌نمود. (امام صادق در ادامه می‌فرمود) او با من درباره قیامش مشورت کرد و من به او گفتم: عمو جان! اگر راضی هستی که کشته شوی و در محله کناسه جسدت را بردار آویزان کنند، خود دانی (این کار را انجام بده). و بعد از رفتن زید، آن حضرت فرمود: وای بر کسی که فریاد او را (در زمانی که گرفتار شده) بشنود و او را یاری نکند.^۱

مأمون پرسید: مگر در مذمت کسی که به ناحق ادعای امامت کند روایاتی نرسیده است؟ (پس چطور شما از او تجلیل می‌کنید؟) امام فرمودند:

زید هرگز ادعایی که حق او نبود نکرد. او متقی‌تر از آن بود که چنین کند. او می‌گفت: شما را به شخصی مرضی و پسندیده از آل محمد دعوت می‌کنم. آن روایاتی که وارد شده، در مورد افرادی است که ادعا می‌کنند خداوند آنان را به امامت تعیین

۱. صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۴۹.



کرده است و مردم را به غیر دین خدا دعوت می‌کنند و از راه خدا منحرف می‌سازند. قسم به خدا که زید از مخاطبان این آیه بود: «و جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ»^۱.

۳. بنی عباس و محمد بن عبدالله نفس زکیه

از جمله کسانی که به عنوان مهدی موعود در میان مسلمانان مطرح شد و اعتقاد اصیل مهدویت در جریان زندگی‌اش مورد سوءاستفاده مخالفان قرار گرفت، محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن معروف به نفس زکیه است. وی از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام بود و در اواخر حکومت بنی امیه و اوائل حکومت بنی عباس می‌زیست.

ابوالفرج اصفهانی از عبدالملک بن سنان نقل می‌کند که عوام درباره محمد بن عبدالله از نام مهدی بهره می‌بردند و چنین نام برده می‌شد: «محمد بن عبدالله مهدی». دیگری می‌گفت: ای کاش این مهدی قیام کند و منظورش محمد بن عبدالله بن حسن بود.^۲

محمد بن عبدالله با توطئه چینی و تحریک برخی از بنی عباس به عنوان مهدی موعود معرفی شد. بنی عباس در دوران ضعف بنی امیه او را به عنوان مهدی موعود معرفی کردند و موجبات بیعت گرفتن مردم را با او فراهم ساختند تا از این راه پایه‌های حکومت خود را تقویت کنند. بدین ترتیب بر سرزبان‌ها افتاد که مهدی آل محمد قیام کرده است.

به نظر می‌رسد علت اصلی پیدایش این ادعا، تحریک بنی عباس باشد، اما در این میان، برخی از سادات حسنی نیز فریب خوردند و بر

۱. در راه خدا - آن طور که شایسته است - جهاد کنید، که او شما را برگزیده است. حج (۲۲): ۷۸.

۲. صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۴۹.

۳. لهنجت العوام بمحمد بن عبدالله تسمیه المهدی، حتی کان یقال: محمد بن عبدالله المهدی... لیت هذا المهدی قد خرج، یعنی محمد بن عبدالله بن الحسن^۳ نک. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۸۴.



آتش فتنه دامن زدند. یکی از این افراد، عبدالله، پدر محمد نفس زکیه است. او نصیحت امام صادق را درباره فرجام غمبار قیام فرزندش به گوش نگرفت و بنابر برخی نقل‌ها تحت تأثیر تحریکات بنی عباس، امید داشت که فرزندش همان مهدی موعود اهل بیت باشد.^۱

او تلاش بسیار کرد تا بزرگان مدینه با فرزندش به عنوان مهدی، بیعت کنند. عبدالله به خصوص تلاش کرد تا امام صادق (ع) را نیز با قیام فرزند خویش همراه کند؛ اما ایشان در برابر این فتنه ایستادگی کردند و به روشن‌گری پرداختند.

گفتنی است بنابر پیش‌بینی امام، قیام محمد نفس زکیه، نه تنها منجر به گسترش عدل و داد در سراسر زمین نشد؛ بلکه سایه حکومتش حتی از دیوارهای مدینه نیز فوטרزفت. بعدها پس از به قدرت رسیدن بنی عباس، همان کسانی که او را مهدی امت نامیدند، به او رحم نکردند و وی و بسیاری از هوادارانش را به قتل رساندند.

عبدالله که نوۀ امام حسن بود، سه پسر داشت که در این ماجرا شرکت داشتند: محمد که مهدی خوانده می‌شد، و نیز ابراهیم و موسی. خود عبدالله و دو پسرش محمد و ابراهیم در این ماجرا کشته شدند، اما پسر دیگر یعنی موسی امان خواست و جان به سلامت برد. از مقدمه صحیفه سجادیه بر می‌آید که یحیی پسر زید بن علی، با محمد و برادرش ابراهیم دوستی داشته و به نحوی آن‌ها را ادامه دهنده راه خود می‌دانسته است. نام محمد بن عبدالله که او را مهدی و نفس زکیه می‌خواندند، در شمار امامان زیدیه نیز به چشم می‌خورد.

۱. نویسنده مقاتل الطالبیین بر این نظر است که محمد بن عبدالله و خانواده‌اش هرگز مدعی مهدویت او نبودند و تنها او را نفس زکیه‌ای می‌خواندند که مظلومانه کشته می‌شود. وی بابی را با این عنوان در کتاب خود گشوده است: ذکر انکار عبدالله بن الحسن و اهله و غیرهم آن یكون محمد المهدی، و قولهم فیء انه النفس الزکیة رضوان الله علیه و سلامه. نک. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۲۱۷.



گزارشی در کافی موجود است که بیانگر نکوهش‌هایی جدی دربارهٔ محمد بن عبدالله نفس زکیه است و از آن برمی‌آید که وی خود نیز گمان به مقاماتی دربارهٔ خود داشته است و از این رو بسا که بتوان او را در شمار مدعیان امامت یا مهدویت به‌شمار آورد.^۱ با این حال نباید از نظر دور داشت که تحریک اصلی به دست بنی عباس صورت می‌گرفت و آن‌ها با استفادهٔ ابزاری از بنی حسن، آن‌ها را قربانی و پلهٔ ترقیات خود کردند. این چیزی بود که اهل بیت آن را از پیش می‌دیدند و دربارهٔ آن اظهار نگرانی می‌کردند؛ اما چنان‌که معمول هیجانات اجتماعی است، گوش شنوایی برای نصیحت خیرخواهان عاقبت نگر نبود و در عوض متهم به عافیت‌طلبی می‌شدند.^۲

در فصل آینده با تفصیل بیشتر مطالبی را دربارهٔ نفس زکیه و فتنهٔ عباسیان خواهیم خواند.

۴. اسماعیلیه و اسماعیل فرزند امام جعفر صادق علیه السلام

اسماعیلیه، گروهی جدا شده از شیعیان امامی هستند که به امامت اسماعیل، فرزند ارشد امام صادق علیه السلام اعتقاد دارند. آنان می‌گویند امامت پس از امام حسین علیه السلام همواره به فرزند ارشد امام بعدی منتقل می‌شود. از این رو اسماعیل را که بزرگ‌تر از امام کاظم علیه السلام بود، به عنوان جانشین ایشان معرفی می‌کنند. اسماعیل قبل از شهادت امام صادق علیه السلام از دنیا رفته بود، بنابراین لازم می‌شد که برای این انقطاع در سلسلهٔ امامت توجیهی ارائه شود.

پایه‌گذاران اولیهٔ اسماعیلیه، به گروه خالصهٔ اسماعیلیه معروفند. اینان برای توجیه فوت اسماعیل، امامت او را با روایات مهدویت پیوند

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۵۸؛ باب ما یفصل به بین مدعی المحق والمبطل فی امر الامامه، ح ۱۷.

۲. به عنوان یک نمونهٔ روشن از این قبیل توصیه می‌شود. مدرک سابق الذکر از کافی دربارهٔ جنبش محمد بن عبدالله نفس زکیه مطالعه شود.

زدند. از آنجا که یکی از ویژگی‌های مهدی موعود، مطابق روایات، ویژگی غیبت بود، آن‌ها چاره را در این کار دیدند که بگویند اسماعیل همان مهدی موعود است و اگر الان سراغی از او نمی‌توان یافت، سببش آن است که در غیبت است. آن‌ها می‌گفتند، اسماعیل نمرده است و نخواهد مرد تا ظاهر شود و زمین را پر از عدل و داد کند. به کار بردن الفاظی چون قائم، حی، ستره، غائب، مهدی و منتظر در فرهنگ خالصه اسماعیلیه شاهد ادعای این گروه مبنی بر مهدویت و غیبت اسماعیل، است.

در پایان باید گفت طرح مهدویت اسماعیل یا امام صادق علیه السلام از جانب این دو بزرگوار نبوده است، بلکه این اندیشه انتسابی از سوی دیگران و برخلاف رضایت خود ایشان بوده است.

۵. واقفیه و امام موسی کاظم علیه السلام

واقفه یا واقفیه گروهی از شیعیان بودند که پس از شهادت امام کاظم علیه السلام امامت جانشین ایشان، یعنی امام رضا علیه السلام را نپذیرفتند؛ بلکه در امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام توقف کرده، ایشان را آخرین امام دانسته و گفتند او زنده است و نخواهد مرد تا قیام کند و جهان را از عدل و داد آکنده سازد. بعضی هم گفتند: ایشان وفات یافته؛ ولی به زودی زنده خواهد شد و قیام خواهد کرد. بنیان‌گذاران این بدعت، چند تن معدود از نمایندگان امام کاظم در کوفه، مصر، خراسان و مناطق دیگر بودند.

در دوران صادقین علیهم السلام ائمه و شیعیان راستین ایشان به نشر علوم و معارف واقعی شیعی در جامعه پرداختند. گسترش نفوذ تشیع در جامعه سبب شد تا امام صادق علیه السلام نمایندگانی را در مناطق مختلف

۱. در متون روایی شیعه، لفظ واقفه به کار رفته است، اما در منابع فرقه‌شناسی و متون ملل و نحل، بیشتر از عبارت واقفیه استفاده می‌شود.

بلاد اسلامی بگمارند تا محل رجوع شیعیان در هر منطقه باشند و علاوه بر پاسخ‌گویی به سؤالات شیعیان، وظیفه جمع‌آوری وجوهات شرعی را نیز بر عهده گیرند. این روال در دورۀ امام کاظم علیه السلام نیز ادامه یافت. وکلای امام وظیفه داشتند تا وجوهات شرعی را در هر منطقه جمع‌آوری کرده و برای امام ارسال نمایند یا در راهی که امام می‌فرمود مصروف دارند. هنگامی که هارون عباسی امام کاظم علیه السلام را برای سال‌های متمادی زندانی کرد، این وجوهات نزد وکلای حضرت باقی ماند و انباشته شد.

پس از شهادت امام کاظم علیه السلام، برخی از نمایندگان آن حضرت به انگیزه مال دنیا و به طمع آن، زیر بار امامت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نرفتند تا لازم نباشد این اموال را به آن حضرت تسلیم نمایند. افرادی مانند علی بن ابی حمزه بطنانی، زیاد بن مروان قندی، عثمان بن عیسی رواسی و احمد بن ابی بشر سراج از جمله پایه‌گذاران این بدعت بودند. واقعه نیز همچون اسماعیلیه، با طرح ادعای مهدویت و قائمیت برای شخصی که از دنیا رفته است، سبب ایجاد فتنه در میان شیعیان شدند. عمده دلایل این گروه بر مهدویت امام کاظم علیه السلام و رد امامت فرزندان ایشان در چند محور قابل خلاصه‌سازی است.

• اول اینکه امام را جز امام بعدی غسل نمی‌دهند، و در زمان شهادت امام هفتم در بغداد، امام رضا علیه السلام در مدینه بودند و نمی‌توانستند در تجهیز و تدفین پدر بزرگوارشان شرکت کنند. علاوه بر این مأموران حکومت عباسی به حسب ظاهر امام را غسل داده و دفن نموده‌اند، بنابراین امام از دنیا نرفته است و در عیبت به سر می‌برد. در پاسخ به این شبهه باید گفت که بر اساس اندیشه شیعه، امام معصوم توانایی‌های خاصی چون طی الارض

۱. طوسی، الفیة، ص ۶۳ تا ۶۷. نیز بنگرید به مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸، باب ۱۰.

و ناشناس ماندن دارد که به کمک آن‌ها می‌تواند مسئله غسل حل شود. در روایات متعددی نیز تصریح شده که امام رضا (ع) از قدرت‌های الهی خود برای اجرای این کار استفاده کرده، پدر بزرگوار خود را آماده دفن ساختند.

• دلیل دوم واقعه بر قائمیت امام هفتم، بیان این لفظ از سوی پدر بزرگوارشان در هنگام تولد ایشان بود. بنا بر نقلی در زمان تولد امام کاظم، امام صادق خطاب به فرزندشان می‌فرمایند: "انت القائم من بعدی". این روایت و برخی روایات دیگر دستاویز واقعه شد و زمینه طرح ادعای قائمیت حضرت را فراهم کرد. در پاسخ به این پرسش باید گفت منظور از این روایت قیام به امر امامت است. یعنی توهستی که بعد از من کار مرا در امامت امت به دست می‌گیری. به این ترتیب همه امامان، قائم یا قائم به حق هستند؛ اما لقب قائمی که در روایات شیعه، تنها بر مهدی موعود اطلاق می‌شود، قائمی است که "یملا الارض قسطا و عدلا" است.^۱

۱. فرق قیام برای به عهده گرفتن حکومت در حوزه‌ای محدود (مانند حوزه حکومت امیرالمؤمنین علی (ع)) با قیام برای ساقط کردن همه حکومت‌های ظالم و به دست گرفتن حکومت سراسر دنیا مشخص است. به علاوه از دیدگاه شیعه شرط تحقق امامت امام مفترض الطاعة، برخورداری او از غلبه حکومتی نیست بلکه امام منصوب ولو آنکه بر مسند حکومت نباشد، هادی مؤمنان و ولی آن‌هاست و مأموریت‌های الهی را در حد مبسوط الید بودن خود انجام می‌دهد و به این معنا قیام بامرالله می‌کند. به این امر که همه ائمه "قائم بامرالله" هستند بی‌آنکه نقش حکومتی موعود جهانی را ایفا کرده باشند، در تعدادی از روایات تصریح شده است. به عنوان نمونه به این احادیث بنگرید:

الف. "عَنْ عَنِسَةَ بْنِ مُضْعَبٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَأَلَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) عَنْ الْقَائِمِ فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع). فَأَخْبَرْتُهُ بِذَلِكَ. قَالَ صَدَقَ جَابِرٌ وَقَالَ: لَعَلَّكُمْ تَرَوْنَ أَنَّ الْإِمَامَ لَيْسَ هُوَ الْقَائِمُ بَعْدَ الْإِمَامِ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ، هَذَا اسْمٌ لِجَمِيعِهِمْ. [منسوب به] مسعودی، اثبات الوصية، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.

ب. "عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) - يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنْاسٍ بِإِمَامِهِمْ قَالَ إِمَامِهِمُ الَّذِي بَيْنَ أَظْفَرِهِمْ وَ هُوَ قَائِمُ أَهْلِ زَمَانِهِ. "کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶ و ۵۳۷.

ج. "عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّهُ سَأَلَ عَنْ الْقَائِمِ فَقَالَ كُنَّا قَائِمِينَ بِأَمْرِ اللَّهِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَجِيءَ صَاحِبُ السَّيْفِ فَإِذَا جَاءَ صَاحِبُ السَّيْفِ جَاءَ بِأَمْرِ غَيْرِ الَّذِي كَانُ. "کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶.

• دلیل دیگر واقعه، نبود فرزند برای امام رضا علیه السلام در زمان فتنه‌انگیزی آن‌ها بود. آنان این‌گونه استدلال می‌کردند که بنابر روایات، پس از امام حسین، امامت از پدر به فرزند وی منتقل می‌شود. چون حضرت رضا علیه السلام در زمان شهادت پدرشان هنوز فرزندی نداشتند، پس امام نخواهند بود. البته با ولادت حضرت جواد الائمه علیه السلام سال‌ها بعد از شهادت جدشان، این بهانه نیز از بین رفت.^۱

خاتمه

در انتها با دعا برای تعجیل در فرج موعود حقیقی، حضرت بقیه‌الله وَجِبْرِئِيلُ، امید چنان داریم که با درخشش آن آفتاب حقیقت، بطلان و بی‌اعتباری تمام سایه‌ها، بر همگان آشکار شود و آنان که در دل‌هاشان کجی و ناراستی نیست، در هر کجای عالم که هستند، و به هر کیش و مرامی که باشند، سرارادت و تسلیم به پیشگاه مقدسش فرود آرند و در آن حال خدای را با ذکر "الحمد لله رب العالمین" ستایش کنند.^۲

آمین رب العالمین

۱. امام رضا، پس از ولادت حضرت جواد درباره ایشان فرمودند: «هَذَا الْمَوْلُودُ الَّذِي لَمْ يُولَدْ فِي الْإِسْلَامِ مِثْلُهُ مَوْلُودٌ أَكْبَلُ بَرَكَهَةً عَلَى شِيعَتِنَا مِنْهُ». شاید این تعبیر به جهت فرو نشستن فتنه واقفیه با ولادت ایشان و نجات شیعه از آن‌ها بوده است. نک. کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۳۶۱.

۲. به همین آرزوست که در یگانه جمعه‌ها چنین ندبه می‌کنیم: «مَتَى تَرَانَا وَ تَرَاكَ وَ قَدْ نَشَرْتَ لِقَاءَ النَّصْرِ تَرَى. أَتَرَانَا نَخْفُ بِكَ وَ أَنْتَ تَوْمُ الْمَلَأُ، وَ قَدْ مَلَأْتَ الْأَرْضَ عَدْلًا، وَ أَذَقْتَ أَعْدَاءَكَ هَوَانًا وَ عِقَابًا، وَ أَبْرَزْتَ الْعَنَاءَ وَ جَحْدَةَ الْحَقِّ، وَ قَطَعْتَ دَابِرَ الْمُتَكَبِّرِينَ، وَ اجْتَشَشْتَ أَصُولَ الظَّالِمِينَ، وَ نَحْنُ نَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

فصل سوم

فتنه عباسیان و دودمهدی دروغین

پیشتر گفتیم که یکی از کسانی که به دروغ به عنوان مهدی موعود در جامعه اسلامی مطرح شد، محمد بن عبدالله معروف به نفس زکیه بود. گروهی از بنی عباس با تهییج او و زیر سایه دعوت مردم به سوی او، زمینه انقراض سلسله ادوی و بنیاد نهادن خلافت عباسی را فراهم ساختند. قیام و ادعای نفس زکیه در بستر روانی - اجتماعی ویژه‌ای تحقق یافت که برای فهم بهتر ماجرای او باید از این زمینه روانی - اجتماعی آگاهی یافت که به اختصار بدان اشاره می‌کنیم.

حسد و جاه طلبی (تکبر) همواره دو عامل بزرگ مبارزه با برگزیدگان الهی و ادعای مقامات ایشان بوده است. شیطان با داشتن همین دو خصیصه از ملکوت خدا رانده شد و از سر کینه‌ای دیرین، همین دام‌ها را بارها و بارها بر سر راه آدمیان قرار داده است و می‌دهد.

در ابتدای دعوت پیامبر و با گسترش چشمگیر آن، جبّاران قریش و به خصوص بنی امیه، جاه و جلال جاهلی خود را از دست دادند و توجه همگان به عظمت رسول اکرم ﷺ و خانواده آن حضرت جلب شد. از این رو آتش حسد در دل بنی امیه نسبت به بنی هاشم و به خصوص اهل بیت پیامبر ﷺ شعله‌ور گردید و آنان همواره بر سر آن بودند تا به هر شکل، اقتدار گذشته خود را باز یابند.

با اقدامات بنیادین پیامبر، بنی‌امیه از خود ناامید شدند؛ اما چون رسول خدا ﷺ از دنیا رفتند، فعالیت‌های دو خلیفه نخست، زمینه را مجدداً برای حکومت عثمان و امویان فراهم کرد.^۱ در نتیجه اقدامات و انتصابات خلیفه دوم، معاویه در شام و عثمان در مکه اسلام، قدرت را به دست گرفتند و بدین ترتیب، خاندان امیه بر مرکب حکومت نشست و سلطنت اشرافی و نژادی خود را بازسازی کرد.

تاریخ نشان می‌دهد که امویان همواره به دنبال حکومت از دست‌رفته خود بودند و اسلام آوردنشان نیز فقط برای حفظ جان و مال خود بوده است. پیامبر در نظر معاویه و خلفای اموی -العیاذ بالله!- دروغ‌گویی بیش نبود که به بهانه دین می‌خواست بنی‌هاشم را بر دیگران مسلط سازد و همان‌طور که خودشان همه چیز را از دیدگاه جاه‌طلبی و خویشاوندگرایی می‌دیدند، کارهای دیگران به خصوص پیامبر معصوم الهی را بر همین مبنا توجیه می‌کردند و البته «کافر همه را به کیش خود پندارد».^۲

به هر تقدیر، با به حکومت رسیدن عثمان و معاویه، بنی‌امیه براریکه قدرت و سلطنت نشستند. آنان پس از استقرار قدرتشان در پی انتقام گرفتن از پیامبر و خاندان حضرتش افتادند. چنین بود که شمشیر بنی‌امیه با بی‌رحمی تمام در جهت قتل عام بنی‌هاشم و اعمال فشار بر آن‌ها به کار افتاد. فاجعه کربلا در سال ۶۱ نمونه بارزی از این نسل‌کشی بود. این جنایت‌ها عواطف مردم و به خصوص دوستان اهل بیت را علیه امویان برمی‌انگیخت. زراندوزی، اشرافی‌گری و بی‌بندوباری بنی‌امیه، همچنین تمرکز قدرت و ثروت در شام و بی‌توجهی به مناطق

۱. بنگرید به مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۲۶۱.

۲. به عنوان نمونه، بنگرید به اشعار یزید در طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۷ که با عبارت «لَعْنَتِ هَاشِمٍ بِالْمَلِكِ...» شروع می‌شود.



مرکزی اسلام و نیز سخت‌گیری بر مهاجران و انصار و خانواده‌های ایشان در مدینه، آه از نهاد و فغان از عمق جان مسلمانان برآورده بود و مرتباً قیام‌هایی در نقاط دور و نزدیک بلاد اسلامی در برابر بنی‌امیه صورت می‌گرفت.^۱ البته به علت تمرکز فشار بر روی بنی‌هاشم و به خصوص خاندان پیامبر، قیام‌های علویان چشمگیرتر بود. ابوالفرج اصفهانی مؤرخ معروف سده‌های سوم و چهارم، به مجموعه‌ای از این قیام‌ها در کتاب مقاتل الطالبیین اشاره کرده است. در این میان، عباسیان (نوادگان عباس عموی پیامبر) - که سال‌ها در فکر کسب قدرت و تفوق بر بنی‌امیه و دیگران بودند - موقعیت را مناسب دیدند و نهضتی را به سود خویش و برپایه خویشاوندی (با پوشش به دست آوردن رضای آل محمد) در رویارویی با بنی‌امیه به راه انداختند؛ نهضتی که نهایتاً به براندازی امویان و حاکمیت بنی‌عباس انجامید.

عباسیان و سوءاستفاده از عناصر دینی - مهدوی

فتنه عباسیان بسیار گمراه‌کننده‌تر از فتنه اموی‌ها بود. امویان به صراحت با وصایا و سنن پیامبر مخالفت می‌کردند؛ اما بنی‌عباس ظاهری عالمانه و متدین داشتند و برای حکومت خود از بسیاری از عناصر دینی سود می‌جستند. یکی از این عناصر، مسئله مهدویت بود. بسیاری از عواملی که بنی‌عباس از آن‌ها در پیشبرد کار خود بهره گرفتند، به قیام و حکومت حضرت مهدی و وعده‌های پیامبر درباره آن مربوط می‌شد و شمه‌ای از آن‌ها به قرار ذیل است:

۱. نمونه‌اش قیام مردم مدینه در برابر حکومت یزید، به سرکردگی عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه بود که طی واقعه خَرّه سرکوب شد و با این سرکوبی مصیبتی بر مصیبت‌ها افزوده گشت.

۱. سوءاستفاده از نیاز مردم به عدالت

بیان شد که شیوع ظلم و جور بنی‌امیه باعث نارضایتی مسلمانان از نظام طبقاتی و اشرافی‌گری‌های آنان شده و آمادگی زیادی برای قیام و شورش علیه امویان ایجاد کرده بود. عباسیان از این موقعیت به نفع خود بهره‌برداری می‌کردند. در این اوضاع، انتظار بیشتری برای ظهور مهدی موعود وجود داشت که مطابق وعده پیامبر بنا بود زمین را - همان‌گونه که از ظلم پر شده است - از عدالت پر سازد.

۲. سوءاستفاده از وظیفه امر به معروف و نهی از منکر

بنی‌امیه با بی‌بندوباری‌ها و فسق و فجور علنی خود، بهانه به‌دست بنی‌عباس می‌دادند تا با ادعای انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر، مردم را بر آنان بشورانند. امر به معروف و اصلاح در امت پیامبر یکی از آرمان‌های حکومت مهدوی است.

۳. سوءاستفاده از موقعیت خویشاوندی با رسول خدا ﷺ

بنی‌عباس خود را سادات هاشمی می‌نامیدند و مردم را به این عنوان که خانواده رسول خدا هستند، به خود دعوت می‌کردند. ضمن آنکه اصرار داشتند که بگویند: «نسبت ما با رسول خدا دورتر از نسبت فرزندان علی با پیامبر نیست. آن‌ها از نسل جناب ابوطالب‌اند و ما از نسل عباس!» با این کار - ضمن اینکه خود را به پیامبر منتسب می‌کردند - موقعیت عزت رسول‌الله و فرزندان حضرت فاطمه را کم‌رنگ جلوه می‌دادند، درعین حال جنبش خود را جنبش اهل بیت می‌نامیدند و حکومت و گشایش در کار خود را فرج آل محمد می‌خواندند.

۴. سوءاستفاده از حمیت ملی ایرانیان

از دیگر اقدامات بنی عباس کمک گرفتن از نیروی فراموش شده ایرانیان از طریق ابومسلم خراسانی و سیاه جامگان بود. آن‌ها با اشاعه روایاتی مشکوک و مخدوش، مسلمانان به ستوه آمده ایرانی را در قالب سپاه مهدی به حرکت واداشتند. از جمله روایات معروف آنان عبارت زیر است که به پیامبر اکرم نسبت می‌دادند:

إذا رأيتم الرايات السود من قبل خراسان فاستقبلوها مشياً على أقدامكم لأن فيها خليفة الله المهدى.^۱

هرگاه دیدید پرچم‌های سیاه از جانب خراسان می‌آید. پس پیاده به سوی آن‌ها بشتابید؛ زیرا خلیفه خدا، مهدی در میان ایشان است.

۵. سوءاستفاده از لقب مهدی

دستاویز دیگر عباسیان برای رسیدن به حکومت، سوءاستفاده از لقب مهدی بود. آن‌ها در میان مردم شایع کردند که به زودی مهدی امت قیام می‌کند.

آن‌ها ابتدا شایع کردند که محمد بن عبدالله از اولاد امام حسن علیه السلام مهدی موعود است؛ اما پس از به قدرت رسیدن، او و دیگر یاور خود یعنی ابومسلم خراسانی را معدوم ساختند. در اینجا بود که خلیفه دوم عباسی خود را امام منصور از اهل بیت پیامبر نامید و فرزندش را ملقب به مهدی ساخته از مردم برای او بیعت گرفت.

۱. مقدسی، البدء و التاريخ، ج ۲، ص ۱۷۴.



نقش منصور دوانیقی در شهرت یافتن محمد بن عبدالله به عنوان مهدی بسیار پررنگ بود. در گزارشی از عمیر بن فضل خثعمی نقل است که گفت: يك روز دیدم که ابوجعفر منصور بر در خانه عبدالله بن حسن ایستاده و در گوشه‌ای نیز غلامی سیاه لگام اسبی را گرفته و انتظار می‌کشد. در این هنگام محمد بن عبدالله از خانه بیرون آمد و به سوی اسب رفت. تا چشم ابوجعفر منصور به محمد افتاد، پیش دوید و ردای محمد را نگاه داشت تا او سوار شد و بعد دامن پیراهن او را روی اسب جمع و جور کرد. محمد همیز اسب را کشید و به راه افتاد. من در آن وقت ابوجعفر را می‌شناختم؛ اما با محمد بن عبدالله آشنا نبودم. پیش رفتم و از ابوجعفر پرسیدم: اینکه بود که چنین احترامش کردی و رکاب اسبش را گرفتی و همچون غلامی مطیع گوشه‌های پیراهنش را زیر پایش جمع کردی؟ ابوجعفر (منصور دوانیقی) گفت: او را نشناختی؟ گفتم: نه. گفت: وی محمد بن عبد الله، مهدی اهل بیت است.^۱

در ادامه، ماجرای دو مهدی (یعنی مهدی حسنی و مهدی عباسی) را که به شکل‌گیری و استقرار حکومت بنی عباس کمک کردند، بیان می‌کنیم.

عباسیان و مهدویت نفس زکیه

عباسیان از برخی نقاط ضعف و قوت بنی‌الحسن سود جستند و آن‌ها را در قیام در برابر بنی‌امیه جلو انداختند. چنان‌که گذشت، محمد بن عبدالله صریح^۲، معروف به نفس زکیه از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام بود. بنی‌عباس در ابتدا با نفس زکیه بیعت کردند و او را

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۲۱۲.

۲. او را از این جهت صریح می‌گفتند که مادران او تا چند نسل زنان آزاد بودند و هیچ زنی که کنیز بوده باشد در نیاکان او نبود. این در حالی است که بر اساس اسناد اسلامی، از ویژگی‌های مهدی موعود یکی آن است که وی فرزند کنیزی والا مقام است.

مهدی آل محمد خواندند. پدرش را نیز تحریک کردند تا برای او بیعت بگیرد و زیر پرچم او به قیام اقدام کند (از سوی دیگر ابومسلم را نیز به راه انداخته بودند). با این حال پس از دستیابی به حکومت، نه تنها از بیعت خود با نفس زکیه دست برداشتند؛ بلکه به مدینه لشکر کشیدند و او و بسیاری از اطرافیانش را به قتل رساندند (منصور عباسی همین کار را با ابومسلم خراسانی نیز انجام داد).

عباسیان از موقعیت اجتماعی نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام و نیز حسادت^۱ برخی از آنها نسبت به مقام ائمه اطهار علیهم السلام - که همه از اولاد امام حسین علیه السلام بودند - بهره جستند و بدین وسیله این دسته از سادات حسنی ترغیب شدند که خود به جای امامان شیعه، مرجعیت دینی جامعه را عهده دار شوند و مردم را به سوی خود دعوت کنند.

یکی از شواهدی که نشان می دهد بنی عباس چگونه بنی الحسن را به دعوی مهدویت ترغیب کردند، گزارش ابوالفرج اصفهانی است. او در کتاب مقاتل الطالبیین از چندین تن نقل می کند که:

گروهی از بنی هاشم (شامل بنی الحسن و بنی عباس) در آبواء (آبادی ای در نزدیکی مدینه) جمع شدند. در میان آنها ابراهیم امام (برادر بزرگ تر سفاح و منصور)، سفاح، منصور، صالح بن علی، عبدالله بن حسن و دو پسرش محمد بن عبدالله (نفس زکیه) و ابراهیم بن عبدالله و نیز محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان حضور داشتند. در آن میان، صالح بن علی - که از بنی عباس بود - گفت:

۱. برای آگاهی از وجود این حسادت، نگاه کنید به مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۷، حدیث ۶۸ و جلد ۴۷، ص ۲۷۳، حدیث ۱۰ و ج ۲۶، ص ۲۱۲ و ج ۴۷، ص ۲۷۸.

شما می دانید که مردم، امروز به شما چشم دوخته اند و خداوند است که شما را در این مکان جمع کرده است. بیایید یکی از خودتان را انتخاب کنید و با وی بیعت کنید و هریک (برای ترویج او) به گوشه ای برود و از خدا کمک بخواهید؛ بادا که خدا شما را یاری کند و فتح و ظفر بخشد.

سپس منصور عباسی رو به جمعیت گفت:

شما چرا خود را فریب می دهید؟ همه می دانید که مردم به هیچ کس بیش از این جوان (یعنی محمد بن عبدالله نفس زکیه) امید ندارند و اگر او دعوتش را آشکار کند، همه به سرعت دعوت او را اجابت می کنند.

دیگران هم گفتند:

بله؛ به خدا قسم راست گفتی. ما هم بر این باوریم.

پس همه دست بر دست محمد کشیدند و با او بیعت کردند. آری، منصور بود که آن ها را واداشت تا بیعت محمد بن عبدالله را برگردن بگیرند.^۱

پس از این ماجرا بود که افرادی را سراغ دیگران از جمله جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) فرستادند (تا بیایند و با محمد بن عبدالله به عنوان مهدی امت بیعت کنند).^۲

عبدالله پدر محمد، در اولین اقدامات خود برای گرفتن بیعت برای پسرش، با امام صادق علیه السلام ملاقات کرد و از آن حضرت خواست تا

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۲۲۶ و ۲۲۷.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۲۰۵ تا ۲۰۸.



پسرش را تأیید نمایند. امام به او هشدار دادند که این کار عاقبت خوشی ندارد و محمّد لقبی را بر خود نهاده است که از آن او نیست و قیامش نیز از چهار دیوار مدینه بیرون نخواهد رفت و عاقبت در جایی به نام «شده أشجع» به دست عباسی ها کشته خواهد شد. با این حال، هر چه امام صادق علیه السلام، عبدالله و پسرش را اندرز داد و نصیحت کرد، آن ها نپذیرفتند و این نصایح را - نعوذ بالله تعالی - به پای عدم شجاعت و نیز حسادت امام علیه السلام نسبت به موقعیت بنی الحسن گذاشتند. البته، نتیجه نیز چنان شد که حضرتش فرموده بود، قدرت به دست سفاح عباسی و برادرش منصور افتاد و آن ها بیعت خود را با نفس زکیه نادیده گرفتند و او را بر خود تحریک کردند. محمّد بن عبدالله نفس زکیه بر آن ها شورید و در مدینه از آنان شکست خورد و خود و بسیاری از هوادارانش کشته شدند.^۱

در آن زمان همگان شاهد بودند که نه تنها شرق و غرب عالم به دست نفس زکیه از عدالت لبریز نگردید؛ بلکه فتوحاتش حتی از حوزه مدینه هم خارج نشد و در آن منطقه کوچک نیز خود عامل ظلم و ستم گشت؛ چنان که هواداران او در اقدامی عجولانه امام صادق علیه السلام را به زندان افکندند و اموال آن حضرت و دیگر بنی هاشم را که با محمّد همکاری نکرده بودند، به غارت بردند و نیز باعث مرگ اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب شدند که پیرمردی سال خورده و ناتوان بود. این هم نمونه عدالت آن ها بود!^۲

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۲۷۷ و ۲۷۸ و کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۶۲.
 ۲. برای آگاهی بیشتر درباره ماجرای قیام سادات حسنی، مراجعه کنید به مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۷، باب احوال اقربانه و عشائره علیهم السلام، نیز کلینی، الکافی، کتاب الحجة، باب ما یفضل به بین دشمنی المحق والمبطل فی أمر الإمامة، حدیث ۱۷.

عباسیان و مهدویت مهدی عباسی

بنی عباس پس از آنکه از اعتبار بنی حسن در بین مردم در جهت منافع خود بهره‌برداری کردند و بر بنی‌امیه پیروز شدند، قصد اصلی خود را بروز داده و همان گونه که پیشتر اشاره شد با بنی حسن به نزاع برخاسته و در نهایت آن‌ها را نابود کردند و از میان برداشتند.

برخی گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که در همان زمان که محمد بن عبدالله با حمایت بنی‌عباس در اوج قدرت قرار داشت، منصور دوانقی به تدریج برای حذف او و معرفی فرزندش مهدی به عنوان مهدی موعود زمینه‌سازی می‌کرده است.

برده‌ای از بردگان ابو جعفر منصور می‌گوید:

منصور مرا فرمان داده بود که پای منبر محمد بن عبدالله بنشینم و سخنانش را بشنوم. يك روز که پای منبر محمد نشسته بودم، شنیدم که می‌گفت: تردید نکنید، من همان مهدی موعود هستم. من همان کس هستم که آمدنش را انتظار می‌کشیدید.

وقتی به حضور ابو جعفر بازگشتم، این سخنان را برایش حکایت کردم. ابو جعفر (منصور دوانیقی) گفت: این دشمن خدا دروغ گفته است، بلکه مهدی پسر من محمد است.^۱

منصور خود به خوبی واقف بود که پسرش مهدی موعود نیست و در مجلسی خصوصی این امر را ابراز کرده بود؛ ولی سعی داشت که در بین مردم او را به عنوان موعود جا انداخته و از این راه پایه‌های حکومت نوپای عباسی را تحکیم بخشد. او حتی نام خود را که عبدالله بود به

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۲۱۲.

منصور تغییر داد و نام فرزندش را محمد و لقبش را مهدی گذاشت تا با روایتی که جعل کرده بودند^۱ تطبیق کند.

مسلم بن قتیبه می‌گوید:

ابوجعفر منصور مرا احضار کرد. وقتی بر او وارد شدم گفت: محمد بن عبدالله خروج کرده و خود را مهدی نامیده است. به خدا سوگند که او مهدی موعود نیست. نکته دیگری که می‌خواهم برایت بگویم و نه قبلاً برای کسی گفته‌ام و نه بعداً خواهم گفت، این است که به خدا قسم فرزندم نیز مهدی‌ای که در روایت به او اشاره شده نیست؛ ولیکن به جهت تیمن و تبرک خواستم این‌گونه باشد.^۲

ابوالفرج اصفهانی در کتاب خود از فضل بن ایاس کوفی نقل می‌کند:

منصور می‌خواست برای فرزندش مهدی بیعت بگیرد ولی پسرش جعفر معترض بود. پس امر کرد مردم حاضر شوند و خطبا برخاستند و سخن راندند و شعرا در وصف مهدی و فضائلش بسیار سرودند. در بین آنان مطیع بن ایاس بود و چون خطبا و شعرا کارشان تمام شد رو به منصور کرد و گفت: ای امیر المؤمنین! فلانی از فلانی برای ما از پیامبر خدا روایت کرده که ایشان فرمود:

«آن مهدی که از ماست نامش محمد بن عبدالله است و مادرش از خاندان ما نیست، زمین را از عدل پر می‌کند همان‌گونه که از ظلم پر شده باشد» و این برادرت عباس بن محمد هم بر این

۱. درباره این روایت جعلی در ادامه بیشتر خواهیم خواند.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۲۱۸.

حدیث شهادت می‌دهد. سپس رو سوی عباس کرد و به او گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا این را نشنیده‌ای؟ او نیز از ترس منصور گفت: بلی. پس آن‌گاه منصور به مردم دستور داد با مهدی بیعت کنند.

چون مجلس به پایان رسید، عباس بن محمد که سابقه آشنایی با مطیع نداشت، گفت: ندیدید این زندیق چگونه بر خدا و رسولش دروغ بست و حتی از من نیز بر این دروغ گواهی گرفت؟ من هم از روی ترس شهادت دادم و همه حضار بر دروغ‌گویی من شاهد بودند!

جعل روایات درباره نفس زکیه و مهدی عباسی

برخی عقاید انحرافی و روایات جعلی درباره ویژگی‌های مهدی موعود علیه السلام به دست عباسیان و هواداران دو محمد بن عبدالله (نفس زکیه و مهدی پسر منصور) ساخته و پرداخته شده است.

هواداران نفس زکیه - برای اینکه باب ادعا برای محمد باز شود - مذکر نصوص و تصریحات پیامبر در زمینه مهدویت شخصی شدند و گفتند که پیامبر نمروده منتظر فرد مشخصی باشید؛ بلکه هر که از فرزندان رسول الله قیام کند، امیدواریم که همان مهدی باشد.

چون نام پدر محمد، عبدالله بود، در ادامه حدیث شریف پیامبر که فرمودند: «اسْمُهُ اسْمِي» عبارت و اسم آیه اسم ابی اضافه شد؛ البته این احتمال هم هست که این عبارت را عباسیان برای تطابق مهدی موعود، با مهدی عباسی ساخته باشند؛ زیرا مهدی عباسی نیز محمد

۱. ابوالفرج اصفهانی، الأغانی، ج ۱۳، ص ۱۹۲.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۰۳.

فرزند عبدالله بود. ابوجعفر عبدالله عباسی خودش را منصور و پسرش را مهدی لقب داد و پس از کشتن نفس زکیه؛ مقام مهدویت را به پسرش محمد اعطا کرد!

همچنین از آنجا که محمد بن عبدالله از اولاد امام حسن مجتبی بود، روایتی ساخته شد که مهدی از اولاد امام حسن است؛ حال آنکه رسول خدا بارها و بارها تأکید کرده بودند موعود امت از نسل امام حسین علیه السلام است و این هم به خواست خدا بوده؛ نه آنکه چون قانون وراثت سلطنتی، در فرزندان پسر بزرگ تر ادامه پیدا کند!

همین روایت واحد جعلی که آثار جعل در آن نمایان است بهانه‌ای شده که اهل سنت تا به امروز مهدی موعود را از نسل امام حسن و نه از نسل امام حسین بدانند.

بعدها در اوان حکومت مهدی عباسی روایتی جعل شد که مهدی نه از اولاد پیامبر بلکه از اولاد عباس عموی پیامبر است.

همین روایات است که در کتاب‌های عالمان مکتب خلافت راه یافته و اهل سنت را دچار خطا و اشتباه ساخته است.

۱. ابوالفرج اصفهانی، الأغانی، ج ۱۳، ص ۱۹۲.



در این گزارش مختصر دیدیم که عدم آشنایی با شخص موعود باعث شد که عده‌ای به دنبال مهدی دروغینی به راه افتند، شماری کشته شوند، گروهی از عقیده صحیح منحرف گردند، امامان اهل بیت در فشار و انزوا قرار گیرند و نهایتاً خلفای خون‌ریز و فریب‌کار بنی‌عباس به نام حضرت مهدی به حکومت برسند. بدین‌گونه است که عقیده زیبا و سازنده مهدویت، در پی جهل و نادانی مردم، به ابزاری برای سوء استفاده مغرضان تبدیل می‌شود.^۱

۱. اندوه انسان زمانی بیشتر می‌شود که توجه کند امامان علیهم‌السلام به چشم خویش می‌دیدند گرگ‌های عباسی چگونه از نام و لباس مهدی آن‌ها سوء استفاده می‌کنند و زیر نام موعود عدالت‌گستر، بساط ظلم و ستم خویش را می‌گسترند.

فصل چهارم

غائله بایبان ومهدی دروغین شیرازی

در فصل دوم با برخی مدعیان مهدویت آشنا شدیم. در فصل سوم نشان دادیم که زمینه‌چینی برای مهدی‌های دروغین چگونه می‌تواند با جاه‌طلبی‌ها و اغراض سیاسی و اجتماعی فرصت‌طلبان، گره بخورد و منجر به پدید آمدن فتنه‌هایی خونبار و عقیده‌سوز شود. بی‌شک این فتنه‌پردازی‌ها نمی‌تواند از ارزش اصل اعتقاد بکاهد. چه بسا افرادی که هر ساله با شعار آزادی و عدالت، انسان‌هایی را می‌فریبند و به گرد خود فرامی‌خوانند، اما سوءاستفاده آنان از ارزش‌های پاک انسانی باعث نمی‌شود که آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان واقعی با این ارزش‌ها قهر کنند. مهدویت نیز که تبلوری از عقیده به ارزش‌های مقدس است همواره مورد سوءاستفاده مردم‌فریبان بوده، لیکن مهدی‌دوستان و مهدی‌شناسان واقعی هرگز در اثر فرصت‌طلبی جاه‌طلبان از عقیده محکم و مقدس خویش نسبت به مهدی موعود دست نمی‌شویند، بلکه با افزودن بر معرفت و استمداد از حق تعالی از فتنه‌ها گذر کرده و در انتظار ظهور مهدی راستین لحظه‌شماری می‌کنند.

مدعیان دروغین که در طول تاریخ گروهی را به دور خود جمع می‌کردند منشأ ایجاد فرقه‌ها و انشعابات می‌شدند. اکثر آن فرقه‌ها اینک از بین رفته‌اند. با این حال ادعای یکی از مدعیان دروغین مهدویت در ایران، منجر به جریانی موسوم به بابیت و سپس بهائیت شد که در

حال حاضر پیروانی متعصب دارد و از این رو شایسته نقد و بررسی بیشتر است.

مدعی مزبور، میرزا علی محمد شیرازی بود که خود را "باب بقیة الله" می نامید و از این رو پیروان او به "بابی" معروف شدند. جنبش بابیان از شور انتظار امام موعود و زمینه چینی برای حکومت ایشان نیرو می گرفت. بابیان غائله های خونینی را در ایران به راه انداختند که البته همگی آن ها به شکست بابیان انجامید، بی آنکه خبری از خاتمه سلطه ظلم و برپایی حکومت عدل در میان باشد.

همان طور که در ادامه خواهیم دید، ادعاهای باب کم کم به آنجا ختم شد که با نوشتن کتاب "بیان" خود را ناسخ اسلام و آورنده کیشی جدید موسوم به "آیین بیان" قلمداد کرد. طولی نکشید که تحریکات باب که منجر به غائله سازی پیروانش می شد، امیرکبیر را مصمم به اعدام او کرد.

پس از اعدام باب، با فاصله بسیار اندک، یکی از پیروانش به نام "میرزا حسین علی نوری" - که خود را "بهاء الله" می نامید - ادعا کرد که او هم پیامبری جدید است و دینی نوبه ارمغان آورده تا آیین باب را منسوخ و مهجور کند. به مرور زمان دین باب رو به فراموشی رفت و مسلک بهاء الله به جا ماند.

در این فصل با علی محمد شیرازی و غائله بابیان بیشتر آشنا می شویم و در فصل های بعد، از بهائیان و فتنه اعتقادی ایشان آگاه تر خواهیم شد. سبک نگارش کتاب تا بدین جا عموماً توصیفی بود، اما از این فصل به بعد، علاوه بر توصیف تاریخی، به نقد و نقض ادعاهای بابیه و بهائیه نیز می پردازیم.

شیخیه

ادعای علی محمد شیرازی مبنی بر اینکه وی باب امام زمان است، بیش از هرکس توجه طلبه‌ها و عوام "شیخی" را به خود جلب کرد. علی محمد شیرازی، خود در میان شیخیان پرورش یافته بود و یکی از "شیخیه" به شمار می‌رفت. او اینک در آستانه سال ۱۲۶۰ خود را آماده می‌کرد که با ادعای بابیت، رهبری شیخیه را به عهده بگیرد...

اما شیخیه چه کسانی بودند که باب از میان آن‌ها سر برآورد؟ در ادامه معرفی کوتاهی از شیخیه به دست می‌دهیم.

۱. شیخ احمد احسائی (۱۱۶۶ - ۱۲۴۲ ه.ق)

در ابتدای قرن سیزدهم هجری، یکی از علمای شیعه به نام «شیخ احمد احسائی» در عراق شهرت یافت و مریدانی به دور او گرد آمدند که بعدها «شیخیه» نام گرفتند. «شیخ احمد» در تعالیم خود تا می‌توانست از حضرت مهدی سخن به میان می‌آورد و خود را از نزدیکان به او و در تماس روحانی با او وانمود می‌ساخت و از این رهگذر هواداران فراوانی برای خود یافت.

در زمان شیخ، مردم به سبب شکست‌های سخت در جنگ‌های خونین ایران و روس، گرفتار نوعی پژمردگی روحی و افسردگی قلبی بودند و این حالت، آنان را مشتاق می‌ساخت تا پیرامون موعود دادگستر اسلام به بحث و گفتگو بنشینند و با یاد او و به امید قیامش به نشاط آیند. شاید بتوان گفت این زمینه اجتماعی یکی از مهم‌ترین عوامل نفوذ شیخ در جامعه آن روز بوده است.

برای شناخت مسلک شیخ احمد سزاوار است به نکات زیر توجه کنیم:

الف. برای شیخیان بسیار جالب بود که شیخ احمد از هر دانشی، بهره‌ای دارد و بر آن اساس به هر پرسشی پاسخی می‌دهد. وی به گاه سخن، از هر علمی شاهی می‌آورد و شنوندگان خود را جلب می‌کرد. کلمات او شامل آیاتی از قرآن و احادیثی از معصومان و اشعاری از شاعران و گفتاری از فیلسوفان و نکاتی از علوم نامتناه چون «جفر» و «حروف» و «کیمیا» و «سیمیا» بود، بدون آنکه همواره ارتباط روشن و مستدلی میان آن‌ها دیده شود.

از ویژگی‌های جالب شیخ احمد احسانی توجه وافری به مضامین بلند روایی بود و از این رهگذر، وی باب علوم جدیدی را بر روی ارادتمندان اهل بیت می‌گشود. با این حال، بخش عظیمی از نوشته‌های شیخ به اموری اختصاص داشت که نظرات شخصی او بود. برای پذیرش این دسته از تفسیر و تأویل‌های عجیب و غریب او از متون دینی، هیچ گونه مستند عقلی یا شرعی وجود نداشت. تأسفد بار آنکه ارادتمندان شیخ، بسیار تحت تأثیر این دسته از بیانات غیرمستند او بودند و او را از بابت نوآوری‌هایش تحسین می‌کردند. شاید خود شیخ هم دلتفت نبوده که در استنباطاتش از آیات و روایات دقت کافی وجود ندارد و بسیاری از پاسخ‌هایش فاقد اساس علمی کافی بوده‌است؛ و چه بسا به هیجان آمدن مریدان، حقیقت را بر خود او نیز مشتبه کرده بود.

شیخ احمد در پایان بسیاری از گفتارهای عجیب خود، آن‌ها را اسرار و رموز الهی می‌نامید و بدین ترتیب، راه هرگونه پرس و جویی بر شنوندگان بسته می‌شد. رازآلود سخن گفتن بر ارادت مریدان می‌افزود و هرچه که شیخ از امور شگفت و بی‌دلیل بیشتری سخن می‌گفت، سرسپاری

۱. «کیمیا» صنعتی است که به وسیله آن اجسام ناقصه را به مرتبه کمال رسانند، مثلاً مس را طلا کنند. «سیمیا» علم طلسمات است که بدان روح کسی را در بدن شخص دیگری درآورند. «حروف» علمی است که در آن از خاصیت هر حرفی بحث کنند. ر.ک. لغت نامه دهخدا.

مريدان بيشتر مي شد. اين در حالي بود كه عقل و نقل، سرسپاري و اعتماد مطلق به غير معصوم را نكوهش مي كنند.^۱

ب. شيخيان بر آن بودند كه شيخ احمد به شدت و بيش از هر كس ديگر، آشنا با سخنان معصومان عليه السلام است و به نوعي فخر علمي در اين زمينه براي او معتقد بودند. با اين حال گزارش هايي در دست است كه او در باب روايات گرفتار اعتماد به نفس بيش از حد بوده است.

ميرزا محمد تنكابني نقل کرده که «[شيخ احمد احسائي] می گفته است که من قطع به احاديث دارم و از نفس حديث برای من قطع می شود که کلام امام است و حاجت به رجال و نحو آن ندارم... مجملأً در وقتی از اوقات، شيخ احمد به نجف رفت. شيخ محمد حسن، صاحب جواهر الکلام اگرچه فن او منحصر به فقه بود، ليکن در محاجه و مجادله ید طولایی داشته، به نحوی که غلبه بر او در غایت اشکال بود. پس شيخ محمد حسن خواست که اين سخن را مکشوف کند که شيخ احمد از نفس عبارت می تواند که قطع کند که اين کلام امام است یا نه. پس شيخ محمد حسن - رحمه الله - حديثی جعل کرد و کلمات مغلقة در آن مندرج ساخت که مفردات آن در نهايت حسن و مرکبات آن بی حاصل بود و آن حديث مجعول را در کاغذی نوشت و آن ورق را کهنه کرد؛ از [طريق] مالیدن بالای دود و غبار نگه داشتن. پس آن را به نزد شيخ احمد برد و گفت که: «حديثی پیدا کرده ام شما ببينيد که آن حديث است یا نه و آیا معنی آن چیست؟» شيخ احمد آن را گرفت و مطالعه نمود و به شيخ محمد حسن گفت که اين حديث کلام امام است. پس آن را توجیهاً بسیار کرد. پس شيخ محمد حسن آن ورقه را گرفت و بیرون رفت و آن را پاره کرد...»^۲.

۱. امام صادق عليه السلام فرمودند: «إياك أن تُصِبَ رجلاً دون الحجة فتُضدِّقَهُ في كل ما قال». کليني، الکافي، ج ۲، ص ۲۹۸، باب طلب الرئاسة.

۲. تنكابني، قصص العلماء، ص ۶۳.

ج. علیرغم جلالت مقام شیخ احمد به عنوان یک عالم شیعه، وی را پردازش‌گری‌ها و بدعت‌هایی بود. نمونه مهمی از آن، مربوط به غیبت امام زمان و ربط دادن آن با روایات جابلقا و جابر سا بود. در روایات مزبور که از جمله روایات مجمل و متشابه به شمار می‌آیند، سخن از وجود دو شهر در مغرب و مشرق عالم است. شیخ از جانب خود مطالبی را بر مضمون این روایات افزود:

- وی مدعی شد که این دو شهر از سنخ موجودات عالم برزخ هستند.
- سپس او جابلقا و جابر سا را با عالم هورقلیا که برخی فیلسوفان مطرح کرده بودند پیوند داد.^۱

- عجیب‌تر از همه آنکه، شیخ احمد مدعی شد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دنیای خاکی ما زیست نمی‌کنند. او امام را فراری به عالم هورقلیا دانست و گفت معنای غیبت امام زمان رفتن او از عالم دنیا به عالم هورقلیاست که از سنخ عالم ارواح است.^۲

به این ترتیب او بدعتی خطرناک پدید آورد؛ بدعتی که زمینه‌ساز فتنه بایه و ظهور بهائیت شد.

فشرده برخی مطالبی که شیخ در «رساله شرح عرشیه» در باب جابلقا و جابر سا آورده چنین است:

۱. به عنوان نمونه، وی در شرح عرشیه به عالم اشباح مثالی اشاره کرده و آن را به دو بخش تقسیم می‌کند: بخش فرازینش که آن را هورقلیا می‌نامد و بخش فرودینش که آن را همان جابلقا و جابر سا می‌نامد. «الجسم المثالی الظلی الشبحی و هو الذی یسمونه التعلیمی و هو الذی یسمون عالمه العلوی بهورقلیا یعنی ملکا آخر و عالمه السفلی بجابلقا و جابر سا الشرقیة و الغربیة». احسائی، جوامع الکلم، ج ۴، ص ۲۳۱ و ۲۳۲؛ شرح عرشیه.

۲. احسائی، جوامع الکلم، ج ۸، ص ۴۲۱ و ۴۲۲؛ رساله رشتیه. «اقول هورقلیا فی الاقلیم الثامن و معنی لفظه ملک آخر و له مدینتان مدینة فی المغرب جابر سا و فی المشرق جابلقا... و الحجة عجل الله تعالی فرجه الشریف فی غیبتة تحت هورقلیا فی تلك الدنیا فی قرية یقال لها کرعة فی وادی شمروخ... و اما اذا اراد ان یدخل فی هذه الاقالیم السبعة لبس صورة من صور اهل هذه الاقالیم... فاعلم ان الدنیا هذه قدخاف فیها من الاعداء فلما فر من هذه المسماة بالدنیا انتقل الی الاولى»



عالمی بیرون از گیتی به نام هورقلیا وجود دارد که در آن دو شهر به نام‌های جابلقا و جابرسا در مشرق و مغرب دیده می‌شوند.^۱ آب‌هایی از عالم آن‌ها در حوضی بزرگ فرومی‌ریزند و فرشتگان از آن حوض بزرگ آب برمی‌دارند. برای اینکه صدای ریزش آب را در این حوض بشنوی، بایستی با دو انگشت خود گوش‌هایت را محکم بگیری تا صداهاى خارج به گوش تو نرسد؛ آن‌گاه نوای ویژه‌ای را خواهی شنید که همان صدای ریزش آب‌هاست. مردم این دو شهر به زبان‌های گوناگون باهم سخن می‌گویند و چون در آسمان‌ها به هم می‌رسند با هم گفتگو می‌کنند و اگر نیمه‌های شب در مکان خلوتی آرام‌گیری و خوب گوش فرا دهی صدا و زواری خواهی شنید که همان طنین گفتارهای مردمان جابلقا و جابرساست.^۲

شیخ در این تعبیر، مطالبی را از خود بر روایات افزوده است.

د. با توجه به تفسیری که شیخ احمد از غیبت امام زمان ارائه می‌کرد، شیخیان بر این باور شدند که میان امام غائب و مردم، بایستی مردانی الهی باشند که رابط (باب) میان پیشوا و پیرو و واسطه فیض ولایت گردند. این رجال دینی «قُرّای ظاهره»^۳ نامیده شدند و برای آنان صفات ارجمندی چون برخورداری از روح لطیف و آشنایی به دانش‌ها و بینش‌های حضرات امامان بیان گردید.

تعبیر شیخ درباره خود چنان بود که پیروان یقین می‌کردند او همان قریه ظاهره و باب امام در دوران غیبت است که امام علیه السلام چشمه‌سار

۱. احسانی، جوامع الکلم، ج ۴، ص ۳۳۹؛ شرح عرشیه.

۲. احسانی، جوامع الکلم، ج ۴، ص ۳۴۳؛ شرح عرشیه.

۳. شیخ احمد در رساله رشتیه این اصطلاح را از آیه ۱۷ سوره سبأ برگرفته است: «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُورَى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ» میان آنان و شهرهایی که برکتشان دادیم، آبادی‌هایی پی در پی را قرار دادیم تا در میان آن‌ها سفر کنند.

معرفت خاص خود را به روی او گشوده است.^۱ در واقع، باب نیابت خاصه را که با آغاز غیبت کبری بسته شده بود،^۲ گروهی از شیخیه، در شکلی جدید به روی مردم باز کردند.^۳

شیخ احمد در اواخر عمر به دعوت دولت، سفری به ایران نمود و در این سفر بود که در قزوین، «ملا محمد تقی قزوینی» (شهید ثالث)، درباره تعدادی از ادعاهای نوپدید شیخ، با او به احتجاج و گفتگو پرداخت. سرانجام این برخورد، تکفیر شیخ احمد احسانی از جانب این عالم بود. ملا محمد تقی قزوینی به جهت نوع تبیین شیخ احمد از معاد، این تبیین را مساوی با انکار ضروری دین دانست. پس از این ماجرا

۱. به عنوان مثال شیخ احمد در شرح الزیارة (که در شرح زیارت جامعه کبیره نوشته است) ذیل جمله «بکم فتح الله و بکم یختم» می گوید: «غیر از من کسی این مطلب را ننوشته؛ زیرا که اطلاعی بر این مطالب ندارند... آگاهی ندارند بر این مطالب مگر خود اهل البیت یا کسی که ایشان او را تعلیم کنند به تعلیمات منسوخه...»

صاحب کتاب نقطة الکاف، حاج میرزا جانی کاشی نیز در ص ۹۹ این کتاب می گوید: «آن برگزیده موحدین [یعنی شیخ احمد] می فرمودند: «سمعت عن الحجة كذا و كذا...»

جانشینان شیخ در سلسله شیخیه کرمان، در اثبات نیابت خاصه برای حضرت صاحب الزمان (عجل الله فرجه) کتب و رسائل نگاشته اند که نشانگر استنباط ادعای رکبیت رابع از کلام شیخ احمد احسانی است. نیز ابوالقاسم خان کرمانی، نواده حاج محمد کریمخان رئیس شیخیه کرمان تصریح کرده به اینکه شیخ احمد به مقامی رسید که گفت «سمعت عن الصادق علیه السلام». (این مطلب را در نامه ای برای درج در مجله دانشنامه (نشریه مؤسسه پایدار) به تهران فرستاده و در، ص ۱۱۸ شماره ۱ مورخه ۱۵ خرداد ۱۳۲۶ خورشیدی انتشار یافته است).

۲. اشاره به توفیق حضرت ولی عصر (عجل الله فرجه) به چهارمین باب خاص که فرمودند: «... لا تروى الى احد يقيم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبة الثانية... صدوق، کمال الدین، باب ۳۵، ج ۲۴.

۳. میرزا علی محمد باب که خود را با يك واسطه جانشین شیخ احمد می دانست و می گفت: «اعظمها یا اهل الارض ان الله قد جعل مع الباب (یعنی خود من) بانیین من قبل (یعنی شیخ احمد و جانشین وی سید کاظم) لیعلمکم امره». وی از قراء ظاهره با عنوان «باب امام» و «نایب عام او» یاد می کرد و می گفت: «ان نیابة العامة لا عظم من الخاصة لانه بنفسه یوقد من نار الحب». نگاه کنید به فاضل مازندرانی، اسرار الآثار، ج ۲، ذیل لغت «باب». بدین گونه از باب اربعه را تعیین شده رسی از جانب امام می شناخت، اما «قراء ظاهره» و از جمله خودش را به سبب بزرگی مرتبت، دست یافته بدان و بی نیاز از تعیین و نص امام می دانست.



شیخ با آزدگی و ناراحتی از ایران به عراق بازگشت و سپس از آنجا به حجاز شتافت. وی در مدینه از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید.^۱

۲. سید کاظم رشتی

شیخ احمد احسانی به هنگام سفر به حجاز، لایق‌ترین شاگرد خود، «سید کاظم رشتی» را به جانشینی خویش گذاشت و زمام امور شیخیان را به وی سپرد. پس از مرگ شیخ، مریدان، سروری سید رشتی را پذیرفته و یک پارچه هوادار او شدند.

سید کاظم همانند استادش، آشنایی گسترده و پراکنده‌ای با علوم متداوله و غیر متداوله زمان خود داشت و در گفتارش، همه را به هم می‌آمیخت و همین باعث می‌شد تا هر چه بیشتر بر تعداد پیروانش افزوده شود. او نیز پاسخگوی هر پرسشی بود، بدون آنکه لزوماً در بند برهانی بودن آن باشد. به‌طور مثال در رساله ملا مهدی عباراتی دارد که چکیده ترجمه آن چنین است: «جزیره‌ای است به نام واقی واقی که درختان آن، همچون زنان، آبستن می‌شوند و دخترانی می‌زایند که از مادر جدا نمی‌شوند، چون اگر جدا شوند، می‌میرند». یا در رساله هیئت همان کتاب می‌نویسد: «سبب سردی و رطوبت کره زمین، کره ماه است». سپس برای اینکه شاهی بر سخن خود بیفزاید، می‌نویسد: «شنیده‌ام در فونگ شیشه‌ای ساخته‌اند که هوکاه آن را رو به ماه بگیرند، پراز آب می‌شود»!

۱. برای اطلاع بیشتر در مورد عقاید او به کتاب‌های «الشیخیه» نگاشته سید محمد حسن آل طالقانی، «پرسش‌ها و پاسخ‌ها پیرامون عقاید شیخیه» نگاشته حجة الاسلام محمد باقر رشتی، و «بشارت موعود» نگاشته محسن فیض مراجعه فرمایید.

۲. سید کاظم رشتی، جواهری الحکم، ج ۳، ص ۳۳۹؛ رساله فی جواب الأخوند الملامهدی الرشتی.

۳. سید کاظم رشتی، جواهری الحکم، ج ۳، ص ۲۹۴؛ رساله فی الهیلة و الافلاک و تطبیق ظاهرها و باطنها.



از عوامل جاذبه سید کاظم آن بود که برای شیخ احمد مقامات علمی و روحانی فوق العاده‌ای قائل می‌شد. سپس در جای دیگر خود را شاگرد و وارث او قلمداد می‌کرد؛ بدین ترتیب هرچه بر مقام استاد افزوده می‌شد، مقام سید کاظم در چشم مریدان بزرگ‌تر می‌نمود. سید کاظم، شیخ احمد را عالم به طلسمات و عجائب مخلوقات و کیمیا و سیمیا و لیمیا و... معرفی می‌کرد و می‌گفت: "شیخ احمد علوم را از منبع و معدنش - که ائمه طاهرین باشند - تحصیل کرده است."^۱ او همچنین شیخ را مظهر اسم آسمانی حضرت محمد ﷺ یعنی "احمد" و جلوه‌گاه آن نام مبارک در زمین معرفی می‌کرد.^۲

در زمان سید کاظم، به موضوع «قراء ظاهره» آب و تاب زیادی داده می‌شد و مردم به یافتن رجل الهی زمان یا همان باب امام غایب تشویق می‌شدند. در آن روزگار، گروهی از شیخیه معتقد بودند که اساس دین و ایمان بر شناسایی چهار رکن استوار است: خدا، پیغمبر، امام و باب امام یا قریه ظاهره. مهم‌تر آنکه شناخت رکن چهارم را، مقدمه لازم برای شناسایی ارکان پیشین به شمار می‌آوردند. بدین‌گونه درستی ایمان وابسته به این چهار رکن و از جمله معرفت «رکن رابع» می‌شد. طبیعی بود که آن گروه گمان ببرند که سید کاظم همان رجل الهی و باب امام زمان است.^۳

سید رشتی به شاگردانش بشارت می‌داد که به مناسبت هزارمین سال غیبت امام زمان، در سال ۱۲۶۰ اتفاق مهمی روی خواهد داد^۴، اما خود به شکلی غافلگیرانه در سال ۱۲۵۹ در ۵۴ سالگی از دنیا رفت و

۱. بنگرید به رشتی، جواهرالحکم، ج ۷، ص ۲۳۸: دلیل المتحیرین.

۲. رشتی، شرح القصیده، ص ۴۰۷ (برگه ۲۰۴).

۳. رشتی، جواهرالحکم، ج ۱۱، ص ۴۲۸ و ۴۲۹، شرح آیه الکرسی.

۴. بنگرید به باب، دلائل سبعه، ص ۵۹ تا ۶۱. عین متن در ضمن عنوان "هزاره‌گرایی و زمینه چینی برای ادعا در سال ۱۲۶۰" خواهد آمد.

شیخیان را بدون سرپرست گذاشت. در تعیین جانشین پس از او بین شاگردانش اختلاف افتاد.

علی رغم عقاید بدیع و بی سابقه‌ای که شیخ و سید ابراز کردند، هم شیخ و هم سید، در بسیاری از اصول عقاید اسلامی به ویژه در دو موضوع زیر با دیگر شیعیان هم عقیده بودند:

۱. خاتمیت مطلق حضرت رسول ﷺ

۲. قائمیت مطلق حضرت حجت، فرزند امام عسکری علیه السلام

انشعاب‌هایی همچون بابیه و بهائیه بی آنکه خود جناب شیخ احمد و سید کاظم راضی باشند از بستر انحرافات اولیه شیخیه برخاستند. آنان برای شیخ و سید احترام فوق العاده قائلند و خود را پشت بیانات ایشان پنهان می‌کنند. با این حال منکر بسیاری از عقاید پذیرفته شده ایشان و از جمله عقایدشان در باب خاتمیت و قائمیت هستند.

از آنجا که بهائیان برای این دو نفر یعنی شیخ و سید، رتبه‌ای بلند و مقامی ارجمند قائل هستند، گفتار آن دو در برابر ایشان قابل استناد است و ادعای بهائیان را مبنی بر نفی خاتمیت پیامبر اسلام و قائمیت حضرت حجت علیه السلام رد می‌کند. از این رو ما در فصول بعدی کتاب به گفته آنان در این دو موضوع احتجاج خواهیم کرد.

بابیه

یکی از شاگردان سید کاظم، جوانی شیرازی موسوم به میرزا علی محمد باب بود. وی از جمله کسانی بود که ادعا کرد جانشین سید کاظم است. میرزا علی محمد برای تطبیق دادن خود با بشارت سید کاظم

۱. برای اطلاعات بیشتر به کتاب بشارت موهوم: جستاری در باب تجلیل بهائیان از شیخ احسانی و سید رشتی، نوشته محسن فیض، انتشارات گوی مراجعه کنید.



درباره سال ۱۲۶۰ (سنه ستین)، اظهار علنی ادعای خود را تا سال ۶۰ به تأخیر انداخت. با علنی شدن ادعای وی، میان او و دیگر مدعیان، رقابت سختی در گرفت. مهم‌ترین رقیب سید، حاج محمدکریم خان کرمانی بود که پایه‌گذار شیخیه کرمان شد.

میرزا علی محمد، خود را باب امام زمان می‌خواند و از این رو به "سید باب" مشهور شد. پیروانش نیز "بابیه" نام گرفتند که در آغاز انشعابی از شیخیه به شمار می‌رفتند؛ اما در پایان با بالا گرفتن ادعاهای باب یا از او برگشتند. با آنکه اسلام را کنار گذاشتند و پیرو دین جدید باب و رسوم به آیین باب شدند.

علی محمد شیرازی (۱۲۳۵-۱۲۶۶ ه.ق) و آغاز بابیه

علی محمد شیرازی در نخستین روز ماه محرم ۱۲۳۵ هجری قمری در شیراز به دنیا آمد. پدرش «میرزا رضا بزاز» بود که در آغاز کودکی او از دنیا رفت و مادرش «فاطمه بیگم» نام داشت. وی ۳۱ سال زندگی کرد و در سال ۱۲۶۶ قمری به دستور امیرکبیر و به جرم به راه انداختن جنگ و آشوب در کشور، محاکمه و اعدام شد. زندگی وی از چند بخش مهم تشکیل می‌شود:

۱. تحصیلات دینی و ریاضت‌های جسمی.
۲. هزاره‌گرایی و زمینه‌چینی برای ادعا در سال ۱۲۶۰.
۳. ادعای نبوت.
۴. محاکمه باب در شیراز و فرار به اصفهان.
۵. تحریک بابیان به جنگ و آشوب (که از جمله نتایج آن ترور نافرجام ناصرالدین شاه و وقوع سه جنگ داخلی به دست بابیان بود).

۱. آیینی، الکواکب الذریه، ج ۱، ص ۳۵ و ۳۶. عین متن در ضمن عنوان "هزاره‌گرایی و زمینه‌چینی برای ادعا در سال ۱۲۶۰" خواهد آمد.

۶. زندانی شدن باب در آذربایجان و اعلان نسخ اسلام توسط برخی بابیان در بدشت.

۷. ادعای قائمیت و نوبه از آن در تبریز.

۸. آغاز جنگ‌های داخلی بابیان پس از درگذشت محمد شاه.

۹. تدوین آیین بیان.

۱۰. محاکمه نهایی و اعدام.

۱۱. ظهور موعود بیان؛ پس‌لرزه ادعاهای باب.

۱۲. آثار باب.

در ادامه به بررسی این فرازهای تاریخی می‌پردازیم و در نهایت با ذکر آثار باب و بشارتی که وی به ظهور موعود بیان می‌داد از تاریخ بابیه رو به تاریخ بهائیه می‌گذاریم تا با آسیب‌هایی که در دو سده اخیر دامنگیر اندیشه موعودگرایی شده بیشتر آشنا شویم.

۱. تحصیلات رسمی و ریاضت‌های جسمی

تاریخ گواهی می‌دهد که میرزا علی محمد بخشی از زندگی خود را به تحصیل علوم نزد اساتید گذرانده است. همچنین وی برای رسیدن به مقامات روحی طبق معمول مرتاضان به ریاضت پرداخته است.

با این حال بهائیان برای آسمانی نشان دادن شخصیت باب شیرازی، مقامات انبیای الهی را درباره او صادق دانسته و از جمله تأکید می‌کنند که وی مانند پیامبر اسلام، درس ناخوانده و به اصطلاح "اقمی" بوده است؛ چراکه فرستادگان والامقام ربّانی را نشاید که دانش خود را از دیگر مردمان فراگیرند. نمونه این ادعاها گفته «عباس افندی» پیشوای دوم بهائیان است که در سخنرانی خود چنین بیان کرده است:

نورانیت مظاهر مقدسه [=پیامبران] بذاتهم است؛ نمی‌شود از دیگری اقتباس نمایند. دیگران باید از آنها اکتساب علوم و



اقتباس انوار نمایند نه آن‌ها از دیگران. جمیع مظاهر الهیه چنین بوده‌اند؛ حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت باب و حضرت بهاء‌الله در هیچ مدرسه‌ای داخل نشدند... و اگر غیر این باشد، نمی‌شود. نفوسی که محتاج تحصیل از دیگران اند چگونه مظهر الهی می‌شوند.^۱

خود باب نیز در توصیف خویش نوشته است: «[این جانب] در اعجمتین نشو و نما نموده و در این آثار حقّه، نزد احدی تعلیم نگرفته، بل اُمّی صرف بوده در مثل این آثار».^۲

این ادعاها در حالی است که بنابر آثار رسمی بهائی، میرزا علی محمد بخش مهمی از زندگی خود را در پای درس اساتید گذرانده است.

بر مبنای آثار بهائی، وی را در خردسالی به مکتب‌خانه‌ای در محله «قهوه اولیاء» فرستادند تا معلومات مورد نیازش را بیاموزد. معلّم این مکتب "شیخی مسلک"^۳ بود و از این رو آرای شیخیان از کودکی در ذهن باب جای گرفت و توجه و احترام او را نسبت به شیخ احسائی و سید رشتی جلب کرد. به همین جهت میرزا علی محمد در سنین جوانی به شوق دیدار سید رشتی و بهره‌گیری از درس او رهسپار عراق شد و قریب یک سال در کربلا ماند و به فراگیری علوم پرداخت.

فاضل مازندرانی از مبلغان معروف بهائی در صفحه ۱۹۲ تا ۱۹۳ جلد یکم کتاب «اسرار الآثار» در مقام اشاره به سیر درس خواندن باب می‌نویسد:

۱. عبدالبهاء، خطابات مبارکه، ص ۷ و ۸.

۲. باب، صحیفه عدلیه، ص ۱۷ (برگه ۹).

۳. زرندی، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۶۳ و ۶۴. تاریخ نبیل از مهم‌ترین کتاب‌های تاریخ بهائیان است که اصل آن احتمالاً به جهت وجود مدارک متعدد به زیان رهبران بهائیت، در معرض استفاده هیچ‌کس قرار نگرفته است. شوقی افندی آخرین شخصیت مقدس برای بهائیان، این کتاب را سال‌ها بعد، براساس صلاحدید خود تلخیص کرد که بهائیان نام تلخیص تاریخ نبیل بر آن گذاشته و آن را منتشر کرده‌اند.

آنچه از خطوط و آثار و حتی صورت محاسبات تجارتی بوشهر که به خطشان باقی است و غیرها محقق می‌گردد این است که: قرائت و کتابت فارسی متداول نه به طریق علمی، و نیز مقدار اندکی از کتب و قواعد عربی به اسلوب آن ایام و نیز زیبایی خط و علم حساب و رقوم معموله را در مکتب شیراز طی نمودند... ولی در ایام جوانی با عدم رضایت خال‌ها، به کربلا رفتند و در محضر سید رشتی مسائل عرفانی و تفسیر و تأویل احادیث و آیات از طریق اثنی‌عشری و عرفان‌های مربوط به شیخ احسائی را بسیار شنیدند و به فقه امامی از روش آنان ورود نمودند.^۱

میرزا علی محمد شیرازی در آثار خود بارها سید رشتی را «معلم» خویش خوانده است.^۲ وی در یکی از آثار پیش از دعوت خود از آن استاد این‌گونه یاد کرده است: «سیدی و معتمدی و معلمی الحاج سید کاظم الرشتی أطال الله بقاءه».^۳

زشت‌تر از دروغی که باب و عبدالبهاء دربارهٔ وارد نشدن باب به هیچ مدرسه و درس نگرفتن از هیچ معلمی بیان کرده‌اند، عذر بدتر از گناهی است که مبلغان بهائی تراشیده‌اند. آن‌ها برای پوشاندن زشتی این دروغ‌ها و توجیه ناسازگاری «اقیت» با خواندن دروس ادبیات، حساب، حدیث، فقه، تفسیر و عرفان و آشنا شدن با تعالیم شیخیه نوشته‌اند:

تَلَمَّذَ سید باب به صِغَر سن در مکتب شیراز نزد معلمی کامل، به وضع و مقدار درخور آن ایام، مسلّم در تاریخ و حضور چندی در محضر درس حاجی سید کاظم رشتی به کربلا در ایام شباب

۱. برای مطالعه منابع بیشتر بنگرید به زرندی، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۲۸؛ و نیز فاضل مازندرانی، اسرار الآثار، ج ۱، ص ۳۵. (این کتاب فرهنگ منتخب اصطلاحات بهائی در ۵ جلد است).

۲. فاضل مازندرانی، اسرار الآثار، ج ۴، ص ۳۶۹.

۳. باب، فی السلوک الی الله، ص ۱۴۸. این رساله مکتوبی سه صفحه‌ای است که در مجموعه‌ای از آثار باب آورده شده است. با تشکر از محقق فاضل جناب سید مقداد نبوی که آگاهی از این نکته را از ایشان وام دارم.

نیز مُصرَح در کلمات خودش آن است و آثار خطی به غایت زیبایی‌شان، در دسترس عموم می‌باشد، مرادشان از امیت این است که تحصیلات علمیه به ترتیب و تدرّج از مقدمات به درجات عالیه به نوعی که معمول و متداول ایام بود؛ مانند شیخ احسائی و سید رشتی و علماء اصحابشان و غیرهم از علما نمودند و این را به تشبیه و تقریب به حال جد امجد اعلای خود [= پیامبر اسلام] امیت گفتند.

تاریخ نشان می‌دهد که میرزا علی محمد باب، نه تنها درس خوانده بلکه برای تحصیل درجات روحی، اهل ریاضت بوده است.

میرزا علی محمد پس از بازگشت از عراق، گاهی در شیراز و گاهی در بوشهر به کسب و کار می‌پرداخت، او در این شهر، با الهام گرفتن از مرام شیخی و برای تقویت روح خویش، ریاضت‌های سختی را انجام می‌داد. عبدالحمید اشراق خاوری، نویسنده شهیر بهائی در این باره می‌نویسد:

حضرت باب غالب اوقات در بوشهر به تجارت مشغول بودند و با آنکه هوا در نهایت درجه حرارت بود، هنگام روز چند ساعت بالای پشت بام منزل تشریف می‌بردند و به نماز مشغول بودند... در هنگام طلوع آفتاب، به قرص شمس نظر می‌فرمودند... با لسان قلب با نیراعظم به راز و نیاز می‌پرداختند...!

از میرزا علی محمد باب برخی کردارها و گفتارهای ناموزون سرزده که برخی مورخان احتمال داده‌اند، ناشی از اثرات این ریاضت‌های دشوار زیر آفتاب و ایجاد بیماری در او بوده است. در ادامه خواهیم دید که

۱. فاضل مازندرانی، اسرار الآثار، ج ۱، ص ۱۹۱ و ۱۹۲.

۲. روندی، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۶۶. فاضل مازندرانی نیز در جلد دوم ظهور الحق چنین سختی دارد و به "حرّ تموز بوشهر" هم اشاره کرده است.

در مجلس محاکمه وی در تبریز، حضار او را مرتد و مستحق اشد مجازات دانستند، لیکن به جهت تشخیص اختلال روحی از اعدام او صرف نظر کردند اما در سال بعد، هنگامی که حکومت دید پیروان او دست از فتنه افروزی به نام وی برنمی دارند به این نتیجه رسید که به هر تقدیر وی اعدام شود.

۲. هزاره گرایی و زمینه چینی برای ادعا در سال ۱۲۶۰

هزاره گرایی، جنبش متداولی است که پس از گذشت هزار سال از وقایع مهم تاریخی، ذهن عامه مردم را به خود مشغول می کند و در آن ها تب و تاب وقوع حوادث عجیب و غریب را ایجاد کرد. هزاره گرایی در میان پیروان ادیان و ملل مختلف مانند مسیحیان وجود دارد. در سال های اخیر، مقارن با سال ۲۰۰۰ میلادی تب هزاره در بین افراد زیادی دیده می شد. همین پدیده عوام گرایانه، در میان برخی شیخیه نیز آن ها را گرفتار خویش ساخت.

میرزا علی محمد شیرازی در سال ۱۲۶۰ قمری ادعای خویش را آشکار کرد. وی و شماری دیگر از شیخیان در اثر تبلیغات سید کاظم، این سال را به دلیل گذشت هزار سال از تاریخ شهادت امام حسن عسکری علیه السلام و آغاز غیبت امام عصر، سال مهمی می پنداشتند و بعدها پیروان او، درباره علت ظهورش در این سال، قلم فرسایی کردند. بهائیان نیز بعدها بر این ادعا بارها پافشاری کردند که دوره دیانت اسلام هزار سال است و لذا هزار سال بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام و در سال ۱۲۶۰ هجری قمری، باید صاحب دین جدید ظهور کند و این مسئله را از نشانه های حقانیت باب دانسته اند. (حالا چرا مبدأ دوره اسلام را بعثت پیامبر اکرم نگرفتند، خدا می داند!).

مبلغ مشهور بهائی ابوالفضل گلپایگانی در کتاب الفرائد می نویسد:



و این معلوم است که نزول انوار امر دین از آسمان به زمین معقول و متصور نیست الا به وحی های نازل بر حضرت سید المرسلین و الهامات وارده بر ائمه طاهرین. و این انوار در مدت دویست و شصت سال از هجرت خاتم الانبیاء تا انقطاع ایام ائمه هدی کاملاً از آسمان به زمین نازل شد و مائده سماویه به نزول قرآن و بیانات ائمه علیهم السلام که مبین کتاب بودند بر امت اسلامیة تماماً مبذول شد. و چون در سنه دویست و شصت هجریه، حضرت حسن بن علی العسکری علیه السلام وفات فرمود و ایام غیبت فرا رسید و امر دیانت به آراء علما و انظار فقها منوط و محول گشت، اندک اندک اختلاف آراء و تشتت اهوا در اقوال و افعال رؤسای ملت بیضا ظاهر شد و یوماً فیوم، به سبب ظهور ظلمت بدع و اختلافات، افق امرالله تاریک تر و مظلوم تر گشت، تا آنکه از اسلام به جز اسمی باقی نماند و عزت و غلبه امم اسلامیة به ذلت و مغلوبیت مبدل شد. و پس از انقضای هزار سال تمام از غیبت، در سنه ۱۲۶۰ هجریه، شمس حق از افق فارس ظاهر گشت و بشارت قرآن و حدیث کاملاً تحقق پذیرفت.

با آنکه از نظر معتقدان باب، ظهور او در سال ۱۲۶۰ تقدیر الهی و نشان صدق وی تلقی می شود، به نظر می رسد که اظهار امر او در سال ۱۲۶۰، در بستر هزاره گرایی شیخیان و با برنامه ریزی باب برای تطبیق دادن خود با آن پیشگویی ها تحقق یافته است. شواهدی نشان می دهد که باب از سال ۱۲۵۹، آماده ادعای بابیت امام زمان علیه السلام بود و با نگارش تفسیری بر سوره بقره، خود را مهتای این ادعا کرده بود؛ اما بیان این ادعا را به هدف تطابق بر گذشت هزار سال از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام به سال ۱۲۶۰ موکول کرد.

۱. گلپایگانی، الفرائد، ص ۵۴ و ۵۵.



میرزا علی محمد باب در دلائل سبعة ضمن بر شمردن شواهد و قرائن حقانیت خود می نویسد:

و آنچه خود مکرر از مرفوع سید [یعنی سید کاظم که فوت کرده] شنیدی مبتین است؛ که مکرر می فرمودند: "نمی خواهید که من بروم و حق ظاهر گردد؟" ... آقا سید عبدالحسین شوشتری نقل می کرد که در کاظمین از او [=از سید کاظم] پرسیدند از ظهور حضرت؛ نظر به اهل مجلس نمود و گفت به او که تو درک خواهی نمود... و من جمله کلماتی است که جناب ملا عبدالخالق ذکر نموده اند از قول مرفوع [یعنی مرحوم] شیخ رفع الله درجته [یعنی شیخ احمد احسائی] ... که هرکس در سینه شصت تا شصت و هفت بماند امور غریبه مشاهده می نماید.^۱

این نقل قول ها فضایی را نشان می دهد که شیخیه در آن آماده یک تحول بوده اند و باب خود را برای استفاده از آن آماده کرده بود و از اظهار امر خود در سال ۱۲۵۹ اجتناب داشت تا پیش گویی های مذکور درباره سال ۱۲۶۰ بر او تطبیق کند.

عبدالحسین آیتی در الکواکب الدرّیّه به نقل از یکی از نامه های باب پرداخته و می نویسد:

نگارنده در طی تحصیل تواریخ این امر، مکتوبی به خط خود نقطه اولی [=میرزا علی محمد باب] یافت که مورّخ بود به تاریخ هزار و دویست و پنجاه و نه مطابق سال وفات سید رشتی. یعنی یک سال قبل از ظهور داعیه نقطه اولی و آن مکتوبی است از بوشهر به شیراز به خال سابق الذکر... مضمون و مفادش این است: به طلاب بگویید که هنوز امر بالغ نشده و موقع نرسیده،

۱. باب، دلائل سبعة، ص ۵۹ تا ۶۱.



لهذا اگر کسی غیر از تبعیت از فروعیات و معتقدات اسلامی را به من نسبت دهد، من و اجداد طاهرینم در دنیا و آخرت، از او ناخشنود خواهیم بود.^۱

علاوه بر بستر هزاره‌گرایی، برای ظهور باب بسترهای اجتماعی دیگری نیز قابل تصور است. از جمله آنکه ظهور باب به فاصله کوتاهی پس از پایان جنگ‌های ایران و روسیه صورت گرفت؛ زمانی که ملت ایران به شدت بابت شکست کامل پادشاهان قاجار، تحقیر شده و بخش‌های وسیعی از خاک کشور جدا شده بود. خسارت‌های وارده بر کشور ناشی از جنگ و معاهده‌های ننگین گلستان و ترکمانچای، مردم را سرخورده کرده بود و بسیاری در انتظار فرج و ظهور نجات‌بخش بودند؛ چه آنکه راهی برای نجات، جز این طریق نمی‌شناختند. میرزا علی‌محمد باب با استفاده از همین انتظار عمومی و در بستر اندیشه شیخیه رشد کرد و موفق شد پیروانی به سمت خود جذب کند. به جز انحرافات عقیدتی، بی‌گمان حرکت باب، در جهت اعتراض به سلسله قاجاریه و وضعیت نابسامان کشور و رشد او در چنین فضایی قابل تحلیل است.

۳. ادعای بابیت

چون سید کاظم رشتی درگذشت، میان شیخیان درباره جانشین او اختلاف پیش آمد. برخی از «حاج محمد کریم خان کرمانی» و جمعی از «میرزا طاهر حکاک اصفهانی» و گروهی از «میرزا شفیع تبریزی» پیروی کردند. میرزا علی‌محمد هم کوشید تا تحت عنوان «باب امام»، برمسند ریاست شیخیه تکیه زند و به رفابت با کریم خان کرمانی و دیگر مدعیان برخیزد. این چنین بود که او شش ماه بعد از وفات سید رشتی

۱. آیتی، الکواکب الدریه، ج ۱، ص ۲۵ و ۲۶.



در شب پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ هـ.ق داعیه بابت خود را بر یکی از جوانان شیخی به نام «ملاحسین بشرویه‌ای» در شیراز عرضه داشت. بهائیان هر سال چنین شبی را، به عنوان «مبعث باب» جشن می‌گیرند و آن را سرآغاز تاریخشان موسوم به «تاریخ بدیع» می‌شمارند.

در آن شب، آن طلبه جوان، یعنی حسین بشرویه‌ای، که مانند باب از شاگردان سید کاظم رشتی بود، به منزل میرزا علی محمد می‌رود. میرزا که اشتیاق شدید او را به شناختن جانشین سید کاظم رشتی می‌بیند، خود را صاحب آن مقام و باب امام عصر علیه السلام معرفی می‌کند؛ و چون ملا حسین دلیلی بر درستی سخن باب می‌خواهد، میرزا علی محمد، نوشته کوتاهی، در تفسیر نخستین آیه سوره یوسف (احسن القصص) می‌نگارد و به او عرضه می‌کند. بعدها این نوشته تکمیل شد و نام «قیوم الاله‌ماء» به خود گرفت. او چنین وانمود می‌کند که کلمات مزبور در همان لحظات از روح مقدس امام زمان به او الهام می‌شود و از جانب ایشان به میرزا علی محمد مأموریت داده می‌شود که همه مردم را انداز کند.

عباس افندی در اوایل کتاب «مقاله شخصی سیاح» راجع به باب و ادعای او می‌نویسد:

... آغاز گفتار نمود و مقام بابت اظهار، و از کلمه بابت مراد او چنان بود که من واسطه فیوضات از شخص بزرگواری هستم که هنوز در پس پرده عزتست و دارنده کمالات بی‌حصر و حد؛ به اراده او متحرکم و به حبل ولایش متمسک، و در نخستین کتابی که در تفسیر سوره یوسف مرقوم نموده، در جمیع مواضع آن خطاب‌هایی به آن شخص غایب که از او مستفید و مستفیض بوده نموده و استمداد در تمهید مبادی خویش جسته و تمثای



فدای جان در سبیل محبتش نموده، از جمله این عبارت است:
یا بقیة الله قد فدیت بکلی لک و رضیت السب فی سبیلک و ما
تمنیت الا القتل فی محبتک^۱

عباس افندی در ادامه، علت ایمان آوردن ملاحسین را این‌گونه بیان می‌کند:

جميع علمای مجتهدین و فقهای معتبرین که صاحب مسند و محراب و منبر بودند بر قلع و قمع او هم‌عهد و پیمان شدند مگر بعضی از علمای طایفه شیخیه که معتکف و گوشه‌نشین و حسب المسلك دائماً در جستجوی شخص عظیم و فرید و امین بودند و به اصطلاح خویش، [او را] رکن رابع و مرکز سَنُوح [= ظهور] حقایق دین مبین شمرند. از آن جمله ملا حسین بشروئی و میرزا احمد از غندی و ... امثال آن‌ها اقبال به او جستند.

در اینجا برای اینکه از ادعای باب بیشتر آگاه شویم و بدانیم که باب در آن شب چه ادعایی کرد و ملاحسین به کدامین ادعا ایمان آورد، به نوشته‌ی عرضه‌شده توسط خود باب در آن شب مراجعه می‌کنیم که ترجمه‌اش چنین است:

خداوند مقدر فرمود که این کتاب را در تفسیر احسن القصص از نزد محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب بر بنده‌اش خارج سازد تا از نزد این ذکر^۲ برهان او بر اهل عالم باشد.^۳

۱. یعنی "ای بقیة الله! تمام وجودم را فدایتان ساخته‌ام و راضی شده‌ام که در راه شما دشنام بشنوم و آرزویی جز کشته شدن در راه محبت شما ندارم." در توضیح اینکه بقیة الله چه کسی است مراجعه کنید به فاضل مازندرانی، اسرار الآثار، ج ۲، ذیل بقیة الله.

۲. منظور از ذکر، میرزا علی محمد باب است. باب را سید ذکر نیز می‌خواندند.

۳. باب، قیوم الاسماء، سوره نخست. اصل کتاب موجود است. به علاوه، قسمت مورد نظر از آن مکتوب را مبلغ شهیر بهائی، اشراق خاوری نقل کرده و مؤسسه رسمی مطبوعات بهائیان به چاپ رسانده است. نک. اشراق خاوری، رَحِیق مَخْتُوم، ج ۱، ص ۳۴.



از این مدارک و موارد متعدد دیگر بر می آید که میرزا علی محمد در آغاز کار، خود را بنده و نایب امام غایب حضرت بقیه الله حجت بن الحسن العسکری می دانست و آثار خود را به ایشان منسوب می داشت؛ و همین اظهار ارتباط با وجود مقدس امام عصر کافی بود تا ملاحسین و شیخی هایی امثال او را سرسپرده و مرید خویش گردانند.

بهائیان با نادیده گرفتن این سخنان صریح، مدعی می شوند که امام عسکری فرزندی نداشته یا اگر داشته به زودی مرده است و محمد بن الحسن شخصیت موهومی است که روحانیون شیعه آن را ساخته و پرداخته اند.^۱ از این رو ذکر این مدارک لازم بود تا روشن شود تمام دستاویزهایی که مبلغان بهائی برای نفی ولادت و امامت فرزند امام عسکری به هم می بافند با صریح کلمات باب مخالفت دارد.

بهائیان سعی دارند چنین وانمود کنند که منظور باب از آن شخص غایب که موسوم به بقیه الله است و باب می گوید که از او الهام می گیرد، میرزا حسین علی نوری ملقب به بهاء الله بوده است. این نیز تحریف گفتار صریح باب و به بازی گرفتن کلمات اوست.^۲ یک بار دیگر نوشته باب را در این باره به جهت اهمیتش مرور می کنیم:

خداوند مقدر فرمود که این کتاب را در تفسیر احسن القصص از نزد "محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب" بر بنده اش خارج سازد تا از نزد این ذکر، برهان او بر اهل عالم باشد.

۱. بهاء الله، اقتدارات، ص ۲۴۴. نیز بنگرید به اشراق خاوری. رحیق مختوم، ج ۱، ص ۵۴۹، در تشریح "لوح قرن"، نگاشته شوقی افندی.

۲. برای مطالعه بیشتر بنگرید به عزیه خانم، تنبیه النائمین، تحقیق سید مقداد نبوی، پیوست شماره ۳ با عنوان: "جایگاه امام دوازدهم شیعیان در مسیر دعوت میرزا علی محمد باب"، ص ۳۶۳-۳۸۸.

تا پایان سال ۱۲۶۰ قمری، ۱۷ نفر دیگر علاوه بر ملا حسین بشرویه‌ای به باب‌ایان آوردند که بهائیان جمع این هجده نفر را، «حروف حی» می‌نامند. حروف حی به همراه خود باب، جمعاً نوزده نفر می‌شوند و علت تقدس عدد ۱۹ در نزد بهائیان همین مسئله است.^۱

۴. محاکمه باب در شیراز و فرار به اصفهان

در سال ۱۲۶۱ یکی از مریدان باب، به دستور او، در اذان مسجد وکیل شیراز جمله «أشهد أن علياً قبل نبيل باب بقية الله» را افزود. پس از وقوع این بدعت، در شیراز غوغایی برخاست و مردم خواستار تنبیه مسبب واقعه شدند. حاکم شیراز باب را احضار نمود و در مجلسی با حضور امام جمعه او را مورد بازخواست قرارداد. در آغاز، سوءتفاهمی پیش آمد که به سبب آن، حاکم شیراز دستور داد تا سیلی محکمی بر گونه باب نواختند و میرزا علی محمد با خوردن همین سیلی، دست از ادعای سابق کشید و در پاسخ امام جمعه شیراز گفت: من نه وکیل قائم موعود هستم و نه واسطه بین امام غایب و مردم هستم...

چند روز بعد نیز باب بر فراز منبر مسجد وکیل در مقابل عموم مردم چنین بر زبان آورد: «لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غایب بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند... لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امامت امیرالمؤمنین و سایر ائمه اطهار بداند».^۲

۱. بهائیان، نوزده ماه نوزده روزه در طول سال دارند و نظام تقویمی آنان با آریان ابراهیمی متفاوت است. خداوند جل جلاله می‌فرماید: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنِ عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ». توبه (۹): ۳۶.

۲۲. مقصود از، علی قبل نبیل، همان علی محمد است. زیرا عدد، نبیل، و، محمد، به حساب ایجاد یکسان‌اند. این عبارت بیان می‌دارد که میرزا علی محمد، خود را نایب و باب حضرت بقیه‌الله، امام زمان می‌دانسته است.

۳. زرندی، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۱۲۰.

۴. زرندی، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۵. زرندی، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۱۴۱.



مطابق عقیده بهائیان درباره انبیای الهی، میرزا علی محمد نبایست هرگز از ادعای خود دست بکشد.^۱ با این حال وی با زبونی و ناپایداری فراوان، از داعیه بابت خود برگشت و برخود و مریدانش لعنت فرستاد. در اواسط سال ۱۲۶۲ با شیوع یک بیماری همه گیر در شیراز، میرزا علی محمد با یاری مریدانش به اصفهان گریخت و در آنجا مورد حمایت شدید «منوچهرخان گرجی» (معمدالدوله) حاکم آن شهر - که از مردم گرجستان روسیه و از عناصر متنفذ دربار قاجار بود^۲ - قرار گرفت به نحوی که برای سکونتش منزلی را آماده کرد^۳ و برای دست نکشیدن باب از داعیه بابت، به او وعده حمایت های بی دریغ می داد و حتی او را برای غلبه بر محمد شاه تشویق می کرد.^۴

کم کم در شهر هیاهو شد و مردم از دولت مرکزی خواستند تا وی را از شهر بیرون کند. محمد شاه به معمدالدوله گرجی فرمان داد تا وی را به تهران گسیل دارد؛ ولی معمدالدوله مردم را هرب داده، باب را با گروهی سوار به سوی تهران روانه نمود و در خفا تزیینی داد تا او را پنهانی به «قصر خورشید» که مسکن حاکم بود، بازگردانند.^۵

از آن پس میرزا علی محمد در اندرون کاخ حاکم به خوبی پذیرایی می شد و منوچهرخان برای تکمیل عیش او دوشیزه زیبایی را به همسری اش درآورد^۶ که دومین زن باب به شمار می آمد. به روشنی پیداست که زندگی در کاخ شگوهمند معمد گرجی با بهترین خوراک

۱. بهائیان معتقدند که انبیای الهی معجزه ندارند بلکه استقامت ایشان در ادعایشان به علاوه آوردن کتاب و گسترش نشود ایشان مجموعه دلالت بر نبوت آنان می کنند. آنان از تحقق این چهار رکن در کنار هم (ادعا، کتاب، استقامت و نفوذ) با عنوان «دلیل تقریر» یاد می کنند.

۲. به نظر شوقی افندی، منوچهرخان شخصی نامسلمان و ارمنی نسب بوده است و سابقه آشنایی هم با میرزا علی محمد باب نداشته است (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۱، ص ۱۱): اما اینکه چرا از باب پذیرایی کرد، وقایع آینده به این سؤال پاسخ خواهد داد.

۳. زرندی، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۱۹۰.

۴. زرندی، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۵. زرندی، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۲۰۰.

۶. فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۰۵ و فیضی، حضرت بهاء الله، ص ۱۰۳ (پاورقی).

و پوشاک و داشتن همسری پری‌وش و بازار گرم مریدپروری، چگونه در تنور هیجان‌های روحی این بزاززاده شیرازی می‌دمید و او را وامی‌داشت تا بر فراز گفتارهای پوشالی منوچهرخان گرجی به بلندپروازی‌های خود ادامه دهد. به‌ویژه که منوچهرخان از هیچ تلاشی برای تحریک باب کوتاهی نمی‌کرد؛ گاهی به او نوید می‌داد که چهل میلیون فرانک دارایی خود را به وی خواهد بخشید^۱ و زمانی می‌گفت که محمد شاه و دیگر شاهان جهان را فرمانبر او خواهد نمود و خواهر محمد شاه را نیز برایش تزویج خواهد کرد و...!!^۲

این رفتارهای گرجی برای هر خردمند هوشیاری این سؤال را ایجاد می‌کند که این گزافه‌گویی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها برای چه بود؟ آیا برای این نبود تا حس ریاست‌طلبی را در وجود باب برانگیزد و با هیاهویی تازه آرامش کشور را به هم ریزد و جنگ داخلی برپا کند، تا از این رهگذر، منافع بیگانگان و به‌ویژه همسایه شمالی - که ظاهراً منوچهرخان نیز دلبسته و وابسته آن آب و خاک بود - تأمین شود؟

چند ماهی نگذشت که اجل، گریبان منوچهرخان معتمدالدوله را گرفت و آن‌گاه راز سکونت باب در قصر خورشید برملا شد. حاکم جدید اصفهان موضوع را به تهران گزارش داد و دوباره فرمان آمد تا باب را روانه تهران کنند. در نزدیکی پایتخت، دستور دیگری آمد که وی را به جای تهران به آذربایجان برده، در قلعهٔ ماکو زندانی کنند. باب کمتر از یک سال در ماکو گرفتار زندان بود^۳؛ با این حال بابیان با دادن رشوه به دیدار او می‌شتافتند و از او دستور می‌گرفتند.

۱. شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۱، ص ۱۱۴. اصل کتاب قرن بدیع نوشته شوقی افندی پیشوای بهائیان و به زبان انگلیسی با نام God Passes By می‌باشد که توسط نصرالله مودت به فارسی ترجمه و در چهار جلد منتشر شده است.

۲. زرندی، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۳. باب از شعبان ۱۲۶۳ تا جمادی الاولی ۱۲۶۴ در ماکو بود.

۵. تحریک بابیان به جنگ و آشوب

باب در دوره زندگی خود ابلاغیه‌ها و مکتوبات فراوانی می‌نگاشت که هیجان بابیان را برمی‌انگیخت. وی در پیام‌هایی که به پیروان خود می‌فرستاد آن‌ها را به برهم زدن نظام کشور و آمادگی برای حکومت مهدوی فرامی‌خواند. او پیروان خود را به کشتن مخالفان و سوزاندن همه کتب به جز آنچه در تأیید اوست دعوت می‌کرد.

در باب قتل مخالفان در تفسیر سوره یوسف، سوره الجهاد الاول چنین آورده بود: «اقتلوا المشرکین و لاتذروا علی الارض بالحق علی الحق من الکافرین دیاراً حتی طهرت الارض و من علیها لبقیة الله المنتظر» (یعنی مشرکان را بکشید و بر روی زمین از کافران کسی را باقی نگذارید تا زمین و اهلش برای بقیة الله المنتظر پاکیزه گردد).

درباره از بین بردن تمام کتب مگر کتاب‌هایی که در تأیید او نوشته می‌شود نیز در کتاب بیان فارسی چنین دستوری صادر کرده بود: «امر شده بر محو کل کتب الا آنکه در اثبات امر الله و دین او نوشته شود».

توجه به این دست جملات تحریک کننده و خشونت‌گستر باب، بستر ایدئولوژیک جنگ‌ها و آشوب‌های بابیه را در ایران به خوبی روشن می‌کند. پیروان باب فقط به مخالفت با حکومت نمی‌پرداختند؛ بلکه به ترور علمایی که با آنان مقابله فرهنگی داشتند نیز اقدام می‌کردند. نمونه مشهور این امر، کشته شدن ملا محمدتقی قزوینی بود که به بابیان نسبت داده می‌شد. پیشتر خواندیم که این عالم بزرگوار به مناظره با شیخ احمد احسائی پرداخت و او را منحرف از دین معرفی کرد. وی از انحراف بابیان نیز آگاه بود و از آن‌ها انتقاد می‌کرد. مطابق برخی

۱. باب، بیان فارسی، چاپ ازلیان به خط نستعلیق، ص ۱۹۸ تا ۲۰۰؛ الباب السادس من الواحد السادس، فی حکم محو کل الکتب کلها الا ما أنشئت او تُنشیء فی ذلک الامر.

قرائن، دسته‌ای از شیخی‌های عراق که اینک بابی شده بودند از عراق بازگشتند و به رهبری برادرزاده بابی او که زنی به نام زرین‌تاج (و ملقب به طاهره قره‌العین) بود قصد جانش را کردند و ایشان را به هنگام عبادت در مسجد به شهادت رساندند. حکومت به ملاحظه افکار عمومی، قاتل را دستگیر و زرین‌تاج را در قزوین تحت نظر قرار داد. کلانتر تهران نیز میرزا حسین علی نوری^۱ را به اتهام همدستی در این امر بازداشت کرد. البته وی به زودی با وساطت میرزا آقاخان نوری آزاد شد.^۲ سپس میرزا حسین علی، زرین‌تاج را از قزوین فراری داد و به خانه خود در تهران آورد.

بابیان هراز چندی مشکلی برای دولت ایران فراهم می‌آوردند و سرانجام، دولت مرکزی، باب را در جمادی‌الاولی ۱۲۶۴ به «چهریق» در حوالی شهر «شاهپور» (سلماس فعلی) آذربایجان تبعید کرد تا بدین‌وسیله کمتر در دسترس مریدان باشد.

۶. زندانی شدن باب در آذربایجان و اعلام نسخ اسلام توسط برخی بابیان در بدشت

به هنگام اقامت باب در ماکو، گروهی از بابیان به رهبری میرزا حسین علی نوری (ملقب به بهاء‌الله) و دستیاری زرین‌تاج (ملقب به طاهره قره‌العین) و میرزا محمدعلی بارفروشی (ملقب به قدوس)^۳ در دشت «بدشت» (ار توابع شاهرود) گرد آمدند تا دو کار اساسی انجام دهند:

۱. میرزا حسین علی ملقب به بهاء‌الله بود. او بعدها ادعا کرد موعود آیین باب است و مدعی پیامبری شد. بهائیان او را ظهور خدا می‌دانند و معتقدند که آیین جدیدی بر زبان او تجلی یافته است.
۲. فیضی، حضرت بهاء‌الله، ص ۲۲ و ۲۳. میرزا آقاخان نوری از رجال سیاسی قاجار به‌شمار بود که متهم به ارتباط وطن‌فروشان با بیگانگان است و کشته شدن امیرکبیر به ترقی او به صدر اعظمی ایران شد. وی یک‌بار دیگر نیز موجبات آزادی بهاء‌الله را پس از دستگیری وی به اتهام مشارکت در ترور ناصرالدین شاه فراهم آورد. بنگرید به فاضل‌مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، ج ۵، ص ۴۸۹. نیز میرزا مصطفی کاتب، جواب لوح جناب عباس افندی، ص ۲۰.
۳. محمدعلی بارفروشی و قره‌العین هر دو از شاگردان سیدکاظم رشتی بودند و سپس به جریان باب پیوستند. نگاه کنید به هوشنگ گهرریز، حروف حی، ص ۱۱۸؛ سمندر، تاریخ سمندر، ص ۲۴۵.



اول: آنکه زمینه‌ای برای نجات باب از زندان محمدشاه قاجار فراهم کنند.

دوم: استقلال آئین باب را از اسلام اعلام کنند و میرزا علی محمد را هم‌زمان بر مسند قائمیت و نبوت بنشانند و بدین ترتیب بر لغو کلیه احکام اسلامی حکم دهند.^۱ این درحالی بود که میرزا علی محمد تا آن روز خود را تنها «باب» امام غایب، رکن رابع ایمان و واسطه فیض میان امام غائب و مردم می‌نامید.

در این اجتماع، که بیست و دو روز طول کشید، رفتارهای تکان‌دهنده‌ای از بابیان سرزد. قرة العین در یک حرکت نمایشی اعلام کرد که قیامت کبری برقرار شده است و به ناگاه حجاب از سر برداشت.^۲ برخی بابیان به شادمانی پرداختند و خود را رها از آیین اسلام خواندند.^۳ فاضل مازندرانی، نویسنده بهائی در کتاب تاریخ ظهورالحق در توصیف نتیجه این غوغا می‌نویسد: «و بالجمله، جانمارها که همیشه مبسوط بود، چنان برچیده شد که دیگر مبسوط نگردید و مهرها که برای نماز تا آن روز روی هم می‌گذاشتند، شکسته شد و اسمش را بت گذاشتند».^۴

آلبته تمام بابیان، رفتار این جمع را تأیید نکردند. برخی از سریدان باب در همان بدست، راه خود را از بابیان جدا کردند و به دامان اسلام بازگشتند. اینان شیخیان بودند که به امید زمینه‌سازی برای ظهور حضرت مهدی (عج) و معرفت یافتن به رکن رابع ایمان به دور باب جمع شده بودند و هنگامی که اوضاع را چنین دیدند، بر حيله‌گری بابیان واقف شدند و از اطراف باب کنار رفتند. حتی شخصیت بزرگی (از نظر بهائیان) چون ملا حسین بشرویه‌ای که از القابی چون «اول من آمن» و

۱. عبدالبهاء، تذکرةالوفاء، ص ۳۰۷.

۲. رزندی، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۲۹۶؛ شرقی افندی، قرن بدیع، ج ۱، ۱۷۳ تا ۱۷۶.

۳. شرقی افندی، قرن بدیع، ج ۱، ص ۱۷۵.

۴. فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، ج ۲، ص ۱۱۱.



«باب الباب» برخوردار است، با شنیدن خبر اجتماع بدشت گفت: «اگر من در بدشت بودم اصحاب آنجا را با شمشیر کیفر می‌نمودم»^۱.

شرح داستان بدشت را در کتاب «تذکره‌الوفاء» نوشته عباس افندی و جلد دوم «مکاتیب» عباس افندی و نیز «تاریخ ظهورالحق» و «تلخیص تاریخ نبیل» و دیگر تواریخ مهم بهائیان می‌توان یافت.^۲

۷. ادعای قائمیت و توبه از آن در تبریز

با منتشر شدن خبر مقامات جدید باب و تحرکات بابیان، ناصرالدین میرزای قاجار (ولیعهد) که در آذربایجان به سر می‌برد، از سوی پدرش محمدشاه مأموریت یافت تا میرزا علی‌محمد را از زندان چهریق به تبریز فراخواند، تا کاوش بیشتری در افکار او شود.

در اولین هفته ورود به تبریز، میرزا علی‌محمد باب خود را برای یکی از مریدانش به نام ملاعلی ترشیزی، «قائم موعود اسلام» معرفی کرد و هم‌زمان از مقاماتی که پیروان به او نسبت می‌دادند، با خبر شد و با حدّث بیش از پیش تجلی مهدی موعود در هیکل خویش را مدعی شد.^۳ این سبب شد تا مجلسی با حضور ولیعهد و چند تن از علما که بیشتر شیخی بودند، برپا شد و پس از گفتگویی اجمالی، اهل مجلس به صحت مشاعر باب شک کرده برای آزمودن وی، پاهایش را به چوب بستند.

میرزا علی‌محمد پس از خوردن یازده ضربه چوب^۴، زبان به پوزش و عذرخواهی گشود و لابه و انابه آغاز کرد تا وی را رها کنند. سپس

۱. فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، ج ۳، ص ۱۱۰.

۲. به نظر می‌رسد تواریخ بهائی با نوعی سانسور و جانبداری به نقل ماجراهای مزبور پرداخته‌اند. در برخی تواریخ مانند الکواکب الدریة نگاشته عبدالحسین آیتی، رفتارهای ناشایستی از میرزا حسین‌علی در این واقعه گزارش شده است.

۳. زرندی، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۳۱۷.

۴. زرندی، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۳۲۴.



دست خطی خطاب به ولیعهد نگاشت و در آن خود را از هرگونه داعیه‌ای بیزار و برکنار خواند و از گذشته خود توبه کرد. متن این توبه‌نامه که یکی از اسناد حکومتی دوران قاجار به‌شمار می‌رود، در کتاب «کشف الغطاء»^۱ از آثار بهائی به صورت کامل نقل شده است.^۲ در اینجا بخشی از این توبه نامه را از صفحات ۲۰۴ و ۲۰۵ آن کتاب شاهد می‌آوریم:

فداک روحی^۳... اُشهد الله و من عنده که این بنده ضعیف را مطلق علمی نیست ... و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده، از قلم جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفرو تائبم حضرت او را، و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد. اُستغفرالله ربی و أتوب الیه من أن يُنسب الیَّ أمرٌ و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده، دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجت الله عجل الله فرجه الشریف را محض ادعا مبطل است و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر...

اینجا بود که علمای تبریز به پریشان حالی او یقین کرده و او را از کیفر معاف داشتند. آنان در ورقه توبه‌نامه نوشتند: «سید علی محمد شیرازی! شما در بزم همایون... اقرار به مطالب چندی کردی که هر یک جداگانه باعث ارتداد شماست و موجب قتل... چیزی که موجب تأخیر قتل شما شده است، شبهه خبط دماغ [= دیوانگی] است...» و بدین سبب علما به قتل او فرمان ندادند.

۱. این کتاب را ابوالفضل گلپایگانی به دستور عباس افندی عبدالبهاء نگاشته و پس از فوت او میرزا مهدی گلپایگانی، با استفاده از دست نوشته‌های او، صفحات باقیمانده آن را تکمیل کرده است.

۲. علاوه بر نقل این متن در آثار بهائی، تصویر آن عیناً در منبع زیر منتشر شده است:

Materials for the Study of Babi Religion, Edward G. Browne, P. 256-259, Cambridge University Press, 1918.

۳. باب، توبه‌نامه خود را خطاب به ولیعهد نوشته است.



پس، میرزا علی محمد پیش از آنکه یک هفته تمام از دعوی مهدویتش بگذرد با یک تنبیه ساده، از میدان به در رفت و دست از همه مقامات دروغین خود شست.

۸. آغاز جنگ‌های داخلی بابیان پس از درگذشت محمد شاه

بعد از آنکه باب در تبریز توبه نامه‌اش را نوشت، به چهریق بازگردانده شد. در همین ایام، محمد شاه از دنیا رفت (شوال ۱۲۶۴) و کشور به نابسامانی و آشوب و ناامنی گرایید. بابیه این فرصت را غنیمت شمرده، سربه شورش برداشته و سه جنگ خونین داخلی در سه منطقه ایران به راه انداختند.

نخستین نبرد در محوطه مزار شیخ طبرسی نزدیکی قائم شهر کنونی (که سابقاً شاهی نامیده می‌شد) به رهبری «ملا حسین بشرویه‌ای» و «ملا محمد علی بارفروشی» آغاز شد. بهائیان آن محوطه را قلعه طبرسی می‌خوانند. غائله قلعه طبرسی در رجب ۱۲۶۵ با شکست و هزیمت سنگین بابیان و قتل «باب‌الباب»^۱ و ملا محمد علی بارفروشی به دست نیروهای ناصرالدین شاه قاجار پایان یافت.

دومین جنگ را «یحیی دارابی» در نیریز فارس برپا نمود و با شکست و مرگ او در شعبان ۱۲۶۶ به این خونریزی پایان داده شد.^۲

سومین نبرد در زنجان به سرداری «ملا محمد علی زنجان» ملقب به «حجت زنجان» در گرفت و در ربیع الاول ۱۲۶۷ با قتل او فرجام یافت.^۳

۱. لقبی که به ملا حسین بشرویه‌ای - اولین کسی که به باب ایمان آورد - داده‌اند.

۲. این جنگ مصادف بود با اوان اعدام باب.

۳. اشراق خاوری، تقویم تاریخ امر، حوادث تاریخی بهائیت سال به سال در این کتاب آمده است.



این سه جنگ برای هر دو حریف (بابیان و حکومت) آسیب جانی و زیان مالی فراوان به بار آورد و انگیزه حکومت برای قلع و قمع بابیان گردید. امیرکبیر صدراعظم ایران در آن دوران اعلام کرد که در اثر کارهای بابیان که به میدان داری میرزا حسین علی نوری (بهاءالله) انجام می شد، ۵ کرور تومان به خزانة مملکت خسارت وارد آمده است.^۱ این درحالی است که جمع غرامتی که دولت ایران براساس عهدنامه ننگین ترکمان چای به عنوان غرامت به دولت روس پرداخته بود، ۱۰ کرور تومان بود.

بهائیان، جان فشانی رزم آوران بابی را در نبردهایشان، برهان درستی قائمیت باب می شمارند و مدعی اند که چون این جنگجویان تا سرحد جان در راه دفاع از قائمیت باب مبارزه کرده اند، پس باب، دارای ادعایی صحیح بوده که اینان را به چنان واکنشی واداشته است؛ درحالی که این سخن، گزافی بیش نیست؛ زیرا اگر فداکاری بابیان دلیل بر حقانیت باب باشد، جان فشانی مسلمانان در مقابل آنان نیز شاهد نادرستی باب و بابیان خواهد بود. اصولاً جانبازی پیروان یک آیین یا یک ملت نمی تواند ملاک حقانیت آنها باشد.

به علاوه بابیان در این موضوع که باب برای چه قیام کرده و ادعایش چه بود، اشتراک عقیده نداشتند. برخی او را مقدمه ظهور حضرت مهدی می دانستند و برخی دیگر او را نه مقدمه، بلکه خود حضرت مهدی می دانستند که برای احیای شریعت محمدی قیام کرده است. پس از انتشار محتوای کتاب بیان، می توان احتمال داد که محدود گروهی از محتوای آن باخبر شده باشند و باز از او و تعالیمش دست نهشته باشند. در این صورت شاهد گروه سومی هستیم که باب را نه مهدی احیاگر اسلام، بلکه نبی جدید و ناسخ شریعت قرآن

۱. شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۱، ص ۳۱۵. هر کرور تومان معادل ۵۰۰۰۰۰ تومان است.



می‌خواندند. بهائیان چنین وانمود می‌کنند که همه جنگاوران درباره محتوای ادعای باب اتفاق نظر داشتند و از این رو ادعای او که قرین با جان‌فشانی اینان بوده راست بوده است، اما تاریخ بر خلاف گفته بهائیان گواهی می‌دهد.

در ابتدای امر، هنگامی که باب همگان را به نبرد با دولتیان می‌خواند و احساسات پیروان را برمی‌انگیخت مدعی بود که مأمور ابلاغ پیام پسر امام عسکری علیه السلام به مردم است. شوقی افندی در صفحه ۱۴۷ جلد یکم قرن بدیع اقرار دارد که فرازهای پرشور و هیجان‌انگیز تفسیر سورة یوسف، انگیزه پیدایش نبردهای سه‌گانه بایان بود. پیشتر گفتیم که باب در این کتاب، از «باییت» خودش و «قائمیت» حضرت حجت بن الحسن علیه السلام سخن می‌راند. می‌توان به خوبی درک کرد که شماری از بایان از عبارات تفسیر سورة یوسف داعیه مهدویت و قائمیت استشمام نکنند و او را تنها نماینده امام قائم بدانند. شاهد این سخن آنکه شماری از مهم‌ترین بایان با شنیدن جملاتی از باب که به قائمیت و مهدویت خود تصریح داشت یا به دلایل دیگر، از پیروی او دست شستند و از مجاهدت در تبلیغ او پا پس کشیدند؛ مانند:

- ملا عبدالخالق یزدی.^۱
 - ملا محمد علی برقانی (برادر شهید ثالث و عموی قرّة العین).
 - ملا جواد ولیانی (پسر خاله قرّة العین).
 - و ملا محمد تقی هراتی.^۲
- ملا عبدالخالق که به گفته بهاء الله نزد بابیه مقام بسیار رفیع و ارجمند داشت و باب او را شاهد حقایق خود می‌دانست، پسرش شیخ علی

۱. اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۷، ص ۲۴۵.

۲. زرندی، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۱۹۸.

و نماز جمعه نزد اهل سنت همیشه واجب و نزد شیعه سنت است الا بعد از ظهور قائم و چون اصحاب نقطه اولی معتقد به مهدویت آن حضرت بودند، لهذا نماز جمعه را به رسم وجوب می خواندند.^۱ پس به عکس بهاء الله و اطرافیانش در دشت بدشت، جنگجویان زنجان جانمازها را جمع نکرده بودند و برای نسخ اسلام و جمع شدن جانمازها و شکستن مهرها نبود که جان فشانی می کردند. آیتی سپس تصریح می کند که تغییر حکم نماز جماعت تنها پس از صدور و انتشار کتاب بیان صورت بست. از اینجا می فهمیم که در کوران جنگ های بابیان، حتی اگر کتاب بیان نوشته شده بود، مفاد آن در میان بسیاری از بابیان منتشر نشده بود و آن ها از ادعای نبوت باب بی خبر بودند، خصوص آنکه نگارش کتاب بیان تا زمان اعدام باب نیز تمام نشده بود و منتشر شدن آن طبیعی بوده است.

شاهد دیگر آنکه: جان فشنان بابی، گاه با حالت اعتراض، به مهاجمان می گفتند که مگر ما حلال خدا را حرام و یا حرام او را حلال دانسته ایم که با ما می جنگید و ما را مهدور الدم می دانید؟^۲ معادل منطقی این تعبیر آن است که اگر کسی قائل به نسخ شریعت شود و در مرزهای حلال و حرام تغییری دهد، خونس حلال می شود. از این رو یقیناً می توان گفت که آنان هرگز خود را پیرو آیین بیان نمی خواندند بلکه مسلمان دانسته، خون خود را برای اقامه حلال و حرام اسلام نثار می کردند و نه به هدف نسخ آن و اگر جان فشانی آن ها گواه حقیقتی باشد، گواه آن است که نباید اسلام نسخ شود.

۱. آیتی، الکواکب الدریه، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲. فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۳۱ به نقل از ملاحسین و آیتی، الکواکب الدریه، ج

۱، ص ۲۰۴ به نقل از سید یحیی دارابی.



۹. تدوین آیین بیان

میرزا علی محمد با نگارش کتاب بیان عربی، با ارائه تفسیری عرفانی و شیخی از دین، راه را برای ادعاهای جدید خود باز کرد و سرانجام در اواخر عمر خود به نگارش کتاب بیان فارسی آغاز کرد تا رسماً با وضع احکام جدید، نسخ آیین کهن اسلام را اعلام کرده، آیینی مطابق با نیازهای انسان در عصر روشنفکری و پیشرفت علمی به ارمغان آورد.

درباره آیین بیان سه نکته مهم قابل تذکر است:

نخست آنکه: هنوز میرزا علی محمد باب نگارش بیان فارسی و عربی را به پایان نرسانده بود که اعدام شد. شگفت است که خدایی که پیامبران را به رسالت می‌فرستد و آن‌ها را تا تکمیل مأموریت خود حمایت می‌کند، این بار درباره باب شیرازی او را حتی در مقام ابلاغ کلمه حمایت نکرد.

دوم آنکه: بهائیان هرچند در مقام تبلیغ مسلمانان به بهائیت، از میرزا علی محمد باب و تحولی که او ایجاد کرد، با آب و لعاب فراوان یاد می‌کنند و او را به عرش می‌برند و از او با القابی هم چون نقطه اولی و رب اعلی یاد می‌کنند؛ در مقام معارضه با رقبای خویش یعنی ازلیان که پیروان دو آتش باب و صبح ازل و منتقدان سرسخت بهاء الله هستند، سیاست دیگری در پیش می‌گیرند و با افشای خشونت‌های آیین باب و بابیان، سعی در نمایاندن نقاط ضعف باب و انحطاط آیین او می‌کنند. بهترین شاهد این سیاست دوگانه، کتاب کشف‌الغطاء میرزا ابوالفضل گلپایگانی است که آن را به سفارش عبدالبهاء و برای معارضه با بابی‌های ازلی و طرفداران آن‌ها نگاشت.



بهایان در این رویکرد، متن توبه نامه باب و اظهار ذلت او را در محضر ولیعهد قاجار منتشر کرده، او را متهم به سست‌عنصری می‌کنند و مدعی می‌شوند که در عوض، بهاء‌الله هرگز توبه نامه ننوشت.^۱ همچنین آیین باب را آیین کتاب‌سوزی و وحشی‌گری برشمرده و در عوض، آیین خود را شیوه محبت و دانش‌پروری می‌خوانند.^۲

با همین سیاست است که عبدالبهاء به روزگار ظهور باب کنایه می‌زند و می‌نویسد: «در یوم ظهور حضرت اعلی، منطوق بیان ضربِ اعناق و حرق کتب و اوراق، و هدم بقاع و قتل عام الا من آمن و صدق بود».^۳

سوم آنکه: بهائیان بر ضرورت نسخ اسلام توسط باب، به جهت کهنگی اسلام تأکید می‌کنند؛ اما احکام باب چندان که توسط بهائیان نزد مسلمانان تبلیغ می‌شود، نمودار تازگی و عقلانیت نبود تا آیینش ناسخ اسلام شمرده شود و احکام مزبور بعضاً به فکاهی نزدیک‌ترند تا یک دین آبرومند. در اینجا نمونه‌ای چند از شریعت تکان‌دهنده باب شیرازی ذکر می‌کنیم و قضاوت درباره آن را به خواننده فہیم وامی‌گذاریم.

۱. به عنوان نمونه، گلیایگانی در صفحه ۲۰۴ کشف الغطاء می‌نویسد: «چون در این عریضه انابه و استغفار کردن باب و التزام یا به مهر سپردن آن حضرت مذکور است، مناسب چنین به نظر می‌آید که صورت همان دست خط مبارك را نیز محض تکمیل فایده در این مقام مندرج سازیم و موازنه آن را با الواحی که از قلم جمال قدم [= بهاء‌الله] در سجن اعظم به جهت ملوک و سلاطین عالم نازل گردیده به دقت نظر اولی البصائر و اگذاریم.»

۲. به عنوان نمونه، گلیایگانی در صفحه ۱۴۲ و ۱۴۳ کشف الغطاء از مؤلفان ازلی هشت بهشت که به هدف دفاع از ازلی‌ها در برابر بهائی‌ها، می‌خواهند به دروغ، آسان‌گیری‌های آیین بهاء را به آیین باب نسبت دهند، فهرستی از ابواب خشونت‌گرایانه "کتاب بیان" را ارائه می‌دهد و در صفحه ۱۴۴ می‌نویسد: «عبارات بیان را که صراحة به قتل نفوس و اخذ ما یملک غیر متدینین به آن در صورت اقتدار حکم می‌نماید و اهل بیان را از مزاجت با غیر خودشان بلکه از مجالست و معاشرت نیز ممنوع می‌دارد و سکونت غیر را در قطعات خمس که عبارت از فارس و عراق و خراسان و مازندران و آذربایجان است تجویز نمی‌فرماید و ملوک بیان را به اخراج غیر مؤمنین از ممالک خودشان مأمور می‌سازد؛ این محرفین کتاب الله و مخربین شریعت الله برعکس تعبیر نموده و به جای آن تساوی حقوق و حریت و حب اهل عالم و وحدت قبائل و امم و منع از اعتراض و عدم اجبار و اکراه در دین را که از خصائص امراء اعظم جمال قدم [یعنی آیین بهاء‌الله] است به بیان [یعنی آیین باب] منسوب می‌دارند».

۳. عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۶.

۱- بیان عربی صفحه ۴۲: «أَنْتُمْ الدَّوَاءُ ثُمَّ الْمُسْكِرَاتِ وَنَوْعُهَا لَا تَمْلِكُونَ وَلَا تَبِيعُونَ وَلَا تَشْتَرُونَ وَلَا تَسْتَعْمِلُونَ».

شما داروها و مسکرات و انواع آن‌ها را نه بخرید و نه بفروشید و نه مالک شوید و نه به کار برید.

۲- بیان فارسی صفحه ۱۹۸: «فِي حُكْمِ مَحْوِ كُلِّ الْكُتُبِ كُلُّهَا إِلَّا مَا أَنْشَأَتْ أَوْ تُنْشِئُ فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ».

فصلی در حکم نابودی جمیع کتب تماماً مگر آنچه درباره این دین نوشته شده یا خواهد شد.

۳- بیان عربی صفحه ۴۲ و ۴۳: «أَنْتُمْ إِذَا اسْتَطَعْتُمْ كُلَّ آثَارِ النُّقْطَةِ تَمْلِكُونَ وَ لَوْ كَانَ چایاً فَإِنَّ الرِّزْقَ يَنْزِلُ عَلَى مَنْ يَمْلِكُهُ مِثْلُ الْغَيْثِ قُلْ أَنْ خَيْرُ الْعِبَادِ خَيْرُ التَّجَارَةِ هَذَا»^۱.

شما اگر بتوانید باید تمام آثار و نوشته‌های باب را مالک شوید ولو اینکه چایی باشد. پس همانا روزی و رزق بر مالک آن‌ها مانند باران فرو می بارد. بگوای بندگان من بهترین تجارت این است.

۴- بیان فارسی صفحه ۱۳۰: «لَا يَجُوزُ التَّدْرِيسُ فِي كُتُبٍ غَيْرِ الْبَيَانِ إِلَّا إِذَا أُنْشِئَ فِيهِ مِمَّا يَتَعَلَّقُ بِعِلْمِ الْكَلَامِ وَأَنَّ مَا أُخْتَرَعُ مِنَ الْمَنْطِقِ وَالْأُصُولِ وَغَيْرِهِمَا لَمْ يُؤْذَنْ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ».

تدریس کتابی غیر از کتاب بیان جایز نیست مگر هنگامی که در آن‌ها از آنچه به علم کلام (علم دفاع از دین) مربوط است نوشته شده باشد و همانا آنچه از منطق و اصول و علوم دیگر اختراع شده برای اهل ایمان جایز نیست و در تدریس آن‌ها مأذون نیستند.

۱. لفظ "چایا" در متن بیان عربی، قابل توجه ادبای زبان عربی است.

۵- بیان عربی صفحه ۵۵: «نَهَى عَنْكُمْ فِي الْبَيَانِ أَنْ لَا تَمْلِكُنَّ فَوْقَ عَدَدِ الْوَاحِدِ مِنْ كِتَابٍ وَإِنْ تَمَلَّكْتُمْ فَلْيَلْزِمَنَّكُمْ تِسْعَةُ عَشَرَ مِثْقَالاً مِنْ ذَهَبٍ، حَدّاً فِي كِتَابِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ».

در کتاب بیان شما نهی شده‌اید از اینکه بیش از عدد واحد (۱۹) کتاب داشته باشید و اگر مالک شوید پس بر شما لازم است که نوزده مثقال طلا بپردازید که این حدی است در کتاب خدا شاید پرهیزگار شوید.

۶- لوح هیکل‌الدین صفحه ۳۶: «كُتِبَ عَلَى الْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ إِزْدَوَاجَ ذُرِّيَّاتِهِنَّ إِنْ يَقْدِرْنَ بَعْدَ إِحْدَى عَشَرَ سَنَةً».

بر پدران و مادران در صورت توانایی واجب است به خانه بخت فرستادن فرزندان‌شان پس از یازده سالگی.

۷- بیان عربی صفحه ۴۹: «لَا تَرْكَبَنَّ الْبَقْرَ وَلَا تَحْمِلُنَّ عَلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ... وَلَا تَشْرَبَنَّ لَبَنَ الْحَمِيرِ... وَلَا تَرْكَبَنَّ الْحَيَوَانَ إِلَّا وَأَنْتُمْ بِاللُّجَامِ وَالرِّكَابِ لَتَرْكَبُونَ... وَلَا تَضْرِبَنَّ الْبَيْضَةَ عَلَى شَيْءٍ يُضَيِّعُ مَا فِيهِ قَبْلَ أَنْ يُطْبَخَ؛ هَذَا مَا قَدْ جَعَلَ اللَّهُ رِزْقَ نَقْطَةِ الْاَوَّلَى فِي أَيَّامِ الْقِيَامَةِ مِنْ عِنْدِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ».

سوار گاو نشوید و بر آن چیزی بار نکنید... شیر خر ننوشید... و سوار هیچ حیوانی بدون رکاب و دهنه نشوید... تخم مرغ را به چیزی نزنید پیش از آنکه پخته شود که آنچه در آن است خراب می‌شود. این چیزی است که خداوند، روزی و رزق نقطه اولی در ایام قیامت (یعنی ایام ظهورش) قرار داده شاید که شما شکرش را بگذارید.

۹- بیان عربی صفحه ۱۸: «فَلَتَأْخُذَنَّ مَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِي الْبَيَانِ مَا يُنْسَبُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ إِنْ آمَنُوا لَتَرْدُونَ إِلَّا فِي الْأَرْضِ الَّتِي أَنْتُمْ عَلَيْهَا لَا تَقْدُرُونَ».



پس بایستی از کسانی که بایی نشده‌اند آنچه به ایشان منسوب است بگیرید، سپس اگر ایمان آوردند برگردانید، مگر در جاهایی که شما قدرت این کار را ندارید.

۱۰. محاکمه نهایی و اعدام

باب در زندان‌های ماکو و چهریق، دور از مریدان به سر می‌برد و بسا بی‌خبر از اقدامات و شکست‌های آنان به ادعاهای بلندپروازانه خود می‌افزود. چنانچه گذشت، او در اواخر سال ۱۲۶۴ در زندان ماکو اقدام به نگارش کتاب «بیان» در دو بخش عربی و فارسی کرد و به‌خصوص در بیان فارسی ادعای مهدویت خود را برملا ساخت و خود را «موعود اسلام» خواند و نیز در همین کتاب مدعی شد که مأمور نسخ احکام قرآن است و بدین ترتیب خود را به رتبه پیغمبری نیز ارتقا بخشید. سرانجام در سال آخر عمر، با نگارش لوح «هیکل الدین»^۱، پرده از ادعای الوهیت خویش برداشت و خود را «ذات الله» و «کینونیت خدا»^۲ خواند. البته بسیاری از مریدان وی به سبب تماس نداشتن با او، تا زمان مرگ باب یا حتی سالیانی پس از آن، از چنین ادعاهایی آگاهی نداشتند و بعدها با پخش شدن کتب باب این دسته از دعاوی او برملا گردید.

در اوج جنگ‌های داخلی، حکومت وقت به صدارت امیرکبیر، چاره را در نابودی باب دید و با اینکه علما وی را پریشان‌عقل دانسته و قتلش را جایز نمی‌دانستند، حکومت از برخی علمای شیخی فتوا گرفت و او را در تبریز تیرباران کرد.^۳ (۲۸ شعبان ۱۲۶۶) جالب اینکه در مراسم

۱. این لوح به ضمیمه بیان عربی چاپ شده‌است.

۲. پیش از این اشاره شد که باب نام خود یعنی «علی محمد» را به صورت رمزی به شکل «علی قبل نبیل» ذکر می‌کرد. عین تعبیر باب درباره الوهیت خویش چنین است: «شهد الله انه لا اله الا هو الملك ذو الملائکین و ان علی قبل نبیل ذات الله و کینونیتته». باب، لوح هیکل الدین، ص ۵.

۳. شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۱، ص ۲۴۷ و ۲۴۸ و آیتی، الکواکب الدریه، ج ۱، ص ۲۳۳ و ۲۴۱.



تیرباران باب، کنسول روس حاضر شد و گریه کرد^۱ و فردای آن روز با نقاشی چیره‌دست بر سر نعلش او آمد و از آن تصویر تهیه کرد.^۲

۱۱. ظهور "موعود بیان"؛ پس‌لرزه ادعاهای باب

یکی از تعالیم جنجال‌برانگیز باب در کتاب بیان، وعده به ظهور کسی بود که وی او را "من یظهره الله" و "موعود بیان" می‌نامید. وی با آب و تاب فراوان از این شخص یاد می‌کرد و به بایبان درباره عظمت مقام او هشدار می‌داد. به گفته باب، این شخص می‌باید ۱۵۱۱ تا ۲۰۰۱ سال بعد ظاهر شود، اما پس از کشته شدن باب برخی اطرافیان وی طمع کردند که خود را همان موعود بیان جلوه دهند و وانمود کنند که این وعده خیلی زودتر از آنچه قرار بوده، در مورد آن‌ها به وقوع پیوسته است!^۳ یکی از این افراد که در نسبت دادن عنوان "من یظهره اللهی" به خود بسیار شتاب داشت، میرزا حسین علی نوری معروف به بهاء‌الله بود که هنوز مرکب نوشته‌های باب خشک نشده و کتاب بیان تکمیل نگشته، آیین بیان را نسخ کرد و دیانت بهائی را پی افکند.

۱۲. آثار باب

میرزا علی محمد زیاد نویسی را معجزه و برهان حقانیت خود می‌دانست. ویژگی مشترک آثار عربی باب آن است که ادبیات این کتاب‌ها سرشار از اغلاط ادبی و از این حیث بسیار مشمئزکننده است.

معروف‌ترین آثار باب عبارتند از:

۱. آیتی، الکواکب الدریه ج ۱، ص ۲۴۸.
۲. شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۱، ص ۲۵۷؛ نیز فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۲، ص ۵۰۰ و ۵۰۱؛ نیز آیتی، الکواکب الدریه، ج ۱، ص ۲۴۸.
۳. شوقی در قرن بدیع تصریح کرده که بیست و پنج نفر از بایبان در عرض دو سال ادعای من یظهره اللهی کردند. (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۰۸).

قیوم الاسماء (تفسیر سورة یوسف):

قیوم الاسماء از مهم‌ترین کتاب‌های باب است. وی در این کتاب بر آن بوده که در تفسیر هر آیه از سورة یوسف یک سوره نازل کند. او در شب ادعای بابیت خود، سورة الملک یعنی نخستین سورة آن را برای ملا حسین بشرویه‌ای قرائت کرده است. این کتاب مشتمل بر دعوی بابیت او از جانب حضرت حجة بن الحسن، تشجیع و تحریک پیروانش برای قیام علیه حکومت قاجار، به منظور آماده ساختن جامعه برای قیام حضرت مهدی و نیز هشدارهای فراوان به پادشاهان است. بهاء الله در کتاب ایقان در تجلیل از این کتاب می‌نویسد: «اول یکی از کتب خود که آن را قیوم اسماء نامیده و اول و اعظم و اکبر جمیع کتب است...»^۱.

تفسیر سوره کوثر:

از موضوعات اصلی کتاب، ابراز ارادت به حضرت حجة بن الحسن و نواب اربعة ایشان است. ملا یحیی دارابی و یارانش تحت تأثیر این کتاب به باب گرویدند و جنگ نیریز فارس را برای زمینه‌سازی ظهور امام دوازدهم به پا کردند.^۲ باب در این کتاب، آیات و روایات متعدد را درباره امام زمان، نسب آن حضرت، غیبت صغری و کبری، توقیعات حضرت در دوره غیبت صغری و ارزش ایمان در غیبت کبری، می‌آورد و به عمر طولانی حضرت مهدی نیز اشاره می‌کند.

نام این کتاب در منابع بهائی به عنوان یکی از آثار باب آمده و ازلیان نیز آن را به صورت افست منتشر کرده‌اند.

۱. بهاء الله، ایقان، ص ۱۸۰.

۲. عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۵.

صحیفه عدلیه:

کتابی است مختصر. اما در عین حال از آثار مهم باب است که در آن به شرح عقاید خویش پرداخته است. وی در این کتاب مانند عموم شیخیه صریحاً به امامت ائمه اثنی عشر، به ویژه فرزند امام حسن عسکری علیه السلام به عنوان امام دوازدهم اقرار دارد. کل این کتاب را ازلی ها چاپ کرده اند و در کتب بهائی نیز در موارد متعدد به بخش هایی از آن استناد شده است.

دلائل سبعة:

کتابی است که باب در دوران اسارتش در زندان ماکو، در اثبات ادعای قائمیت خویش به رشته تحریر درآورده است. شوقی افندی درباره این کتاب می نویسد: «از آثار قیمه منزه در قلعه ماکو، کتاب دلائل سبعة است که از مهم ترین آثار استدلالی حضرت باب شمرده شده و دارای بیانی فصیح و تبیانی بلیغ و مضامینی بدیع و براهینی متقن و متین است.»^۱

دلائل سبعة در دو بخش است: بخش اول که عربی است ۱۴ صفحه بیشتر ندارد و حاوی ۷ دلیل در اثبات خویش است. بخش دوم کتاب که با تفصیل بیشتری مطرح شده ۷۲ صفحه است و غیر از بیان ۷ دلیل مزبور، با تأویل های ناروا از آیات و روایات برای خود دستاویز جسته است. کتاب را، چنان که از مقدمه اش بر می آید، ازلیان منتشر کرده اند.

بیان عربی:

کتاب احکام بابیان است که در ۱۲۶۴ هـ. ق نوشته شده و قرار بوده که ۱۹ واحد و هر واحد آن ۱۹ باب باشد، اما تا واحد ۱۱ بیشتر نوشته نشده

۱. درباره ازلی ها و اشتراکات و افتراقاتشان با بهائیان در صفحات بعد توضیح خواهیم داد.

۲. شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۱، ص ۱۵۶.

است. نویسنده ضمن بیان احکام به بیان نگاه عرفانی و تأویل‌گرایانه خود در حوزه عقاید نیز پرداخته است.

بیان فارسی:

این کتاب پس از شروع به نگارش بیان عربی و در شرح آن نوشته شده است اما ناقص است، زیرا تا باب ۱۰ از واحد ۹ را بیشتر ندارد. در حالی که قرار بوده ۱۹ واحد و هر واحد ۱۹ باب باشد. این کتاب نزد بهائیان اهمیت زیاد دارد. شوقی افندی درباره اهمیت این کتاب می‌گوید: «این مصحف آسمانی را باید فی‌الحقیقه گنجینه‌ای از وعود و بشارات و شرح اوصاف و نعوت حضرت موعود دانست ... این کتاب مبارک حدود و فرائض مسطوره در قرآن کریم از قبیل صوم و صلوة و نکاح و طلاق و ارث و غیره را نسخ و در عین حال رسالت حضرت سید المرسلین را تثبیت و مقام آن حضرت را تکریم و تعظیم می‌نماید، همان نحو که پیغمبر اکرم احکام انجیل را نسخ و مبدأ غیبیه و حقیقت الهیه مندمج در شریعت مسیحیه را تصدیق و تأیید فرمود. به علاوه در این کتاب مقدس بسیاری از آیات و کلمات مذکوره در صحف قبلیه مانند جنّت و نار و موت و قیامت و حشر و نشر و رجعت و میزان و ساعت و جزا و امثال ذلک به نهایت قدرت و بلاغت، تبیین و معانی حقیقیّه آنها تشریح گردیده است».^۱ در واقع باید گفت که این کتاب معانی مزبور را تحریف کرده است.

ازلیه، تداوم بابیه (پس از اعدام باب) به رهبری میرزا یحیی نوری معروف به صبح ازل (۱۲۴۷-۱۳۳۰ هـ - ق)

پس از آنکه میرزا علی محمد شیرازی در سال ۱۲۶۰ در شیراز ادعای بابیت کرد. اقدامات او مورد توجه دولت تزاری روسیه قرار گرفت و در

۱. منظور، وعده‌هاست.

۲. شوخی افندی، قرن بدیع، ج ۱، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.



اصفهان از حمایت‌های حاکم آنجا که از طرفداران همسایه شمالی بود، استفاده برد. پس از جمع شدن عده‌ای به دور او، وی آنان را علیه حکومت تحریک کرد و پیروانش چند جنگ داخلی راه انداختند. او در اواخر عمر کوتاهش، ادعای مهدویت کرد و به علاوه با نوشتن کتاب بیان، خود را آورنده دین جدید دانست. نخستین پیروان باب عمدتاً افرادی شیخی مسلک بودند. برخی از آن‌ها هرگز گمان نداشتند که وی مدعی مقامی غیر "باب امام زمان" باشد و در این راه بود که جان خود را فدا کردند. برخی دیگر باب را نه تنها قائم موعود؛ بلکه ناسخ اسلام دانسته و در پرتو این ادعا، آیین اسلام را کنار گذاشتند.

علمای آن زمان، چه در شیراز و چه تبریز با او مناظره کردند و وی در هر دو مجلس از ادعاهای خود تبری جست. دیری نگذشت که حکومت ایران که او را منشأ همه جنگ‌ها می‌دانست، حکم اعدام او را صادر کرد و در ۱۲۶۶ در تبریز اعدام شد.

میرزا علی محمد، پیش از مرگ، میرزا یحیی نوری (برادر بهاء الله) را به عنوان حافظ دین خود برگزید. دست خط باب، خطاب به او چنین است: «هذا کتاب من علی قبل نبیل... الی من یعدل اسمُه اسم الوحید»... یا اسم الوحید فاحفظ ما نزل فی البیان و أمر به فانک لصراط حق عظیم.^۱ پس چون باب درگذشت، بابیان به پیشوایی میرزا یحیی گردن نهادند. میرزا یحیی، ملقب به صبح ازل بود و از این رو در ادوار بعد، هنگامی که میان صبح ازل و برادرش بهاء الله اختلاف افتاد و در میان بابیان دودستگی پدید آمد، طرفداران صبح ازل با نام ازلی نیز شناخته شدند.

۱. نبیل با محمد در عدد مساوی است و وحید هم با یحیی.

۲. باب و صبح ازل، مجموعه‌ای از آثار نقطه اولی و صبح ازل، ص ۳۸؛ عزیه خانم، تنبیه النائمین، ص ۲۰۳.

بنا به نقل بهائیان، میرزا یحیی نوری، (یا همان صبح ازل) جوانی بزدل و ناپخته و تنبل بود. از این رو، برادرش میرزا حسین علی را به معاونت خود تعیین کرد و تدبیر امور را بر عهده او گذاشت و خود برای آنکه گرفتار دولتیان نشود، به گردش و سفر پرداخت. روشن است که ازلیان ترسیم مورخان بهائی از صبح ازل را قبول ندارند و روایتی دیگر در این زمینه دارند. آنچه مسلم است آنکه به تصریح بهائیان، بهاءالله تا مدت زیادی خود را از تابعین برادرش صبح ازل معرفی می کرده^۱ و به اعتبار نام و عنوان او، عده‌ای از بابیان را به گرد خویش می خوانده است. بدین ترتیب میرزا حسین علی عملاً مرجع مستقیم جمعی از بابیان شد و به قول محمدعلی فیضی، نویسنده بهائی: «منزل آن حضرت در طهران، محل رفت و آمد بزرگان و مشاهیر اصحاب شد... و در اکثر موارد از آن حضرت اخذ دستور می نمودند».^۲

چندی نگذشت که گروهی از بابیان که می خواستند انتقام اعدام باب را از شاه و دولتش بستانند، به رهبری ملاعلی ترشیزی^۳ به قصد ترور ناصرالدین شاه قاجار به وی حمله ور شدند، ولی او از این ترور جان سالم به در برد و فرمان داد بابیانی را که در ماجرای ترور او دست داشتند، دستگیر و بسیاری از آن‌ها را اعدام کنند.^۴

در این میان، میرزا حسین علی نوری (بهاءالله) که از متهمان بود، به سفارت روسیه پناهنده شد و سفیر روس حاضر به تحویل دادن او نشد مگر آنکه دولت ایران تعهد کند او را اعدام نکند. در این ماجرا تمام

۱. برای مطالعه بیشتر بنگرید به تنبیه النائمین، نگاشته عزیه خانم، تحقیق سید مقداد نبوی، پیوست دوم با عنوان "نوشته‌هایی از میرزا حسین علی بهاءالله در اطاعت از میرزا یحیی صبح ازل (به روایت بهائیان)".

۲. فیضی، حضرت بهاءالله، ص ۴۰.

۳. ملاعلی ترشیزی، همان مریدی بود که نخستین بار، ادعای قائمیت باب در حضور او مطرح شد. زرنندی، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۳۱۷.

۴. عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۳۰ به بعد؛ اعتضاد السلطنه، فتنه باب، ص ۸۱ به بعد.



بابیانی که در ترور شاه دست داشتند، اعدام شدند و این فقط میرزا حسین علی بود که با حمایت جدی و سؤال برانگیز دولت روس، از مرگ حتمی نجات یافت. در عوض، دولت ایران، او و برخی نزدیکانش را به خاک عراق - که تحت حکومت عثمانی ها بود - تبعید ابد کرد.^۱ صبح ازل نیز با لباس مبدل و نام مستعار در جمادی الاولی ۱۲۶۹، در بغداد، بدان ها پیوست.^۲

در بغداد، میرزا حسین علی شیوه پستین را ادامه داد و رهبری بابیه را به دست داشت؛ از طرفی چون در این زمان میان اصحاب باب، زمزمه دعاوی مختلف پیدا شده بود؛ هرکس سعی می کرد دیگری را از صحنه خارج سازد و جای خود را محکم کند. میرزا حسین علی هم از کسانی بود که سخت به کوبیدن رقبا پرداخته و به صورت پنهان جنگ قدرت را حتی با برادرش صبح ازل شروع کرده بود.

بابیان در این دوران، آشوب و آدم کشی را در عراق رونق دادند و این رفتار سبب شد تا فساد و هرج و مرج در میان آن ها بالا بگیرد. آنان شب ها به دزدیدن لباس و اموال زواری اماکن مقدسه می پرداختند^۳ و نیز در دهه نخست محرم به بهانه سالروز ولادت باب، در کربلا جشن و شادمانی به راه می انداختند.^۴ خود میرزا حسین علی چنین می گوید: «جمیع ملوک، الیوم این طایفه [= ازلیان] را اهل فساد می دانند... در اموال ناس من غیر اذن تصرف می نمودند و نهیب و غارت و سفک دماء را از اعمال حسنه می شمردند، حقوق هیچ حزبی از احزاب را مراعات نمی نمودند...»^۵

۱. زرندی، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۶۴۷ و ۶۴۸.

۲. تنوکی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۹۰.

۳. تنوکی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

۴. اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۸۶. بهانیان، امروزه نیز با برگزاری مراسم شادمانی در

روز اول و دوم محرم، سالروز ولادت دو رهبر خود را جشن می گیرند.

۵. اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۳۸.

سرانجام کار بابیان و میرزا یحیی به جایی رسید که به گفته شوقی: «در ایام اقامت در کربلا به طوری که نبیل در تاریخ خویش تصریح می‌کند، عده‌ای از اجامر [= فرومایگان] و اوباش را دور خود گرد آورد و آنان را در ارتکاب اعمال قبیحه به خود وا گذاشت، بل تشویق و ترغیب نمود که شب هنگام که ظلام دی‌جور پرده بر اعمال منفور آن‌ها می‌کشد، دستار از سر زوار متمکن برداشته، کفش‌های آن‌ها را سرقت نمایند و از حرم مطهر حضرت سیدالشهداء شمع‌ها و صحائف را بردارند و جام‌های آب را از سقاخانه‌ها بربایند».^۱

بهائیان در گزارش تاریخ، چنین وانمود می‌کنند که بهاء‌الله در این دوره زشت از تاریخ بابیه، یک بابی معترض و منتقد بود و لذا نباید گناه قاطبه بابیان را به پای او نوشت. با این حال، هواداران صبح ازل و منتقدین بهاء‌الله، او را متهم اصلی وقایع خشونت‌بار کربلا و نجف می‌دانند.^۲

خواهر بهاء‌الله و صبح ازل، موسوم به عزیه خانم که از منتقدان سرسخت بهاء‌الله است: در انتقاد از کسانی که از اعمال وی دفاع کرده و آن اعمال را مرضی خداوند می‌شمرند، می‌نویسد: «روش و سلوکی که عندالله مرضی و محبوب باشد ندانستم کدام بود؟ معارضه با نقطه بیان [= باب] و مخالفت با کتاب و سنت و حکم به قتل جمعی از "ادلاء بیان" چون جناب حاج سید محمد اصفهانی^۳ و غیره در عکا

۱. شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲. برای مطالعه بیشتر بنگرید به تنبیه النائمین، نگاشته عزیه خانم، تحقیق سید مقداد نبوی، پیوست چهارم با عنوان "تحلیل روایت‌های کشتار بهائیان از زلیان در ابتدای دعوت بهاء‌الله".

۳. ملقب به ابا وحید که از افاضل بابیه و یکی از چهار نفر ازلی بوده که از طرف دولت عثمانی همراه میرزا حسین علی به عکا تبعید شده بود. او در رد دعوی بهاء‌الله و شرح رفتار و کردار او و پیروانش نامه‌هایی به اشخاص نوشته و میرزا مصطفی کاتب معروف بابی آن‌ها را جمع‌آوری کرده و به صورت یک مجلد درآورده و به گفته خواهر بهاء، سرانجام به دست بهائیان در عکا به قتل رسید (مقدمه تنبیه النائمین، نگاشته ناصر دولت آبادی، ص ۳).

و کربلا چون جناب ملا رجبعلی قهیر^۱ و برادرش^۲ و در کاظمین مثل میرزابزرگ کرمانشاهی و در عکا جمعی از مؤمنین^۳.

طرفداران بهاءالله نیز تا این حد اعتراف دارند که او نیز با ابزار ارباب و تهدید، برای خود حزبی و دبدبه‌ای، فراهم کرده و نفس مخالفان را بریده بود. عباس افندی (فرزند میرزا حسین علی) درباره سطوت او در عراق چنین می‌نویسد: «زلزله در ارکان عراق انداخت... سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در نیمه شب جرئت مذمت نمی‌نمود»^۴.

اگر بخواهیم به‌راستی نحوه حساب بردن مخالفان را از بهاءالله بدانیم، خوب است این عبارت را که در خاطرات حبیب بهائی آمده، بخوانیم: «آقا اسدالله کاشی که او را شیرماده می‌خواندند خیلی کوتاه قد و خدمتگزار بود، تا آخر عمرش در بیت مبارک خدمت کرد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمودند: این آقا اسدالله را می‌بینی با این قدش، در بغداد يك قمه بلندی می‌بست و در خدمت جمال مبارک می‌رفت و دشمنان امر از او حساب می‌بردند»^۵.

۱. آقا ملا رجبعلی قهیر روحانی فاضل و فقیه که این شخص خود از خضیصین اصحاب نقطه اولی بوده و در رساله فاضلانته‌اش که به این عبارت شروع شده: «هو العلی العالی الاعلی جوهر تسبیح و ساذج تقدیس...» به گفته خواهر بهاء، وی بر اثر تألیف این رساله دو سال پس از قتل برادرش به دست اتباع میرزا حسین علی در کربلا به قتل رسید (مقدمه تنبیه النائمین، نگاشته ناصر دولت آبادی، ص ۲).

۲. آقا علی محمد اصفهانی برادر کوچکتر ملا رجبعلی قهیر کتابی نوشته و به این کلمات آغاز شده: «بسم ربنا الحی الوحید بر سالکان مسلک حقیقت و سائران بیدای طریقت مخفی نیست...» مولف نسخه‌ای از این رساله انتقادی را که در شانزدهم ربیع الاول ۱۲۸۴ از تألیف آن فراغت یافته برای میرزا حسین علی فرستاده و به گفته خواهر بهاء، به فاصله کمی پس از آن به دست بهائیان در بغداد کشته شد (بنگرید به مقدمه تنبیه النائمین نگاشته ناصر دولت آبادی و مقدمه ادوارد براون بر نقطه الکاف میرزا جانی کاشانی، صفحه مج).

۳. عزیه خانم، تنبیه النائمین، ص ۲۱۳ و ۲۱۴.

۴. عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۱۷۷.

۵. مؤید، خاطرات حبیب، ص ۳۸۵ (پاورقی).

عزیه خانم در رساله تنبیه النائمین درباره قداره بندانی که پروانه وار دور و بر بهاء الله می چرخیدند، چنین می نویسد:

جمع آوری جمعی از قلاش و اوباش های ولایت ایران و جسته گریخته های آن سامان را که در هیچ زمان به هیچ مذهبی داخل نشده و به هیچ پیغمبری ایمان نیاورده، جز آدم کشی کاری نیافته و به غیر از مال مردم بردن به شغلی نشتافته؛ با آن ادعای حسینی کردن! اشرار شمرکردار را به دور خود جمع نمودند، از هر نفسی که غیر از رضای خاطر ایشان نفسی برآمد قطع کردند و از هر سری که جز تولای ایشان صدایی برآمد کوبیدند و از هر حلقی که غیر از خضوع به ایشان حرفی بیرون آمد بریدند و در هر دلی که در او سوای محبت ایشان بود شکافتند. اصحاب طبقه اول که اسامی شان مذکور شد از خوف آن جلادان خونخوار به عزم زیارت اعتاب شریفه به جانب کربلا و نجف و برخی به اطراف دیگر هزیمت نمودند. سید اسمعیل اصفهانی را سر بریدند و حاجی میرزا احمد کاشی را شکم دریدند. آقا ابوالقاسم کاشی را کشته در دجله انداختند، سید احمد را... کارش را ساختند، میزا رضا خالوی حاجی سید محمد را مغز سرش را به سنگ پراکندند و میرزا علی را پهلویش را دریده به شاهراه عدمش راندند و غیر از این اشخاص جمعی دیگر را در شب تار کشته اجساد آنها را به دجله انداختند و بعضی را روز روشن در میان بازار حراج با خنجر و قمه پاره پاره کردند، چنان که بعضی از مؤمنین و معتقدین را این حرکات، فاسخ اعتقاد و ناسخ اعتماد گردید، و به واسطه این افعال زشت و خلاف کاری ها از دین بیان عدول کرده و این بیت را انشا نموده در محافل می خواندند و می خندیدند:



اگر حسین علی مظهر حسین علی است

هزار رحمت حق بر روان پاک یزید
و می گفتند که ما هر چه شنیده بودیم، حسین مظلوم بوده است
نه ظالم.^۱

رفتار جناب بهاء الله با دوستان و مریدان نیز مؤید وجود همان سطوت
کدایی است. عبدالبهاء می گوید: «میرزا مصطفی شخصی بود در
بغداد، جمال مبارک [= بهاء الله] او را انداخته با پاهای خود می زدند؛
او قدم مبارک را می بوسید؛ و آلا به هر کس اظهار خوش نمودند او هم
جواب خوش می دهد ولی این اهمیت ندارد».^۲

به هر حال، در ایام سکونت بابیان در بغداد، میرزا حسین علی،
رفته رفته، صبح ازل را کنار زده و خود حاکم مطلق شده بود. وقتی
بعضی از باییه این را به او فهماندند، صبح ازل بر برادر غضب کرد،
میان دو برادر اختلاف افتاد و به ناچار میرزا حسین علی از شهر بیرون
رفت و پنهانی و بی خبر، به کوه های «سلیمانیه» در شمال عراق پناه
برد و مدت دو سال نزد دراویش نقشبندیه و قادیانیه آنجا با حالت قهر
از برادر زندگی کرد. در این مدت او با تنال و کلاه و کشکول درویشی و
نام دروغین «درویش محمد» به زندگی خود ادامه داد.^۳

بعد از گذشت دو سال و پس از اینکه او را از خانقاه دراویش بیرون
کردند،^۴ صبح ازل وی را بخشید و از او دلجوایی کرد و به او دستور

۱. عزبه خانم، تنبیه النائمین، ص ۱۷۱ و ۱۷۲ و نیز بنگرید به ص ۲۸۹، پی نوشت ۱۴۷.

۲. مؤید، خاطرات حبیب، ص ۱۵۰.

۳. شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۹۰.

۴. اشراق خاوری، ریح مقصود، ج ۱، ص ۴۱۵.

داد که برگردد و او نیز به بغداد بازگشت.^۱ اما تیرگی روابط بین دو برادر همچنان برجا بود و شیوه گذشته بایان هنوز ادامه داشت، تا اینکه سرانجام دولت عثمانی به سبب رفتار زشت و ناهنجار آنها، تصمیم به اخراج آنها از بغداد و تبعیدشان به اسلامبول گرفت. درست پیش از حرکت بایان به اسلامبول (۱۲۸۵ ق)، میرزا حسین علی در باغ نجیب پاشای بغداد، خود را «موعود بیان» خواند؛ همان کسی که می‌بایست بعدها ظاهر می‌شد و بر باییه فرمان می‌راند!

به دنبال این نغمه تازه، اختلاف دو برادر تشدید گردید و چون بایان به اسلامبول رسیدند، هیاهویی به پا شد. به فاصله چهار ماه، دولت عثمانی آنها را از اسلامبول نیز اخراج و به «آدرنه» (از شهرهای ترکیه فعلی) فرستاد. در آنجا، اختلاف دو برادر به دسته‌بندی کشید. آنان که به «ازل» وفادار ماندند «ازلی» نام گرفتند و آنان که پیرو میرزا حسین علی شدند، خود را «بهائی» نامیدند.^۲

۱. بهاءالله که ایقان را قبل از ادعاهای جدید خود نوشته، خود به درگیری باییه با او در بغداد اشاره کرده و می‌نویسد که به امر صبح ازل به بغداد بازگشته است. معلوم می‌شود که وی صبح ازل را به راستی «مصدر امر» می‌دانسته و برایش فرمانروایی الهی قائل بوده است. خواهیم دید که بعدها به سختی با این مصدر امر درگیر می‌شود و او را به بدترین ناسزاها مفتخر می‌سازد. علی‌رغم تصریح بهاءالله به مصداقیت صبح ازل، بهائیان اصرار دارند که بهاءالله از ابتدا برادر خویش را لازم‌الاطاعه نمی‌دانسته است و فقط او را بیوشش خود قرار داده بوده است. وی در ایقان می‌نویسد: «و این عبد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اختلاص یافتیم، از قبل، مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابان‌های فراق نهادم و دو سال و حده در صحراهای هجر بسر بردم... قسم به خدا که این مهاجرت را خیال مراجعت نبود... و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم... باری. تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابد تسلیم نمودم و راجع شدم». اما عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح می‌نویسد: «باری به تأیید و تعلیم بهاءالله او [یعنی صبح ازل] را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی به حسب ظاهر به باب مرقوم نمودند». گلپایگانی بهائی نیز در کشف الغطاء ص ۳۳۱ می‌نویسد که: «بلی، موافق بیان مقاله سیاح [از عبدالبهاء]، جمال قدم [= بهاءالله] و میرزا عبدالکریم قزوینی و نفوس کامله آخری. محض حفظ مرکز امر از شرور و مظاهر کبر و غرور، اسم بی مسماهی بر ازل گذاشتند و انتظار خالق را بدو متوجه ساختند و به ترویج و تأییدش کوشیدند و مانند امام غائب توقیعات از طرف او صادر نمودند [!!!]».

۲. عده‌ای هم دنبال میرزا اسدالله دیان رفتند و «دیانی» شدند و عده‌ای «قدوسی» و... فاضل مارندرائی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۶۶.



این جابه‌جایی سبب شد تا در ادرنه بین دو برادر و پیروانشان اهانت و ناسزا و جنگ رواج یابد و طرفین، یکدیگر را به انواع اقداماتی از قبیل قتل و فحشا متهم کردند.^۱ میرزا حسین علی القابی به دور از نزاکت چون الاغ و گاو و گوساله و ... نثار میرزا یحیی نمود.^۲ ازلیان هم بی‌کار نشستند و نسبت‌های زشت دیگری به بهاء‌الله دادند.^۳

سرانجام چون کار آنان به کشتار رسید، حکومت عثمانی آنان را از یکدیگر جدا ساخت و هر دسته را به سمتی فرستاد. ازلیان را به «ماغوسا» یا «ماگوستیا» در خاک قبرس و بهائیان را به «عکا» در خاک فلسطین گسیل داشت.

صبح‌ازل تا پایان عمر در قبرس بود و به همان مقام «وصایت باب» اکتفا کرد و چون به دام مرگ افتاد، تا چند زمانی پسر «میرزا هادی دولت‌آبادی» یعنی «میرزا یحیی دولت‌آبادی» سِمَت ریاست ازلی‌ها را برعهده گرفت.^۴ امروزه تعداد معدودی از آنان درگوشه و کنار ایران به‌طور پراکنده زندگی می‌کنند، بدون آنکه رهبر، تشکیلات یا فعالیت تبلیغی روشنی داشته باشند.

معروف‌ترین آثار ازل عبارتند از: مُتَمِّم کتاب بیان و مُسْتَقِظ.

۱. به‌عنوان نمونه بنگرید به شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۰۵ تا ۱۰۷.

۲. بهاء‌الله، بدیع، ص ۲۱ و ۱۸۳.

۳. عزیه خانم، تنبیه‌النائمین، ص ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۲۱۵ و ۲۱۶.

۴. میرزا هادی دولت‌آبادی وصی صبح ازل بود ولی قبل از وی مرد.

فصل پنجم

انشعاب در بابیان و پیدایش بهائیان

گفته شد که میرزا علی محمد شیرازی در سال ۱۲۶۰ در شیراز با ادعای بابیت، کار خود را آغاز کرد. عده‌ای از شاگردان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی (شیخیه) دور او جمع شدند که به "بابیه" معروف شدند. او سپس ادعاهایش را به ادعای مهدویت، نبوت و حتی الوهیت ترقی داد. وی همچنین به پیروانش دستور قیام در کشور داد. به سبب آشوب‌های خونینی که بابیه به دستور او در کشور ایجاد کردند، با فرمان میرزا تقی خان امیرکبیر اعدام شد. پس از مرگ باب، میرزا یحیی معروف به "صبح ازل" رهبر بابیه شد.

در این اوان، بابیه به ترور شاه اقدام کردند و در نتیجه حکومت وقت، همه بابیان را به عراق تبعید کرد. در عراق برادرش حسین علی هم ادعاهایی را شروع کرد. از این رو بین صبح ازل و برادرش حسین علی درگیری‌هایی رخ داد. این درگیری‌ها سبب شد تا آنان را به ادرنه فرستادند. در آنجا درگیری‌ها بیشتر شد و نهایتاً صبح ازل را به قبرس و میرزا حسین علی را - که به بهاء الله معروف شده بود - به عکا فرستادند. همان گونه که طرفداری از صبح ازل جریان ازلیه را ایجاد کرد، طرفداری از بهاء الله نیز به تأسیس بهائیت انجامید. اینک با بروری برزندگانی بهاء الله و جانشینان او جریان تشکیل بهائیت را دنبال می‌کنیم.

میرزا حسین علی نوری، معروف به بهاء‌الله (۱۲۳۳-۱۳۰۹ ه.ق.)

میرزا حسین علی در دومین روز ماه محرم سال ۱۲۳۳ در تهران به دنیا آمد. پدرش «میرزا عباس نوری» از منشیان و مستوفیان^۱ درباری بود و این امر در سوادآموزی بهاء‌الله مؤثر بوده است. محمدعلی فیضی بهائی، در صفحه ۱۸ کتاب «حضرت بهاء‌الله» می‌نویسد: «از قرار معلوم فقط مقدمات نوشتن و خواندن را نزد پدر و بستگان خود آموخته...». این سخن البته نشانگر اُمی نبودن بهاء‌الله است؛ چیزی که بهائیان نمی‌خواهند آن را بپذیرند.

به اقتضای آنکه پدر بهاء‌الله با رجال سیاسی و ادبی آن دوران سروکار داشت، وی نیز با ادبیات مسجع دوره قاجاریه و روابط سیاسی آن دوران مأنوس بود:

• از جنبه ادبی؛ ادبیاتی که بعدها او در نوشته‌هایش به کار برد، مشابه ادبیات دربار قاجار بود.

• از جنبه سیاسی؛ وی با برخی از رجال سیاسی قاجار، رابطه نزدیک داشت. از جمله آن‌ها، میرزا آقاخان نوری، صدراعظم بدنام ناصرالدین شاه بود. برخی دیگر از بستگان نزدیک بهاء‌الله نیز در امور سیاسی درگیر بودند که از آن جمله می‌توان به شوهر خواهر وی اشاره کرد که منشی سفارت روسیه در ایران بود و وی به این مناسبت به آنجا رفت و آمد داشت.

میرزا حسین علی، در آوان ظهور باب، به وی گروید و کم‌کم بازیگر بسیاری صحنه‌ها، همچون ماجرای اسلام‌ستیزانه بدشت گردید که مهرهای نماز را ناگهان بت خواندند و پیروان آیین پیشین خود را بت پرست شمردند و بساط نسخ اسلام را با تهمت به اهل اسلام آغاز کردند.

۱. در دوره قاجار به کسی که دفاتر مالیاتی را نگه می‌داشت، مستوفی می‌گفتند. او مأمور وصول مالیات بود و از مازاد سهمی که به حکومت می‌داد، ارتزاق می‌کرد.



بهاءالله، امانت دولت روس در ایران

یکی از نمایان‌ترین فرازهای زندگی بهاء هنگامی است که پس از ترور ناصرالدین شاه، به عنوان یکی از سردمداران جریان‌های بابی، که بی‌شک در صدد براندازی حکومت ناصری بودند، متهم به دخالت در این ترور شد. اتهام چنان جدی بود که حکومت ایران قصد جان بهاءالله نمود و وی به سفارت روسیه پناه برده، ناگزیر روابط خود را با دولت روس تزار فاش ساخت. تواریخ بهائی برای پاک ساختن این لکه ننگ از دامن وی بسیار کوشیده‌اند، اما هنوز هم می‌توان از پاره‌ای قسمت‌های تواریخ بهائی شواهدی به دست آورد. به عنوان نمونه عبارات زیر را که به قلم یکی از رهبران بهائی است مورد عنایت قرار دهید:

هنگامی که قضیه سوء قصد اتفاق افتاد، حضرت بهاءالله در لواسان تشریف داشتند... خبر این حادثه هائله در قریه افجه [هنگام اقامت بهاءالله در منزل صدر اعظم، یعنی آقاخان نوری] به ایشان رسید... روز بعد با نهایت سکون و وقار به جانب اردوی پادشاهی که در آن اوان در نیاوران از محال شمیران مستقر بود، رهسپار گردیدند در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیره مبارک که در خدمت سفیر روس پرنس دالقرورکی سمت منشی‌گری داشت، آن حضرت را ملاقات و ایشان را به منزل خود که متصل به خانه سفیر بود دعوت و هدایت نمود... شاه از استماع این خبر غرق دریای تعجب و حیرت شد و معتمدین مخصوص

۱. زرنندی در کتاب تلخیص تاریخ نبیل، این رویداد را به این گونه آورده است: «روز دیگر، سواره به اردوی شاه که در نیاوران بود، رفتند. در بین راه به سفارت روس که در زرگنده نزدیک نیاوران بود، رسید. میرزا مجید منشی سفارت روس از آن حضرت مهمانی کرد و پذیرایی نمود...» زرنندی، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۶۴۷. قابل توجه است که «زرگنده» بین راه «لواسان» و «نیاوران» نیست؛ بلکه هنگامی که مسافران از افجه و لواسان به نیاوران می‌رسند باید چند کیلومتر به راه خود ادامه دهند تا به «زرگنده» برسند. چطور می‌توان پذیرفت که جناب بهاءالله به جهت اینکه زرگنده سر راه افجه و لواسان تا نیاوران بوده به آنجا رفته باشد؟



خویش را به سفارت فرستاد تا آن وجود مقدس [= بهاء‌الله] را که به دخالت در این حادثه متهم داشته بودند، تحویل گرفته، فوراً نزد وی بیاورند...^۱

سفیر روس از تسلیم حضرت بهاء‌الله به نمایندگان شاه امتناع ورزید و از هیکل مبارک استدعا نمود که به خانهٔ صدراعظم تشریف ببرند، ضمناً از شخص وزیر به‌طور صریح و رسمی خواستار گردید، ودیعهٔ پربهائی را که دولت روس به وی می‌سپارد، در حفظ و حراست آن بکوشد...^۲

و... کاغذی به صدراعظم نوشت که باید حضرت بهاء‌الله را از طرف من پذیرایی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمایی و اگر آسیبی به بهاء‌الله برسد و حادثه‌ای رخ دهد، شخص تو مسئول [در مقابل] سفارت روس خواهی بود.^۳

اما حشم شاه بیشتر از این‌ها بود و بهاء‌الله چند ماهی در سیاه‌چال تهران محبوس شد و سرانجام با تلاش‌های فراوان سفیر روس، وی را آزاد کردند^۴ و در عوض به عراق تبعید شد.

در منتخب تاریخ "نبیل زندی" که یکی از متون رسمی بهائی است، می‌خوانیم: «قندول روس چون این خبر شنید، از حضرت بهاء‌الله تقاضا کرد که به روسیه بروند و دولت روس از آن حضرت پذیرایی خواهد نمود».^۵

ساده لوحی است اگر بپذیریم که کسی در شمار کارگزاران و عوامل دولت استعماری روس‌تزاری نباشد و چنین پشتیبانی‌های بی‌دریغ،

۱. شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۱، ص ۳۱۷ تا ۳۱۹.

۲. شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳. زندی، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۶۲۸.

۴. شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۴۱ تا ۴۳.

۵. زندی، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۶۷۴.



در مورد او به عمل آید. چگونه ممکن است که ایشان هیچ سمتی نداشته و خدمتی انجام نداده باشد و در نامه رسمی سفیر روس به عنوان امانت پر قیمت و ودیعه پربهای آن دولت قلمداد گردد؟!^۱

این چنین بود که او در سال‌های بعد درباره کمک و پشتیبانی امپراتور روس، نیکلایویچ الکساندر دوم، در لوحی این‌گونه نوشت: «... ایامی که این مظلوم در سجن اسیر سلاسل و اغلال بود، سفیر دولت بهیته آیدءالله. نهایت اهتمام در استخلاص این عبد مبذول داشت... اعلی حضرت امپراتور دولت بهیته روس آیدءالله تبارک و تعالی، حفظ و حمایت خویش را فی سبیل الله مبذول داشت».^۲

این حمایت، فی سبیل الله از شخص میرزا حسین علی در آن شرایط بحرانی پس از ترور شاه توسط دولت استعمارگر روس جای تأمل دارد. داوری با پژوهشگران منصف و دانا خواهد بود.

البته بعد از روس‌ها، انگلیس و فرانسه هم به فکر بهره‌برداری از وجود بهاء الله افتادند که به سبب طولانی شدن این نوشته، از بیان آن خودداری می‌کنیم و محققان محترم را به منابع مفصل‌تر ارجاع می‌دهیم.^۳

در پی ماجرای ترور ناصرالدین شاه و با وساطت دولت روس، از اعدام میرزا حسین علی صرف نظر شد و وی به بغداد تبعید شد. همان‌طور که قبلاً گذشت؛ اختلافات او با برادرش در آن سامان و بروز درگیری‌ها و جنایات بابیان منجر به تبعید آنان توسط دولت عثمانی به اسلامبول و آدرنه شد و سرانجام مسکن وی در عکا معین گردید. دولت عثمانی برای کنترل بهائیان، چند نفر از پیروان صبح ازل را در میان پیروان بهاء

۱. شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۴۹.

۲. استفاده و حمایت انگلیسی‌ها از بهاء الله را شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۲۵ و ۱۲۶ و تقویت او توسط دولت فرانسه را آیتی، الکواکب الدریه، ج ۱، ص ۲۸۰ و ۳۸۱ گزارش کرده‌اند.



در عکا گذارده بود، لیکن پس از مدتی آن‌ها کشته شدند و بهاء‌الله و چند نفر دیگر، به اتهام دست داشتن در این جنایت، مدتی بازداشت شدند.^۱

بهاء‌الله در طی زندگی خود به‌ویژه از زمانی که به بغداد رفت مدعی مقامات بزرگی برای خود شد و پیروانی فراهم آورد. وی به‌هنگام مرگ وصیت کرد که پس از او، پسر بزرگش «عباس افندی» و پس از او پسر دیگرش «محمدعلی افندی» جانشین وی گردند.^۲

بهاء‌الله در آخرین روزهای حیات، گرفتار تب شدیدی شد و سرانجام در دوم ذیقعه ۱۳۰۹ از دنیا رفت. او را در عکا به خاک سپردند و امروز قبرش قبله بهائیان است.

ادعاهای بهاء‌الله

میرزا حسین علی برای خود چندین مقام قائل بود و به تناسب موقعیت، یکی از آن‌ها را عنوان می‌کرد.

گاه خویشان را «رسول حق» می‌خواند.^۳ از این روست که بهائیان نیز در برخی تبلیغات خود، وی را پیامبری از پیامبران اولوالعزم می‌دانند.^۴

گاه نیز رتبه خود را برتر از مقام رسالت و نبوت می‌خواند. وی در این راستا تصریح کرده که نبوت و رسالت به حضرت محمد ﷺ ختم شده است.^۵ در رحیق مختوم ج ۱ ص ۱۰۶ آمده: «مقام این ظهور عظیم و

۱. شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۲۷۲ و ۲۷۳.

۲. بهاء‌الله، مجموعه الواح مبارکه، کتاب عهدی، ص ۴۰۲.

۳. بهاء‌الله، اقتدارات، ص ۵۴.

۴. عبدالبهاء می‌نویسد: «آن مظاهر نبوت کلیه که بالاستقلال اشراق نموده‌اند مانند حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت اعلی و جمال مبارک»، منظور وی از حضرت اعلی، میرزا علی محمد باب و منظورش از جمال مبارک، میرزا حسین علی بهاء است. بنگرید به عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۱۲۴.

۵. بهاء‌الله، اشراقات، ص ۲۹۳.

موعود کریم [= بهاء الله] از مظاهر سابقه بالاتر است؛ زیرا نبوت به ظهور محمد رسول الله که خاتم النبیین بود، ختم گردید».

گاهی هم خود را خدای خدایان^۱ و مبعوث کننده انبیا می دانست.^۲ بهاء الله این ادعا را به صورت جدی دنبال کرد، تا آنجا که خود را در حیاتش و قبرش را بعد از مرگش، قبله پیروان خویش قرار داد. وی در ص ۳ کتاب اقدس می نویسد: «إذا اردتم الصلوة ولّوا وجوهکم شطری الاقدس». یعنی به هنگام نماز به سمت ذات اقدس من روی آورید.

بهائیان هم مناجات های خود را جز با او نمی دانند و معتقدند: «قبله ما اهل بهاء روضه مبارکه است در مدینه عکاء که در وقت نماز خواندن باید رو به روضه مبارکه بایستیم و قلباً متوجه به جمال قدم [= بهاء الله] جلّ جلاله و ملکوت ابهی باشیم... در قلب باید متوجه به جمال قدم و اسم اعظم باشیم، زیرا مناجات و راز و نیاز ما با اوست و شنونده ای جز او نیست و اجابت کننده ای غیر او نه».^۳

مدارک فراوانی نشان می دهد که هم خود و هم مریدانش بیش از هر مقام دیگر به مقام الوهیت او باور دارند.^۴

البته میرزا حسین علی در مواقعی هم که زمینه را نامساعد می دید، دست از همه ادعاها می شست و تظاهر به مسلمانی می کرد. به عنوان نمونه به گزارش شوقی افندی (ولی امر الله از دید بهائیان) در کتاب قرن بدیع در حکایت احوال میرزا حسین علی در فلسطین بنگرید. وی درباره رابطه اهل سنت آن سامان با بهاء الله می نویسد: «جمعی در کوچه و بازار

۱. عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۵۴ و ۲۵۵.

۲. اشراق خاوری، گنج شایگان، ص ۲۰۲.

۳. قائنی، دروس الدیانة، درس ۱۹.

۴. عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۵۵. به عنوان نمونه به یکی از نیایش های اهل بهاء که طی آن وی را به عنوان خدای خود خطاب می کنند و او را به ریش و گیسوی مبارکش قسم می دهند! توجه کنید: «اللهم إني أسئلك بشعراتك التي يتحرك على صفحات الوجه... بهاء الله، ادعیه حضرت محبوب، ص ۱۲۳.

و یا هنگام مشی مبارک در کنار شط از زیارت جمالش خشنود و از استماع آیاتش مسرور بودند و برخی، از حضور امنعش در جوامع مدینه [مساجد جامع شهر]، جهت اقامه صلوٰة استفاضه می نمودند.^۱ از این عبارت برمی آید که وی به دروغ خود را در بین آنان به عنوان مسلمان جا زده و ادعاهای خود را از ایشان مخفی می داشته است.

آثار بهاء الله

معروف ترین کتاب های میرزا حسین علی عبارتند از:

ایقان:

از مهم ترین کتاب های استدلالی بهائیان است که در اثبات قائمیت باب نوشته شده است. بهاء در هنگام تألیف این کتاب از پیروان باب و تحت فرمان صبح ازل بود. او برای اثبات ادعاهای خود در این کتاب آیات و روایات را تحریف و حتی جعل می کند. وجود اغلاط ادبی فراوان و حمله به دانشمندان دینی از دیگر ویژگی های بارز این کتاب است.

اقدس:

کتاب احکام بهائیان است که در ۱۲۸۶ قمری در زندان عکا نوشته شده است. این کتاب تا مدت ها به زبان دیگری ترجمه نشد. یکی از احکام جنجالی کتاب اقدس آن است که اگر کسی خانه کسی را خراب کرد یا به آتش کشید باید خود او را آتش زد.^۲

۱. شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۳۹. منظور از جوامع مدینه، مساجد جامع شهر است. حضور در مسجد به عنوان پیش نماز مسلمانان پس از ادعای پیامبری و نسخ آیین اسلام و حرام شمردن نماز جماعت، از شاهکارهای تاریخی میرزا حسین علی است.

۲. بهاء الله، کتاب اقدس، ص ۱۸: «مَنْ أَحْرَقَ نَيْتَ مُتَعَمِّدًا فَأَحْرَقُوهُ». نمونه عملی انجام این حکم را گروه داعش در ژانویه ۲۰۱۵ درباره یکی از زندانی هایشان انجام داد. آن ها در مناطق بمباران شده قفسی ساختند، زندانی مزبور را در آن قرار داده و آتش زدند. داعش مدعی شد که این فرد معاذ الکساسبه، خلبان ۲۶ ساله اردنی بود که مناطق تحت فرمان آن ها را بمباران کرده بود. داعش فیلم تکان دهنده این زنده سوزی را با افتخار منتشر کرد و بی آنکه بخواند، فهم بهتری از حکم کتاب اقدس را ارائه کرد.



مجموعه اشراقات:

از معروف‌ترین کتاب‌های اوست و شامل چند لوح به فارسی و عربی است. در ادبیات بهائی منظور از لوح، نامه است. بهاء‌الله در این کتاب به خاتمیت پیامبر اسلام اعتراف کرده است.^۱

مجموعه اقتدارات:

از کتاب‌های معروف اوست. شامل چند لوح است که اکثراً عربی و بعضی فارسی‌اند. او در این کتاب علت نسخ اسلام توسط باب را مخالفت مسلمانان با ادعای او در بدو امر می‌داند و تلویحاً به لجبازی باب برای نسخ اسلام اعتراف می‌کند.^۲ همچنین در رد اعمال شنیع پیروان باب در ابتدای ادعای او و خشونت‌های بی‌حد و حصر ایشان، لب به اعتراض گشوده و آن را عملی زشت تلقی کرده است.^۳

بدیع:

آن را از مهم‌ترین آثار او می‌دانند که در ردّ برادر خود صبح ازل نوشته و مالا مال از اهانت و ناسزا به اوست!

آثار قلم اعلی:

مجموعه آثار و الواح اوست که ۷ جلد آن منتشر شده است. جلد اول آن به «کتاب مبین» معروف است.

لوح ابن الذئب:

این نوشته ردیه‌ای بر آیت‌الله شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به آقاجفی از معاریف و مجتهدان بنام اصفهان است که در

۱. بهاء‌الله، اشراقات، ص ۲۹۳.

۲. بهاء‌الله، اقتدارات، ص ۴۷.

۳. بهاء‌الله، اقتدارات، ص ۲۱.



غائله بایه و بهائیت نقش‌آفرینی نمود و در مقابل آنان ایستادگی کرد. بهاء‌الله در رساله‌ای که در آن او را به سبب این مبارزات، «ابن الذئب» یعنی «بچه گرگ» نامید، به شدت از او انتقاد کرد. این درحالی بود که مطابق تعالیم بهائی رعایت ادب و دوستی با کسی که دشمنی می‌کند، از ضرورت‌های ایمان بود.^۱

بهاء‌الله در این کتاب تلاش کرد که ضمن تبری جستن از اقدامات خشونت‌آمیز و مصیبت‌بار بایبان در زمان باب، به‌نوعی خود را مطیع دستورات حکومت ناصرالدین شاه معرفی کرده^۲ زمینه بازگشت خود را به ایران فراهم کند؛ امری که تا پایان عمر، موفق به آن نشد.

عباس افندی (معروف به عبدالبهاء) (۱۲۶۰-۱۳۴۰ ه. ق)

از نظر بهائیان پس از باب و بهاء، عبدالبهاء مهم‌ترین شخصیت عالم بهائی است. اینان معتقدند وی در شب پنجم جمادی الاولی از نخستین زن میرزا حسین‌علی به دنیا آمد.^۳ او دوران کودکی و جوانی را همراه پدر گذراند. پس از مرگ پدر، میان عباس و دیگر برادران (مانند میرزا محمدعلی و میرزا ضیاء و میرزا بدیع که از مادر جدا بودند) اختلاف شدید افتاد. چند برادر با هم به ستیز پرداختند و هریک هوادارانی گرد آوردند. عباس یاران خود را «ثابتین» نامید

۱. فاضل مازندرانی، اسرار الآثار، ج ۱، ص ۷۵. عبدالبهاء در خطابات، ج ۱، ص ۱۵۴ می‌نویسد: «امیدم چنان است که شما تعلیم بهاء‌الله را در خصوص وحدت عالم انسانی، مجری می‌دارید. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: اگر خدای نکرده شما دشمنی داشته باشید او را دشمن نبینید، دوست ببینید و به دوست چگونه لازم است معامله کردن؟ به دشمن همان معامله را مجری دارید.» شگفتا! رطب خورده منع رطب چون کند؟!

۲. بهاء‌الله، لوح ابن‌الذئب، ص ۶۶.

۳. میرزا حسین‌علی نوری را همسران متعددی بوده است. از مضمون عبارات فاضل مازندرانی در فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، ج ۵، ص ۵۰۴ تا ۵۱۵ بر می‌آید که زنان زیر به صورت همزمان همسروی بوده‌اند: ۱. آسیه خانم (مادر عباس افندی و میرزا مهدی و سلطان خانم ملقبه به بهائیه و ورقه علیا)؛ ۲. فاطمه بی بی ملقب به مهد علیا (مادر میرزا محمدعلی، میرزا بدیع‌الله و میرزا ضیاء‌الله و صمدیه خانم)؛ ۳. گوهرخانم (مادر فروغیه خانم).

و مخالفان خود را «ناقضین» لقب داد. برادران، یکدیگر را فحش‌ها دادند و تاریخ اختلافات بهاء و ازل را دوباره تکرار کردند. محمدعلی افندی به عبدالبهاء لقب «ابلیس لعین» و «الاغ دوپا» داد.^۱ عباس افندی نیز برادر را که «مرکز نقض» می‌نامید، به القابی چون «حیوان درنده»، «گرگ» و «وحشی» مفتخر نمود^۲ و اعلام داشت که برادرش برخی از احکام بهاء‌الله از جمله نماز نه رکعتی را دزدیده و بهائیان را از آن محروم کرده است!^۳

عباس افندی در دوره‌های مختلف با حکومت‌های مختلف ارتباط برقرار می‌کرد. تا آن زمان که دولت روسیه تزاری بر سر کار بود، وی بهائیان را وادار می‌داشت تا برای دوام شوکت و قدرت آن دولت به دعا و نیایش پردازند.^۴ کمی بعد از آغاز جنگ جهانی اول و دگرگونی در دولت روسیه و حاکمیت دولت انگلیس بر فلسطین، ایشان خود دست بردعا برداشته و انگلیسیان را «سمبل عدالت» خواند و از خدا دوام حکومت ایشان را خواستار شد.^۵ وی آن‌چنان در خدمت به آنان پیش رفت که از طرف دولت انگلیس نشان عالی Knighthood (پهلوانی) و لقب Sir (آقایی) دریافت کرد.^۶ سرانجام نیز در سفری به آمریکا مرکز توجهات سیاسی خود را تغییر داده و از آنان برای آمدن به ایران و

۱. اشراق خاوری، رَحِیقِ مَخْتوم، ج ۲، ص ۸۵۱ و ۸۵۲.

۲. عبدالبهاء، الواح و صایای مبارکه حضرت عبدالبهاء، ص ۹.

۳. اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، ص ۳۲ و ۳۳.

۴. سلیمانی، مصابیح هدایت، ص ۲۳۲. میرزا ابوالفضل گلپایگانی خطاب به بهائیان در یکی از نامه‌های خود می‌نویسد: جمیع دوستان به دعای دوام عمر و دولت و ازدیاد حشمت و شوکت اعلی حضرت امپراطور اعظم الکساندر سوم و اولیای دولت قوی شوکتش اشتغال ورزند؛ زیرا که در الواح منیعه که در این اوقات از ارض مقدس عنایت و ارسال رفته، می‌فرمایند آنچه را که ترجمه و خلاصه آن این است: باید این طایفه مظلومه ابداً این حمایت و عدالت دولت بهیته روسیه را از نظر محو ننمایند و پیوسته تأیید و تسدید حضرت امپراطور اعظم و جنرال اکرم را از خداوند جل جلاله مسئلت نمایند.

۵. عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۳۴۷.

۶. شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۳، ص ۲۹۹.

بهره‌برداری از منابع زیرزمینی آن دعوت کرد.^۱ اجل عباس افندی به سال ۱۳۴۰ ق در رسید و او را در حیفا واقع در فلسطین اشغالی به خاک سپردند.

آثار عبدالبهاء

مهم‌ترین کتاب‌های او به شرح ذیل است:
مفاوضات:

بهائیان معتقدند که این کتاب مذاکرات او با برخی از آمریکایی‌ها به صورت بداهه گویی و به‌هنگام صرف ناهار است. کتاب توسط یک آمریکایی به نام «کلیفورد بارنی» جمع‌آوری شده است. شگفت آنکه در میان کتاب و برسر میز ناهار به ستاره‌های آسمان اشاره می‌کند.
مقاله شخصی سیاح:

نویسنده این کتاب مدعی است که در قالب یک گردشگر به کشور ایران آمده و با جریان بابیت برخورد نموده است و چون افراد مختلف با حب و بغض در مورد این جریان مطالبی نوشته‌اند که چندان هم بر واقعیت منطبق نیست، او تصمیم گرفته که بدون تعصب و جانبداری، وقایع را به رشته تحریر درآورد. بعدها فاش شد که نویسنده کتاب خود عباس افندی است. تمام نویسندگان بهائی معترف‌اند که این کتاب نوشته اوست. جالب اینجاست که او در سن نه سالگی از ایران تبعید شده و پس از آن هرگز به ایران بازنگشته است. می‌توان پذیرفت که «بی‌طرف بودن او» در نوشتن کتاب درباره تاریخ بابیه، مانند ادعای «سفر او به ایران» است.

الواح وصایا:

جزوه‌ای کوچک در مورد چگونگی اداره جامعه بهائی و تشکیلات بیت‌العدل است.

۱. عبدالبهاء، خطابات مبارکه، ص ۲۳.

کتاب‌های مناجات:

عبدالبهاء برای آنکه به فعالیت بهائیان سر و شکلی دینی ببخشد، دست به تدوین مناجات‌هایی زد تا بتواند بدین وسیله مریدان را صیانت کند و برای نیاز درونی آن‌ها به راز و نیاز با پروردگار، پاسخی فراهم سازد. این کتاب در سه مجلد منتشر شده است.

مکاتیب:

مجموعه نامه‌های عباس افندی به مریدان، برخی سیاستمداران و برخی دشمنان است.

شوقی افندی ملقب به ولی امرالله (۱۳۱۴-۱۳۷۷ ه. ق)

عباس افندی به‌گاه مرگ، فرزند پسر نداشت و با آنکه محمدعلی افندی زنده بود، وی نوه دختری خود «شوقی افندی» پسر «میرزا هادی افنان» را به ریاست بهائیان گماشت. عباس افندی در «الواح و وصایای خود پیشوائی بهائیت را در سلسله‌ای از فرزندان شوقی قرار داد که لقب «ولی امرالله» دارند و در هر نسل، پسر بزرگ‌تر دارنده این سِمَت خواهد بود.

عبارت عبدالبهاء چنین است: «بعد از مفقودی این مظلوم، باید اغصان و افنان سدره مبارکه و ایادی امرالله و احتبای جمال ابهی توجه به فرع دو سدره که از دو شجره مقدسه مبارکه انبات شده و از اقتران دو فرع دوحه رحمانیه به وجود آمده یعنی (شوقی افندی)، نمایند؛ زیرا آیت الله و غصن ممتاز و ولی امرالله و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله و احتباء الله است و مبین آیات الله و من بعده بکراً بعد بکر یعنی در سلاله او»^۱.

۱. عبدالبهاء، الواح وصایای مبارکه حضرت عبدالبهاء، ص ۱۱ و ۱۲ و همچنین فاضل مازندرانی، امر و خلق، ج ۴، ص ۳۰۲ و ۳۰۳.



شوقی به یاری مادرش به ریاست رسید. او سالیانی در دانشگاه آمریکایی بیروت و دانشگاه آکسفورد انگلیس تحصیل کرده بود؛ ولی چون مشهور بود که سوابق ناپسندی در مسائل اخلاقی و حتی شهرت به سابقه دزدی داشت^۱، بهائیان معتقد به آن سوابق، وی را نپذیرفتند. برخی از آن‌ها همچون «عبدالحسین آیتی»^۲ و «فضل‌الله صبحی»^۳ و «میرزا حسن

۱. رجوع کنید به صبحی، خاطرات صبحی.

۲. عبدالحسین آیتی تا سن سی و سه سالگی در لباس روحانیت و زعامت برخی از شیعیان شهر یزد بود. در این تاریخ به گفته خویش، فریب بهائیت را خورد و به سلک بهائیان درآمد و عمامه و عبا را به کلاه و کت مبدل کرد. بهائیان از حضور فردی فاضل مانند او در جمع خود بسیار خرسند شدند و او را در رتبه‌ای بالا در میان خود قرار دادند. آیتی در نامه‌های عبدالبهاء به «آواره کوه و صحرا در عشق عبدالبهاء» ملقب شد و تا آخر عمر، این لقب یعنی آواره بر روی او باقی ماند.

فضل و دانش آیتی در آن حد بود که عباس افندی از او خواست کتابی در تاریخ بهائیت بنگارد و کتاب الکواکب الدریه حاصل همین خواسته است. البته آیتی بعدها برای آنکه اجازه یابد این کتاب را منتشر کند، مجبور شد برخی از قسمت‌های کتابش را به گونه‌ای تغییر دهد که به نفع عباس افندی شود. آیتی در دورانی که بهائی بوده است، نامه‌های فراوانی از عبدالبهاء دریافت داشته و مورد تأیید و ستایش او بوده است.

مسافرت‌های متعدد آیتی به کشورهای مختلف و ملاحظه مکرر و حیلۀ عبدالبهاء، او را به بهائیت بدبین ساخت. سرانجام در زمان زعامت شوقی و بعد از مسافرت به اروپا، دریافت که بهائیت یک جنجال سیاسی است و هرگز یک عقیده ناب برای بشریت نیست. مضافاً بر این، او شوقی را فردی نامناسب برای زعامت و رهبری بهائیان تشخیص داد و به دلیل آلودگی‌های متعدد او، سرانجام از بهائیت کناره گرفت. او که از تبلیغ و نشر تعالیم بهائی به نفع افرادی چون شوقی سخت پشیمان شده بود، تصمیم گرفت کتاب کشف‌الحیل را در افشای فریبکاری بهائیان و اعتقادات نادرست ایشان، به رشته تحریر درآورد. علاقه‌مندان به آشنایی بیشتر با وی، می‌توانند به آیتی، کشف‌الحیل مراجعه کنند.

۳. فضل‌الله صبحی مهتدی، بهائی‌زاده‌ای خوش‌فکر و خوش‌قلم بود که در مکتب بزرگان بهائیت نظیر، میرزا نعیم سدهی اصفهانی پرورش یافته بود و از مبلغان زبردست بهائی به‌شمار می‌رفت. او مدتی نیز در فلسطین کاتب عبدالبهاء بود و در همان جا بود که با آلودگی‌های اخلاقی شوقی از نزدیک آشنا شد. سیاست بازی و مکر عبدالبهاء نیز تا حدودی او را به بهائیت بدبین کرد و سرانجام با زعامت شوقی بر بهائیان، او از بهائیت دست شست و در این راه، آزار و اذیت فراوانی از بهائیان دید و بهائیان به دستور شوقی او را طرد روحانی کردند. صبحی از نویسندگان برتر کودک و نوجوان در عصر حاضر به‌شمار می‌رود که پس از مسلمان شدن، تولید برنامه رادیویی قصه ظهر جمعه را در دستور کار خود قرار داد و اولین قصه‌گوی ظهر جمعه در رادیو شد. برای آگاهی بیشتر از زندگی او بنگرید به کتاب «پیام پدر» و «خاطرات صبحی» از صبحی مهتدی و همچنین «مسافر صبح» از مهدی حبیبی.



نیکو^۱ و «آنور و دود»^۲، دست از بهائیت کشیدند و کتاب‌هایی هم در ردّ بهائیت نوشتند. جمعی دیگر «میرزا احمد سهراب» را به پیشوائی برگزیدند و «سهرابی» نام گرفتند.^۳ شوقی اما با چراغ سبز حکومت تازه تأسیس اسرائیل که املاک و اماکن بهائی فلسطین را به او وا گذاشت و از مالیات معاف ساخت، بر رقیبان پیروز شد و تا سال ۱۳۳۶ ه.ش. زمام امور بهائیان را به دست داشت.^۴

او به بهائیت صورت تشکیلات حزبی مانند آنچه در اروپا معمول است، داد و مجازات‌های سنگینی همچون طرد اداری و طرد روحانی را برای متخلفان از دستورات تشکیلات بهائی در نظر گرفت. طرد روحانی،

۱. از نویسندگان مطرح که پس از نشست و برخاست با بهائیان و مشاهده رفتارهای نابهنجار ایشان، خود را از صف آنان جدا ساخت و کتاب فلسفه نیکو را در ردّ بهائیت نوشت. وی در این کتاب مدعی است که هرچند بر اثر نشست و برخاست با بهائیان، از تعالیم اسلام فاصله گرفته و به گناهان بی‌شماری آلوده شده؛ اما هرگز به باورهای بهائیان ایمان نیاورده است.

۲. نویسنده کتاب ساخته‌های بهائیت. وی نخستین بار در کتاب خود عکس میرزا حسین علی را در لباس درویشی به نمایش گذاشت. بهائیان مشاهده عکس او در حالت معمولی را حرام می‌دانند. ۳. او در اصفهان پا به جهان گذاشت. در ۱۷ سالگی از دارالفنون تهران گواهینامه گرفت و پس از چندی به بمبئی رفت. در سال ۱۲۸۴ خورشیدی به مصر و عکا رهسپار شد و به دیدار عبدالبهاء رسید. سه سال در مصر به دانش‌آموزی پرداخت. در سال ۱۲۸۷ عبدالبهاء او را به واشنگتن فرستاد که مترجم میرزا ابوالفضل گلپایگانی باشد. از ۱۲۹۱-۱۲۹۸ از نزدیکان عبدالبهاء و مترجم او و مانند یک تن از خاندان او بود. در ۱۲۹۸ با پیام ویژه‌ای از نزد عبدالبهاء به آمریکا برگشت و در ۱۳۰۸ انجمن تاریخ بدیع را بنیاد گذاشت و سپس از فرمان شوقی افندی سرباز زد، وصیت‌نامه عبدالبهاء را ساختگی خواند و طرفدارانی پیدا کرد که به نام سهرابی‌ان نامیده شدند. (ایلیایی، بابیت و بهائیت در بستر تاریخ، ص ۱۲۱). همچنین بنگرید به صبحی، خاطرات انحطاط و سقوط، ص ۳۹۹.

۴. شوقی افندی، جانشین جناب عبدالبهاء، نیز در مقابل این جنایات تکان‌دهنده چندان متفاوت از نیای خویش نبود. او در یکی از نامه‌هایی که به این منظور صادر کرده است می‌نویسد:

«مصدق وعده الهی به ابنای خلیل و وزات کلیم ظاهر و باهر و دولت اسرائیل در ارض اقدس مستقر و به روابط متینه به مرکز بین‌المللی جامعه بهائی مرتبط و به استقلال و اصالت آئین الهی مقرّر و معترف و به ثبت عقدنامه بهائی و معافیت کافه‌ی [= تمامی] موقوفات امریه در مرج [= سرزمین سرسبز] عکا و جبل کرم و لوازم ضروریّه بنای بنیان مقام اعلی [= قبر باب] از رسوم دولت و اقرار رسمیت ایام تسعه متبرکه محرمه موفق و مؤید.» (شوقی افندی، توقیعات مبارکه سال ۱۰۲ تا ۱۰۹ بدیع، ص ۲۹۰)

شوقی افندی تشکیل دولت اسرائیل را مصداق وعده فرزندان خلیل می‌داند و از «روابط متینه» فیما بین دین و دولت نوین سخن می‌راند.

مجازات‌ی است که در آن، تمام بهائیان موظف هستند با فرد خاطی از دستورات تشکیلات بهائی، کلیه رابطه‌های اقتصادی، خانوادگی و حتی عاطفی را قطع کنند. افرادی که در برابر تشکیلات بهائی و شوقی ایستادگی کردند، دچار این مشکل شدند. شرح سوزناکی از این مجازات آزاردهنده را، که میان اعضای خانواده‌ها گسست ایجاد می‌کرد، می‌توان در خاطرات مطرودان از جامعه بهائی نظیر فضل الله صبحی خواند. همین تشکیلات اداری - حزبی و مجازات سنگین تخطی از آن بود که سبب شده، این فرقه تاکنون با تمام اشکالاتی که بر آن وارد است اعضای خود را در برابر روشنگری‌های بیرونی حفظ کند و از آن‌ها پیروانی شورمند و متعصب بسازد که در برابر هر گونه انتقادی موضع تند و تهاجمی بگیرند و از نصیحت ناصحان محروم بمانند. گو اینکه همواره آزاداندیشانی نیز بوده‌اند که بتوانند رنج طرد روحانی را به جان بخرند و از چنبره فرقه و تشکیلات رها گردند.

باری، شوقی در سال ۱۳۳۶ ش (= ۱۳۷۷ ق) به مرض آنفلوانزا گرفتار شد و در لندن از دنیا رفت و همان‌جا دفن شد.

آثار شوقی

برخی از مهم‌ترین کتاب‌های شوقی به شرح ذیل هستند:

:God Passes By

این کتاب معروف‌ترین اثر شوقی است و به مناسبت عید رضوان ۱۰۱ بدیع برای بهائیان غرب نوشته شد و توسط محفل ملی امریکا در ۱۹۴۴ م. به چاپ رسید. نصرالله مودت آن را ترجمه کرده و با نام «قرن بدیع» در چهار جلد به فارسی برگردانده است. این کتاب تاریخچه اجمالی پیدایش بهائیت از آغاز تا سال ۱۰۰۰ امری است. در همین



کتاب است که شوقی می‌گوید بهاء‌الله هنگام سفر از افجه لواسان به نیاوران، در میانه راه به زرگنده سرزد؛ همان جا که باغ سفارت روس و خانه یکی از بستگان نزدیک وی که کارمند سفارت بود، آنجا واقع بود.

کتاب دور بهائی:

شوقی اصل این کتاب را در سال ۱۹۳۴ به زبان انگلیسی نوشته است و توسط لجنه وابسته به لجنه نشر آثار امری^۱ با این عنوان ترجمه و منتشر شده است. کتاب در چهار بخش تألیف گشته است:

بخش اول: درباره میرزا حسین علی نوری است. بشارت‌های باب به ظهور او، مقام بهاء و منزلت والای اوست.

بخش دوم: درباره میرزا علی محمد و مقام مبشریت او و ارادت بهاء‌الله نسبت به اوست.

بخش سوم: درباره عبدالبهاء است.

بخش چهارم: قسمت اعظم کتاب را تشکیل می‌دهد و درباره مؤسسه ولایت امر و فرزندان خیالی و رؤیایی شوقی افندی نوشته شده است که یکی پس از دیگری عهده‌دار مقام ولایت امرالله خواهند شد. این فرزندان هرگز به دنیا نیامدند و شوقی درحالی‌که عقیم مانده بود از دنیا رفت.

توقعات مبارکه:

مجموعه‌ای شامل نامه‌های اوست و تاکنون ۶ جلد آن چاپ شده است.

۱. نهادی در بهائیت که مسئولیت تأیید مطالب امری را برای انتشار، برعهده دارد.



بیت العدل حيفا (تأسیس ۱۹۶۳ م = ۱۳۸۳ ق)

پیشتر گفتیم که عبدالبهاء بر آن شد که به تقلید از ادیان الهی، نظام جانشینی دینی را در نسل نوۀ خود، شوقی برقرار سازد و آن را پایه‌ی اساسی دیانت بهائی قرار دهد. بر این اساس قرار بود اولاد شوقی افندی که از آن‌ها به "ولد بکر" تعبیر می‌شود، نسل بعد نسل ولایت امرالله را به عهده بگیرند تا با نبود آن‌ها نظام ولایت بهائی گسسته نشود و اساس بهائیت ویران نگردد. شوقی افندی خود می‌نویسد:

هرگاه ولایت امر از نظم بدیع حضرت بهاء الله منتزع شود، اساس این نظم متزلزل و إلى الأبد محروم از اصل توارثی می‌گردد که به فرموده حضرت عبدالبهاء در جمیع شرایع الهی نیز برقرار بوده است. حضرت عبدالبهاء در لوحی که به افتخار یکی از احبای ایران نازل گردیده می‌فرماید: "در جمیع شرایع الهیه ولد بکر امتیازات فوق العاده داشته حتی میراث نبوت تعلق به او داشت". بدون این مؤتسسه وحدت امرالله در خطر افتد و بنیانش متزلزل گردد و از منزلتش بکاهد و از واسطه فیضی که بر عواقب امور در طی دهور احاطه دارد بالمره بی نصیب ماند و هدایتی که جهت تعیین حدود و وظائف تقنینیه منتخبین ضروری است سلب شود.^۱

مطابق با وصیت عبدالبهاء شوقی موظف بود پیش از مرگ یکی از فرزندان خود را برای جانشینی خود تعیین کند. عبدالبهاء در کتاب الواح و وصایا نوشته بود: «باید ولی امرالله در زمان حیات خویش من هو بعده [=نفر بعد خود] را تعیین نماید تا بعد از صعودش [=مرگش] اختلاف حاصل نگردد». اما شوقی وصیت پدر بزرگ خویش را عملی

۱. شوقی افندی، دور بهائی، ص ۷۷.

ن ساخت و بدون تعیین جانشین رهسپار عالم دیگر شد. سبب تعلل شوقی در این امر کاملاً واضح بود: او به کلی عقیم بود و هرگز نتوانست بچه دار شود.^۱

چالش عقیم ماندن شوقی و نادرست در آمدن پیش‌بینی عبدالبهاء مسئله ساده‌ای نبود، زیرا منجر به قطع سلسله ولایت امر در نخستین پله شد و کشمکش شدیدی میان بهائیان پدید آورد.

بعد از درگذشت شوقی، گروهی از بهائیان به رهبری زن آمریکایی شوقی (روحیه ماکسول) در سال ۱۳۴۲ شمسی، کنفرانسی در لندن برپا کرده و در آنجا نه نفر را به عنوان اعضای «بیت العدل» برگزیدند. وظیفه این اعضا تشکیل بیت العدل در حیف و اداره کردن بهائیت بود. این مجلس تاکنون اداره این جامعه را برعهده داشته و اعضای آن تنها از میان مردان بهائی و از طریق انتخابات تعیین می‌شوند.

برخی دیگر از بهائیان، به این دلیل که ریاست این مجلس باید با ولی امر الله باشد، بیت العدل حیف را بی اعتبار دانستند. رهبر اینان شخصی به نام «چارلز میسن ریمی»^۲ بود که از مقامات رده بالای بهائیان به شمار می‌رفت. او خود را جانشین شوقی دانست و پیروانش لقب «ریمی» گرفتند. به این ترتیب میان میسن ریمی و روحیه ماکسول اختلاف شد و بین بهائیان دو دستگی حاصل گردید.

۱. عبدالبهاء در یک پیش‌بینی اعلام کرده بود که تعداد جانشینان در آیین بهائی بیست و چهار نفر خواهد بود. به گفته او: «و در هر دوری اوصیا و اصفیا دوازده نفر بودند. در ایام حضرت یعقوب دوازده پسر بودند و در ایام حضرت موسی دوازده نقیب رؤسای اسباط بودند و در ایام حضرت مسیح دوازده خواری بودند و در ایام حضرت محمد دوازده امام بودند. و لکن در این ظهور اعظم، بیست و چهار نفر هستند دو برابر جمیع؛ زیرا عظمت این ظهور چنین اقتضا نماید». عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۴۵ و ۴۶.

۲. Charles Mason Remey.



در همین زمان، جوانی از بهائیان خراسان که در اندونزی به سر می‌برد، خود را صاحب آیینی تازه خواند. وی که «جمشید معانی» نام داشت، خود را «سماءالله» خواند و کتاب «انسان» را نگاشت. جمشید معانی در ایران، اندونزی، پاکستان و آمریکا هوادارانی یافت.

فصل ششم

بھائیوں و تحریف مأموریت مہدی موعود

با بررسی عقاید بهائیان مشخص می‌شود که آنان برای جاانداختن عقیده خود انحرافی اساسی در بحث قائمیت و خاتمیت ایجاد کرده‌اند؛ به این ترتیب که می‌گویند هدف قیام قائم موعود مسلمانان، احیای آیین جد خویش یعنی شریعت اسلام نیست (تحریف مفهوم قائمیت)، بلکه امام قائم، خود پیامبر جدیدی است که مأموریتش نسخ اسلام و آوردن آیین و شریعتی جدید است (انکار اصل خاتمیت). این در حالی است که مسلمانان به خاتمیت پیامبر اسلام باورمندند.

خاتمیت به این معنی است که پیامبر اسلام، آخرین پیامبر خداست و بعد از ایشان پیامبری مبعوث نخواهد شد و دین اسلام نسخ نخواهد گردید. بر این مبنا همه مسلمانان معتقدند که رسالت موعود اسلام احیای آیین جد خویش است و او هرگز مأمور به آوردن دین جدیدی نیست؛ اما بهائیان برای زمینه‌سازی برای دین خویش به تحریف مفهوم قائمیت پرداخته، سعی دارند که با نادیده گرفتن اصل خاتمیت، قائم را یک پیامبر اولوالعزم و آورنده دین جدید معرفی کنند.

هنگامی که مسلمانان به روشنی بدانند که اصل خاتمیت، باوری الهی است و ریشه در متون اصیل اسلامی دارد، مجال طرح هرگونه تحریف در مفهوم قائمیت و دعوی نبوت جدید را از مدعیان می‌گیرد.



ما در این بخش ابتدا اصالت این باور را در اسلام می‌نمایانیم و سپس به تناقضات فراوانی که بهائیت در ادعای خود در این باب با آن دست به گریبان است، خواهیم پرداخت.

عقیده مسلمانان درباره مأموریت قائم

شیعیان، بلکه تمام مسلمانان، معتقدند که اسلام آیین نهایی عالم و پیامبر اسلام پیغمبر خاتم است. بر همین سیاق همه آنان معتقدند که ظهور موعود اسلام نه به هدف تغییر در دین؛ بلکه به هدف احیای همان آیین محمدی خواهد بود.

از همان روزگاران دیرین که راست‌دینان و پاک‌ایمانان، در گوشه و کنار جهان، چشم به راه بودند تا رهبری ربّانی، در کسوت پیامبر آخرالزمان، از سرزمین سوزان حجاز به پا خیزد، بر اساس آموزه‌هایی که از پیامبران پیشین آموخته بودند، این سخن ورد زبان آن نیک‌نهادان بود که: «این فرستاده الهی آخرین است و برترین»^۱.

از نخستین روزهای درخشش خورشید تابان اسلام نیز تمام مسلمانان به پیامبرشان به چشم پایان‌دهنده راهبران آسمانی و به کتابشان «قرآن» به عنوان فرجام پیام‌ها و نوامیس ربّانی می‌نگریستند. این اعتقاد اصیل را خود پیامبر در درون دل آنان نهاده بود که هنوز هم پس از قرن‌ها همچنان در گنجینه سینه هر مسلمان، از هر دسته و گروه، جای دارد. در نظام الهی اسلام، برای تحقق این امر، یعنی خاتمیت پیامبر اکرم ﷺ، زمام امور مسلمانان و هدایت دینی آنان پس از پیامبر، به دست با کفایت دوازده جانشین پاک‌نهاد از سلاله پیامبر سپرده

۱. به عنوان نمونه نگاه کنید به گفتار بحیرای راهب که به هنگام دیدار پیامبر اکرم در سن نوجوانی و پیش از بعثت ایشان، آن حضرت را بر اساس بشارات انبیای قبل شناخته و ایشان را «سید ولد آدم» و «سید المرسلین» و «امام المتقین» و «خاتم النبیین» خطاب کرده است. رک. صدوق، کمال الدین. باب ۱۴، ص ۱۸۵.

شده است کہ پس از ایشان تا قیام قیامت و آخر دنیا همواره یکی از این اوصیا در بین مردم خواهد بود و هیچ گاہ زمین از حجت الہی بی بہرہ نخواهد بود. در جای خود دانستیم کہ آخرین گوہر آسمانی از این سلالہ نورانی با نام زیبای مہدی، پس از دورانی طولانی قیام می کند و زمین را کہ در اثر فاصلہ گرفتن مسلمانان از دستورات حیات بخش اسلام، پراز ظلم و ستم شده است، با احیای مجدد آیین جدش پراز عدل و داد خواهد ساخت. بہ این ترتیب قائم موعود اسلام بہ هیچ وجہ آورندہ دین جدیدی نیست؛ بلکہ احیاگر آیین اسلام و برافرازندہ پرچم همان دین در سراسر جہان است.^۱

بدعت بہائیان دربارہ مأموریت قائم

بہائیان برخلاف تمامی نصوص و روایات اسلامی، چنین ادعا می کنند کہ قائم اسلام، پیامبر جدیدی است کہ با آمدنش دورہ اسلام بہ پایان می رسد و آیین دیگری بہ وسیلہ او آورده می شود. اینان آن گاہ کہ با انبوه سخنان دانشمندان اسلامی مبنی بر خاتمیت پیامبر اکرم ﷺ و قائمیت مہدی موعود - بہ همان معنایی کہ در بالا ذکر شد - مواجه می شوند، با بی پروایی آن دانشمندان را بہ نادانی متہم می کنند و مدعی می شوند کہ کسانی کہ چنین برداشتی از آیات و روایات مربوط بہ خاتمیت دارند، حقیقت را نفہمیدہ اند؛ در نتیجہ اعتقاد بہ خاتمیت پیامبر اسلام را پنداری ساختہ و پرداختہ اوهام مسلمانان می دانند. در ادامہ، این ادعا و پندار بہائیان را از چند منظر بہ نقد می کشیم تا ببینیم آیا مأموریت قائم مسلمانان مہجور ساختن اسلام است یا تجدید و احیا و عزت دادن بہ آن.

۱. یادآور می شویم کہ جملہ غلط انداز "یاتی بدین جدید" هیچ گونه مستند روایی ندارد؛ در مقابل عباراتی چون "اللہم و اجعلہ... مُجَدِّداً لِمَا غَطَّلَ مِنْ أَحْکَامِ کِتَابِکَ. وَ مُشَیِّداً لِمَا وَرَدَ مِنْ أَعْلَامِ دِینِکَ وَ سُنَنِ نَبِیکَ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَ آلِہِ..." در ادبیات دینی ما فراوان بہ چشم می خورد.



تعارض دیدگاه بهائیان دربارهٔ مأموریت قائم با مبانی اسلامی و بهائی

بیان شد که بهائیان، مهدی موعود را در شمار پیامبران قلمداد می‌کنند و بلکه او را در رتبهٔ پیامبران اولوالعزم و مستقل قرار می‌دهند که مأمورند تا دین پیشین را نسخ کرده و آیین نو دراندازند. این سخن عباس افندی (عبدالبهاء) است که می‌گفت: «کلیه انبیا بر دو قسمند، قسمی نبی بالاستقلالند و متبوع و قسمی دیگر غیر مستقل و تابع. انبیای مستقله اصحاب شریعتند و مؤسس دور جدید که از ظهور آنان عالم خلعت جدید پوشد و تأسیس دین جدید شود و کتاب جدید نازل گردد... آن مظاهر نبوت کلیه که بالاستقلال اشراق نموده‌اند مانند حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت اعلی [=باب] و جمال مبارک [=بهاءالله]».^۱

در ادامه، تعارض این ادعا را با خاتمیت پیامبر اسلام و مأموریت تعیین شده برای حضرت مهدی بیان خواهیم کرد و از جمله نشان می‌دهیم که برداشت شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی دربارهٔ خاتمیت اسلام که از سوی باب و بهاء، دو نور نیر و دو عالم واصل به حق شناسانده شده‌اند، همان برداشتی است که دیگر مسلمانان دربارهٔ نسخ نشدن آیین محمدی داشته و دارند و مخالف آن تفسیری است که باب و بهاء در این باره ارائه داده‌اند. بگذریم که علی محمد باب نیز در اوائل کار خویش بر خاتمیت آیین رسول اکرم تصریح کرده و بهاءالله نیز در جایی ختم نبوت و رسالت را به نبی اسلام داشته تا خود را فراتر از یک پیامبر معرفی نماید! بدین ترتیب تعارضات دیدگاه اهل بهاء را دربارهٔ مأموریت قائم در چند محور بررسی خواهیم کرد:

۱. عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.



- الف. تعارض با نص قرآن درباره خاتمیت پیامبر اسلام
- ب. تعارض با احادیث اسلامی درباره خاتمیت پیامبر اسلام
- ج. تعارض با احادیث اسلامی درباره مأموریت قائم
- د. تعارض با عقیدہ شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی درباره خاتمیت پیامبر اسلام
- ه. تعارض با عبارات صریح شخص باب و بہاء اللہ

۱. تعارض با نص قرآن درباره خاتمیت پیامبر اسلام

کتاب آسمانی قرآن، با همان شیوہای کہ ویژہ اوست، یعنی "بیان حقایق گسترده و عمیق، در قالب یک عبارت کوتاہ و صریح" از این حقیقت، یعنی خاتمیت اسلام، بہ تکرار یاد می کند و ہر بار از دریچہای تازہ بدان می پردازد.

• یک جا آیین خود را معتدل ترین و پایدارترین می شمارد: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ»^۱ یعنی: «ہمانا بہ راستی این قرآن مردم را بہ آیینی راہنماست کہ دادگرا نہ ترین و استوارترین کیش است و ایمان داران را نوید می دہد». چنین آیینی نیاز بہ تغیر و تبدیل بہ دین دیگری ندارد.

• جایی دیگر خود را انداز دہندہ تمامی انسان ہا از زمان نزول قرآن بہ بعد و بہ ہر کس این قرآن بہ او برسد، می داند. «قُلْ... أَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ»^۲ یعنی: «(ای پیامبر) بگو... بہ من آیات این قرآن وحی شدہ تا بہ وسیلہ آن شما و ہر کس را کہ پیام این قرآن بہ او برسد، بیم دہم...».

۱. اسراء (۱۷): ۹.

۲. انعام (۶): ۱۹.



• برخی دیگر از آیات قرآن، پیامبر را به عنوان فرستاده خدا به سوی "همه بشر" نام می‌برد. مثل: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً»^۱ یعنی: «بگو: ای مردم! من پیام‌آور خدا به سوی همگی شما هستم» و «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا»^۲ یعنی: «و ما تو را نفرستادیم مگر اینکه بنا داریم نویدها و تهدیدهای ما را به همه انسان‌ها برسانی».

• و بالأخره در آیه ۴۰ سوره احزاب، ایشان را "فرجام و پایان بخش سلسله انبیا" دانسته و می‌فرماید: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» یعنی: «حضرت محمد ﷺ پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست، بلکه فرستاده خدا و پایان دهنده پیامبران است».

آیه اخیر بیش از هر آیه دیگری در مورد خاتمیت به کار می‌رود و درباره آن گفتگوها شده که در مبحث آینده به آن خواهیم پرداخت.

اگر به راستی این دین برای همه انسان‌ها و همیشه تاریخ آمده باشد، بی‌معنی است که پنداشته شود قائم موعود مأموریت انهدام و نسخ آن را داشته است.

۲. تعارض با احادیث اسلامی درباره خاتمیت پیامبر اسلام

برای فهم بیشتر از مقصود آیات قرآن در باب همیشگی بودن اسلام و خاتمیت رسول اکرم به گفتار حاملان علوم قرآن، یعنی پیامبر و خاندان پاکش نیز رجوع می‌کنیم، تا مفاهیم این آیات را از زبان آنان هم بشنویم.

۱. اعراف (۷): ۱۵۸.

۲. سبا (۳۴): ۲۹.



روایت نخست:

گفتار خود را با سخنی از پیامبر کہ شیعه و سنی ہر دو آن را روایت کردہ اند، آغاز می کنیم: شیخ عالم مفسر، امین الاسلام ابوعلی طبرسی، دانشمند بزرگ شیعه، در تفسیر کبیر خود «مَجْمَعُ الْبَيَان» و حافظ بخاری و حافظ ترمذی و احمد حنبل و مسلم نیشابوری، کہ ہمہ از رجال حدیث اہل سنت اند، در کتب «صحیح» و «سُنَن» خود آورده اند کہ رسول اکرم ﷺ فرمود:

مَثَلُ مَنْ وَ مَثَلُ أَنْبِيَاءٍ دِيْغَرٍ، مَانَنْدِ مَرْدِيْ اسْتِ كِهْ كَاخِي سَاَزْدِ وَ
آن را از ہر جہت کامل و زیبا نماید، جز آنکہ جای یک خشت
را خالی گذارد. آن گونہ کہ ہر کس وارد کاخ می شود و بدان
می نگرد می گوید: چہ زیباست! فقط جای این خشت خالی
ماندہ. اینک بدانید کہ من همان آخرین خشتِ کاخِ انبیا
ہستم و از این رو پیامبران بہ من پایان یافته اند.^۱

روایت دوم:

در نہج البلاغہ از امام علی بن ابی طالب دربارہ پیغمبر چنین نقل شدہ
است:

فَقَفِّيْ بِهِ الرُّسُلَ وَ خَتَمَ بِهِ الْوَحْيَ.^۲
خدا او را در آخر ہمہ رسولان قرار داد و وحی را بہ او پایان
بخشید.

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۶۷؛ بخاری، صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۲ و ۱۶۳؛ مسلم
نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۶۴ و ۶۵؛ ترمذی، سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۲۵؛ احمد بن حنبل،
مسند احمد حنبل، ج ۳، ص ۳۶۱.

۲. سید رضی، نہج البلاغہ، خطبہ ۱۳۳.

روایت سوم:

ثقة الاسلام کلینی در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمود:

لَقَدْ خَتَمَ اللَّهُ بِكِتَابِكُمُ الْكِتَابَ وَ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمُ الْأَنْبِيَاءَ.^۱
بی شک، خداوند با کتاب شما (قرآن) کتب آسمانی را پایان داد و با پیامبر شما همه پیامبران را فرجام بخشید.

روایت سوم:

در مکتوبی از حضرت رضا علیه السلام نیز درباره رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده است:

سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ أَفْضَلُ الْعَالَمِينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ وَ لَا تَبْدِيلَ لِمِلَّتِهِ وَ لَا تَغْيِيرَ لِشَرِيعَتِهِ.^۲
سرور فرستادگان و پایان دهنده پیامبران و برتر مردمان جهان است که پس از او پیغمبری نخواهد بود و آیین او به آیین دیگری بدل نخواهد شد و کیش او دگرگونی نخواهد یافت.

روایت چهارم:

احمد بن حنبل، محدث شهیر سنی، در کتاب مُسْنَد خود از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که:

إِنَّ الرِّسَالَةَ وَ الثَّبُوتَ قَدْ انْقَطَعَتْ فَلَا رَسُولَ بَعْدِي وَ لَا نَبِيَّ.^۳
همانا رسالت و نبوت خاتمه یافت، پس نه رسولی و نه نبی ای پس از من نخواهد بود.

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۷.

۲. صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۲.

۳. احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۳، ص ۲۶۷.



با توجه به این روایات صریح، جای شبهه باقی نمی ماند که قائم اسلام هرگز به عنوان پیامبر دیگر مبعوث نخواهد شد و کتاب او به وسیله کتابی دیگر مانند بیان باب و اقدس بهاء الله جایگزین نخواهد شد و هیچ شریعت جدیدی احکام شریعت او را تغییر نخواهد داد.

۳. تعارض با احادیث اسلامی درباره مأموریت قائم

بررسی سیره شیعیان در طول تاریخ از صدر اسلام تاکنون به روشنی نشان می دهد که در هیچ نقطه ای شیعه ای را نمی یابیم که از وعده پیامبر خدا درباره قائم موعود، برداشتی را داشته باشد که بهائیان ادعا می کنند؛ به عبارت دیگر منتظر آمدن فردی باشد که دین جدیدی بیاورد و دین اسلام را نسخ نماید؛ بلکه همه مسلمانان و از جمله شیعیان در همه نقاط عالم اسلام در این اعتقاد شریک اند که آن منجی موعود برای احیای شریعت محمدی و رفع پیرایه هایی که بدان بسته اند، می آید. او نه تنها از بین برنده اسلام نیست؛ بلکه احیاگر آن است. آری، او می آید تا چهره زیبای دین محمدی را که در طول تاریخ و در اثر اعمال ناپسند مردم، زنگار گرفته و به جهت بی توجهی مردم مهجور واقع شده، دوباره نمایان و تماشایی سازد. نمونه ای از روایات که در کتب شیعه در این باره نقل شده است، چنین است:

۱- شیخ صدوق رضوان الله علیه در «کمال الدین» از حضرت پیغمبر نقل کرده است که فرمود:

القائم من وُلدی اِسْمُهُ اِسمی و کُنِیَّتُهُ کُنِیتی و شَمَائِلُهُ شَمَائِلِی و سَنَّتُهُ سَنَّتِی و یَقِیمُ النَّاسَ عَلٰی مِلَّتِی و شَرِیعَتِی.^۱
قائم از فرزندان من است نامش نام من و کنیه اش کنیه من
(ابوالقاسم) و چهره اش چهره من و روشش روش من است و
مردم را بر ملت و شریعت من و می دارد.

۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۱۱.



۲- امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریک می‌فرمایند:

يُعْطِفُ الْهَوَى عَلَى الْهُدَى إِذَا عَظَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهَوَى وَ
يُعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَظَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ ... وَ يُخَيِّ
مَيِّتَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ.^۱

او خواهش نفسانی را به هدایت آسمانی بازگرداند، آن هنگام که - مردم - هدایت آسمانی را تابع خواهش نفسانی سازند، و رأی آنان را پیرو قرآن کند، آن هنگام که قرآن را تابع رأی خود کرده باشند ... و آنچه از کتاب و سنت مرده است، زنده فرماید.

۳- امام صادق علیه السلام ذیل آیه «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً» می‌فرمایند:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عجل الله تعالی فرجه الشریک لَا يَبْقَى أَرْضٌ إِلَّا نُودِيَ فِيهَا بِشَهَادَةٍ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.^۲

آن هنگام که قائم به پا خیزد، هیچ نقطه‌ای از زمین باقی نماند مگر آنکه در آن ندای شهادت به وحدانیت خدا و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم سر داده خواهد شد.

علاوه بر این دست احادیث، انبوه ادعیه و زیاراتی که از دوران‌های قدیم تا به همین امروز در دست شیعیان سرتاسر عالم است و در مجامع و هیئات و مساجد و ... به صورت فردی یا جمعی با آن الفاظ از درگاه ایزد منان تعجیل در ظهور آن موعود و منجی را می‌خواهند، نشانگر این اعتقاد راستین می‌باشد که آنان در تمنای احیای قرآن و سنت نبوی به دست آن حضرت بوده و هستند، نه آنکه در انتظار نسخ اسلام و آمدن دین جدید به وسیله او باشند. در اینجا برای نمونه، چند مورد از این احادیث و ادعیه و زیارات را نقل می‌کنیم:

۱. سید رضی، نهج البلاغة، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

۲. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳.



۱- مؤمنان و عاشقان حضرتش هر روز صبح در دعای عهد چنین با خدایشان مناجات می‌کنند:

اللَّهُمَّ وَاجْعَلْهُ ... مُجَدِّدًا لِمَا عُظِّلَ مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ وَ مُشَيِّدًا لِمَا رُذِّ [دَثَرًا] مِنْ أَعْلَامِ دِينِكَ وَ سُنَنِ نَبِيِّكَ ﷺ.^۱
 خداوندا! او را چنان کن که ... تجدیدکننده آن دسته از دستورات کتابت باشد که تعطیل شده و برافرازنده آن دسته از آثار دینت و سنت‌های پیغمبرت ﷺ باشد که مندرس گشته است.

۲- همچنین در دعای بعد از زیارت آل یس به درگاه الهی چنین عرضه می‌دارند:

اللَّهُمَّ ... أَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ^۲
 خدایا! ... به وسیله او دین پیامبرت را آشکار ساز.

۳- منتظران آن منجی موعود در هرپگاه جمعه گرد هم آمده، سوت‌ه دلانه این نوا را سر می‌دهند و با خدایشان راز و نیاز می‌کنند که:

أَيْنَ الْمُدَّخَرِ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَ السُّنَنِ، أَيْنَ الْمُتَخَيَّرِ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَ الشَّرِيعَةِ، أَيْنَ الْمُؤَمَّلِ لِإِحْيَاءِ الْكِتَابِ وَ حُدُودِهِ، أَيْنَ مُخَيِّ مَعَالِمِ الدِّينِ وَ أَهْلِهِ^۳

کجاست آنکه برای تجدید و بازسازی فرایض و سنن ذخیره شده؟ کجاست آنکه برای برگردانیدن آئین و شریعت مقدس اسلام برگزیده شده؟ کجاست آنکه آرزومندیم تا کتاب و حدود آن را زنده گردانند؟ کجاست آنکه آموزه‌های دین و اهل آن را زنده سازد؟

۱. سیدابن طاووس، مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۶۵.

۲. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۹۵.

۳. ابن مشهدی، المزار الکبیر، ص ۵۷۹.

۴- در زیارت حضرات عسکریین علیهم‌السلام خطاب به امام حسن عسکری عرضه می‌داریم:

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا الْإِمَامِ الْمُنتَظَرِ ... الْمُعِيدِ رَبَّنَا بِهِ الْإِسْلَامُ
جَدِيداً بَعْدَ الْإِثْمَاسِ وَالْقُرْآنَ غَضّاً بَعْدَ الْإِنْدِرَاسِ.^۱
سلام بر توای پدر امام منتظر ... همو که خداوندگارمان به دست
او اسلام را بعد از مخفی شدن به صورت نو بر می‌گرداند و قرآن را
بعد از فراموش شدن، ترو تازه می‌سازد.

نظیر این‌گونه عبارات در لابه‌لای روایات و ادعیه و زیارات زیاد است و کسی که اندک آشنایی با مجامع روایی شیعه داشته باشد، به هیچ‌وجه سخن مغرضانه بهائیان را در باب نقش قائم موعود مبنی بر نسخ دین اسلام و آوردن دین جدید نخواهد پذیرفت.

۴. تعارض با عقیده شیخ احمد و سید کاظم درباره خاتمیت پیامبر اسلام
از نظر بهاء الله گرچه عموم دانشمندان و عوام مسلمان از دیرباز فهم
درستی از دین اسلام نداشته‌اند؛ لیکن دو عالم بزرگ شیخی یعنی
شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی حقیقت دین را دریافته و
به‌دور از تصورات غلط عنوان کرده‌اند. وی در این باره می‌نویسد:

از صدر اسلام، اکثری در بحر اوهام و ظنون مستغرق؛ بعد از
خاتم انبیاء و ائمه طاهرین دو نفس به حق واصل و به طراز
آگاهی مزین، مرحوم شیخ و سید، علیهما بهاء الله الابهی.^۲

از این دو تن عبارات صریحی پیرامون خاتمیت پیامبر اسلام و عدم
نسخ شریعت محمدی رسیده که در اینجا به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم
و آن را حجتی در برابر اهل بهاء قرار می‌دهیم.

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۶۷.

۲. اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۳۴.



۱. ترجمہ عبارت شیخ احمد احسائی در رسالہ حیاة النفس، درباره آیہ چہلم سورہ احزاب و حدیث معروف منزلت، چنین است:

حضرت محمد بن عبد اللہ ﷺ خاتم پیامبران است و پس از او ہرگز پیامبری نخواہد آمد؛ زیرا خداوند درباره ایشان فرمودہ است: محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست و لکن رسول اللہ و خاتم النبیین... و پیامبر اکرم خود نیز فرمودہ است: لا نبی بعدی. پس فرمایش آن حضرت حق است و باید بپذیریم و بنابراین عقیدہ ما این است کہ پس از آن حضرت، پیامبری نیست و او خاتم رسولان است.^۱

۲. ترجمہ عبارات سید رشتی در رسالہ غریہ چنین است:

ہمہ مسلمانان ہم آواز و ہم رأی شدہ و اجماع دارند بر اینکہ بہ یقین، نبوت الہی با گزینش حضرت رسول اکرم پایان یافتہ و تا ابد ہر کس کہ بہ حد تکلیف دینی رسد، باید زیر لوای آیین این پیغمبر بہ سر برد.^۲

۳. سید کاظم رشتی در رسالہ الحجۃ البالغۃ نیز درباره شریعت پیامبر اکرم ﷺ می نویسد کہ عقیدہ خود وی نیز همان است کہ مورد اجماع علمای مسلمان پیش از وی بودہ است:

نعتقد أنّ الشریعة السادسة حاملها محمد ﷺ و أنّها ناسخة لجميع الشرائع، غیر منسوخة ابدًا و أنّ تلك الشرائع کلّھا مقدّمات لظهور شریعته صلی اللہ علیہ و آلہ.^۳

۱. احسائی، جوامع الکلم، ج ۵، ص ۳۴ و ۳۵؛ رسالہ حیاة النفس، نیز بنگرید بہ جوامع الکلم، ج ۵، ص ۹۰؛ ترجمہ رسالہ حیاة النفس از سید کاظم رشتی.

۲. رشتی، جواهر الحکم، ج ۸، ص ۱۸۵ و ۱۸۶؛ الرسالۃ الغریۃ

۳. رشتی، جواهر الحکم، ج ۷، ص ۱۸۴؛ رسالۃ الحجۃ البالغۃ.

با وجود این عبارات صریح، آیا باز هم می‌توان خاتمیت را پنداری بی‌مدرک و عوامانه و ناشی از عادت و گرایش ذهنی عوام متعصب هر دین به خاتم دانستن دینشان دانست؟! و آیا می‌توان پذیرفت که فهم دانشمندان مسلمان از کلمات صریح خداوند و پیامبر و اهل بیت درباره خاتمیت پیامبر اسلام اشتباه بوده است؟! و قائم اسلام پیامبر اولوالعزم دیگری است که برای مهجور ساختن آیین اسلام می‌آید؟!!

۵. تعارض با عبارات صریح شخص باب و بهاءالله

از آنجا که «خورشید را به گِل نتوان اندود»، پرتو آفتاب حقیقت خاتمیت از لابه‌لای ابرهای تیره آثار بهائی نیز تابان گشته و موارد بسیاری را می‌توان نشان داد که گویای این عقیده راستین است:

۱. میرزا علی محمد باب در ابلاغیه «آلف» خود شهادت می‌دهد که:

وَلَمْ يَنْسَخْ شَرِيعَتَهُ وَلَمْ يُبَدِّلْ مِنْهَا جُزْءًا وَ مَنْ زَادَ حَرْفًا أَوْ نَقَصَ شَيْءًا مِنْ شَرِيعَتِهِ فَيَخْرُجُ فِي الْحَيَاتِ مِنْ طَاعَتِكَ وَ أَنَّ الْوَحْيَ بِمِثْلِ مَا نُزِّلَ عَلَيْهِ قَدْ انْقَطَعَ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ عِنْدِكَ.^۱

شریعت رسول اکرم نسخ نشده و روش او دگرگون نگشته و هرکس که حرفی بر آیین او بیفزاید و یا از آن بکاهد، بی‌درنگ از طاعت تو بیرون خواهد شد و همانا آن‌گونه وحی الهی که بر او فرود آمد، دیگر پس از او پایان پذیرفت.

۲. میرزا حسین علی در بیان رفعت مقام خود گفته که با توجه به خاتمیت پیامبر اسلام، معلوم می‌شود که مقام من فوق نبوت است:

۱. برای مطالعه بیشتر درباره عقیده شیخ احمد و سید کاظم در باب خاتمیت حضرت محمد ﷺ مراجعه کنید به: محسن فیض، بشارت مرهوم؛ جستاری در باب تجلیل بهائیان از شیخ احسانی و سید رشتی.

۲. فاضل مازندرانی، اسرار الآثار، ج ۱، ص ۱۸۱.



«از ختمیت خاتم، مقام این یوم ظاہر و مشہود»^۱ در کتاب «رحیق مختوم» جلد یکم صفحہ ۱۰۶ در ذیل این کلام بہاء چنین می نویسد:

در قرآن، سورۃ الاحزاب، محمّد رسول اللہ را خاتم النبیین فرمودہ. جمال مبارک [=بہاء اللہ] جلّ جلالہ در ضمن جملہ مزبورہ می فرمایند کہ مقام این ظہور عظیم و موعود کریم از مظاهر سابقہ بالاتر است، زیرا نبوت بہ ظہور محمّد رسول اللہ کہ خاتم النبیین بود، ختم گردید.

نظیر ہمین بیان را دربارہ ہمین کلام، آقای اشراق خاوری در صفحہ ۱۱۴ جلد یکم «قاموس توقیع منیع» دارد، آنجا کہ می گوید:

مقصود آن است کہ در قرآن مجید، خداوند متان، حضرت رسول ﷺ را خاتم النبیین نامیدہ و سلسلہ نبوت را بہ وجود مبارکش ختم کردہ و در سورۃ الاحزاب نازل شدہ قولہ تعالیٰ «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»

و در جلد دوم ہمین کتاب صفحہ ۳۷۷ در ترجمہ لغت «ختمیت» می نویسد:

ختمیت = آخر بودن، صفت مُختَصِر بہ حضرت رسول.

آری، با عنایت بہ آیات کریمہ قرآنی و احادیث شریفہ اسلامی (و متون معتبر بہائی) برای ہیچ خردمندی، جای کمترین تردیدی، در درستی عقیدہ خاتمیت نمی ماند و اصالت آن مسلم می شود و خود بہائیان نیز در سواردی کہ «خاتمیت پیامبر اسلام» را با ظہور بہاء اللہ در تعارض نمی دیدند، همان برداشت سلیم مسلمانان را از ختم نبوت ابراز کردہ اند.

۱. این جملہ را شوقی افندی از بہاء اللہ نقل کردہ است. شوقی افندی، دور بہائی، ص ۱۸ و ۱۹.

نقد و بررسی استدلال‌های بهائیان در باب خاتمیت

پیشتر گفتیم که مفهوم حقیقی خاتمیت این است که: «پس از اسلام آیینی، و پس از قرآن کتابی، و پس از حضرت محمد ﷺ پیام‌آوری، از سوی آفریدگار جهان، برای تشریع دین نوینی نخواهد آمد»؛ اما بهائیان، کوشیده‌اند تا این درک درست از خاتمیت را از ریشه برآورده، به جایش مفاهیم نادرستی در پهنه اندیشه‌ها بنشانند. در اینجا سه نمونه از این کج‌روی‌ها را بررسی می‌کنیم:

۱. خاتم؛ پایان‌دهنده یا زینت؟

گویند:

«خاتم النبیین به معنای پایان‌دهنده و فرجام پیامبران نیست؛ زیرا خاتم یعنی زینت؛ همان‌گونه که انگشتر را نیز خاتم می‌نامند؛ و بنابراین خاتمیت رسول اکرم به معنی زینت بودن ایشان برای انبیاء الهی است».

پاسخ:

۱. گویا حضرات فراموش کرده‌اند که شواهد خاتمیت در متون اسلامی، تنها تعبیر «خاتم النبیین» نیست، بلکه ده‌ها تعبیر دیگر مانند: «لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ» و «قَفِيَ بِهِ الرُّسُلُ» و «لَا تَبْدِيلَ لِمِلَّتِهِ» و «أَنَا مَوْضِعُ اللَّيْنَةِ» (من جای همان خشت خالی کاخ نبوت) و «لَا تَغْيِيرَ لِشَرِيعَتِهِ» و «خَتَمَ بِهِ الْوَحْيَ» و «لَا رَسُولَ بَعْدَهُ» و «خَتَمَ بِكِتَابِكُمُ الْكُتُبَ» و امثال آن یافت می‌شود که به فرض درستی ایراد بالا، باز هم خاتمیت اصیل را به همگان می‌فهماند و پوچی گفتار اسلام‌ستیزان و ردیه‌نویسان بهائی را برملا می‌کند.

۱. بعضی از این موارد را پیشتر ملاحظه فرمودید.

۲. از این گذشته، پیشوایان بهائی در کتب خویش، خاتمیت را به: «نسخ نشدن کیش و دگرگون نشدن آیین و پایان یافتن وحی و ختم سلسلہ نبوت و...» معنا کرده‌اند و گفتار آنان راہ گریزی برای پیروانشان نمی‌گذارد.

۳. واژه «خاتم» در زبان عرب به معنای چیزی است کہ به وسیلہ آن ختم و پایان اعلان می‌شود. اساساً وزن «فاعِل» به معنای «ما یُفَعَّلُ» به است و بر همین سیاق لفظ خاتم به معنای «ما یُختم به» می‌باشد.

اما چرا به انگشتر نیز خاتم می‌گفتند؟ پاسخ این است کہ چون در روزگاران گذشته، افراد مهم نام و نشان خود را بر روی نگین انگشتر خود حکاکی می‌کردند و آن را به دست می‌کردند تا از دستبرد دیگران محفوظ باشد، سپس «پایان» نامہ‌های خود را به وسیلہ انگشتر خود مهر می‌زدند و ختم نامہ را اعلان می‌کردند. از این روست کہ انگشتر را خاتم نامیده‌اند نہ آنکہ وجہ خاتم نامیدن انگشتر، زینت بودن آن باشد! به توضیح لغت‌شناس شہیر، ابن فارس دربارہ معنای ختم و خاتم دقت کنید:

ختم، اصل واحد و هو بلوغ آخر الشیء. یُقال ختمت العمل و ختم القاری السورہ. فاما «الختم» و هو الطبع علی الشیء، فذلک من الباب ایضاً لان الطبع علی الشیء لایکون الا بعد بلوغ آخره فی الاحراز، والخاتم مشتق منه لانّ به یُختم.^۱

پس دیدیم کہ خاتم به معنای زینت و زیور نیست و اگر انگشتر را نیز خاتم گفته‌اند، به سبب آن است کہ پایان مکتوبات را با آن مهر می‌کرده‌اند؛ به‌ویژہ کہ در عبارت خاتم النبیین، واژه خاتم به «گروہ پیامبران» اضافه شدہ و بنا بہ فرهنگ بالا، خاتم یک گروہ، آخرین نفرشان است. از این رو معنای «آخرین نبی» درست خواهد بود، نہ «زیور انبیاء».

۱. ابن فارس، معجم مقاییس اللغہ، ذیل ریشہ ختم

۲. خاتم النبیین؛ پایان‌دهنده نبوت و رسالت یا فقط پایان‌دهنده نبوت؟
گویند:

«تعبیر خاتم النبیین تنها نیامدن «انبیا» را می‌رساند؛ لذا می‌توان چشم به راه «رسولان» بود».

پاسخ:

۱. مطابق نظر مشهور، «نبی» در زبان عربی یعنی «خبردار و خبریافته» و «رسول» یعنی «فرستاده‌شده». به پیامبران الهی «نبی» می‌گوییم، زیرا اخباری از جانب خدا می‌آورند و به برخی از ایشان «رسول» می‌گوییم؛ زیرا از سوی او به سوی بشر گسیل گشته‌اند. این دو لقب با هم مابین نیستند و می‌توان به یک نفر هر دو لقب را داد (مانند پیامبر اسلام). با این توضیح، همه رسولان، اولاً نبی هستند و سپس مأموریت رسالت نیز بر دوش ایشان گذارده می‌شود. آری، همه انبیا به رسالت مبعوث نمی‌شوند. بنابراین اگر تنها گفته شود که: «نبی نمی‌آید»، برای درک خاتمیت رسالت نیز کاملاً کافی است؛ زیرا وقتی کسی نبی نباشد، «خبر» یا پیامی هم نخواهد داشت و به طریق اولی رسول و «پیام‌رسان» هم نخواهد بود. پس با «ختم نبوت»، خواه ناخواه رشته «رسالت» هم پایان خواهد یافت و دیگر دیانت تازه‌ای نخواهد آمد.

۲. پیشتر گفتیم که مستند ما برای خاتمیت تنها عبارت «خاتم النبیین» نیست؛ بلکه روایات و تعبیر بسیار دیگری نیز نقل شد که با توجه به همه آن‌ها به صراحت معنا و مفهوم خاتمیت برداشت می‌شود. اما در اینجا به امید بیدار شدن حق‌جویان، سخنی از بهاء‌الله را، درباره پیامبر اکرم ﷺ، از صفحه ۲۹۳ کتاب اشراقات شاهد می‌آوریم. شاید گم‌کرده راهی راه حق را باز یابد. بهاء‌الله در آنجا می‌گوید:



الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْعَالَمِ وَ مُرَبِّي الْأُمَمِ الَّذِي بِهِ انْتَهَتْ
الرِّسَالَةُ وَ النُّبُوَّةُ.

درود و سلام بر آقای جهان و پرورش دهنده تمام امت‌ها، آن‌کس
که به واسطه او رسالت و نبوت، هر دو پایان پذیرفت....

این عبارت شاید یکی از معجزات حضرت حق، برای فرو بستن دهان
سفسطه‌گران باشد. گویا بهاء الله سخنان اخلاف خود را پیش‌بینی
می‌کرده که چنین عبارت محکم و استواری را در اثبات پایان رسالت و
نبوت به حضرت محمد ﷺ بیان کرده است. دقت به کلمه «انت‌هت»
نشان دهنده آن است که جناب ایشان، «انت‌ها و پایان رسالت و نبوت»
را برای حضرت ختمی مرتبت قائل بوده است. در این عبارت دیگر
نشانی از لفظ خاتم دیده نمی‌شود تا دستاویز مبلغان بهائی قرار گیرد
و مفهوم زینت بودن یا نگین انگشتی را از آن تفسیر کنند. همچنین
تأکید بهاء بر پایان یافتن هر دو مقوله نبوت و رسالت، جای تردیدی
نمی‌گذارد که وحی و ابلاغ آن، به وجود مقدس نبی مگرم اسلام خاتمه
یافته و پس از ایشان، چنین مقامی برای دیگران نخواهد بود. در واقع،
بہائیان را نشاید که باب نبوت را بسته بدانند و بر ادامه ارسال رسولان،
معتقد باشند. چرا که بهاء الله، هم نبوت و هم رسالت را به وجود آن
حضرت پایان یافته تلقی کرده است.

۳. روز هزار ساله

مبلغان بهائی از آنجا که دیده‌اند فاصله زمانی میان آغاز داعیه باب
و آغاز ایام غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه (شهادت امام حسن عسکری علیه السلام)
نزدیک به هزار سال است، کوشیده‌اند تا در میان متون اسلامی یک
عبارت «ألف سنة» به دست آورند و بشارت بر پایان اسلام و آغاز کیش
بابی بشمارند. در این مسیر چندین عبارت بی ارتباط، به چنگ آورده،
دستاویز ساخته‌اند که آبرومندانه‌ترین‌اش به قرار زیر است.

گویند:

«قرآن کریم مدت دوام اسلام را هزار سال دانسته، آنجا که بیان فرموده: «يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ»^۱ و این آیه را این‌گونه ترجمه می‌کنند: «خدا دیانت اسلام را از آسمان به زمین می‌فرستد. آن‌گاه این آیین در روزگاری که هزار سال است، بنا به شمارش شما، به‌سوی او باز می‌گردد و نسخ می‌شود». اگر این هزار سال را از سال وفات امام عسکری علیه السلام بشماریم، سال ۱۲۶۰ هـ. ق که سال بعثت حضرت باب است، به‌دست می‌آید».

پاسخ:

۱. پیش از آنکه معنای راستین آیه را بیان داریم، باید نشان دهیم که این آیه حتی با همین معنای دست‌خورده نادرست نیز نمی‌تواند شاهد درستی بابیت و بهائیت باشد. نخست می‌پرسیم: چرا مبدأ این هزار سال را سال وفات امام حسن عسکری علیه السلام به‌شمار آورده‌اید؟ اگر این هزار سال مدت درنگ اسلام در جهان است، بایستی مبدأ را آغاز بعثت بگیریم که در آن صورت پایان عمر اسلام سال ۹۸۷ خواهد شد که با پیدایش باب ۲۷۳ سال فاصله خواهد داشت. در ضمن شما خود می‌دانید که میرزا علی‌محمد تا سال ۱۲۶۴ هـ. ق به آیین اسلام پای‌بند بوده و ادعایی جز بابیت حضرت حجت علیه السلام نداشته‌است، پس چه فکری برای این چهار سال و چند ماه کرده‌اید؟

اگر قرار باشد هرکس هر آیه قرآن را به‌دلخواه خود معنا کند و آن‌گاه با هزار و یک توجیه نادرست آن را به مقصود خود بچسباند، دیگر امتیاز حق از باطل چگونه ممکن خواهد شد؟ همین آیه مورد بحث را «غلام

۱. سجده (۳۲): ۵.

احمد قادیانی» رئیس قادیانیہ در آثار خود با توجیہاتی نظیر آنچه بہائیان دارند، بیان داشتہ و بہ سود خود بہ کارگرفتہ است. حال با این ادعاہا کدام دستہ درست می گویند؟ قادیانی ہا یا بہائی ہا؟ چارہ کار این است کہ ہمہ بافتہ ہا را دور بریزیم و بنگریم کہ معنای درست کلام خدا چیست.

۲. برای شناخت مفهوم دقیق آیہ شریفہ، از سہ شیوہ بہرہ می گیریم کہ عبارتند از لغت عرب، سیاق آیات و تبیین روایی.

نخست چند لغت آن را، بر اساس فرهنگ ہای لغت عربی ترجمہ می کنیم:

• تدبیر: نگرستن و اندیشیدن در فرجام کاری و سامان دادن و نظام بخشیدن بہ آن.

• امر: کار، فرمان، چیز.

• عروج: بالا رفتن و بہ اوج رسیدن، لنگ لنگان راہ رفتن.

بر مبنای لغت، واژہ "امر" لزوماً بہ فرمان تشریعی دلالت ندارد بلکہ می تواند ناظر بہ امور تکوینی باشد. تدبیر امر بیشتر با معنی "فرجام اندیشی و سامان دادن امور کائنات" سازگار است و فرجام اندیشی و سامان دادن دین و شریعت دور از ذہن می نماید. با این حال برای اینکہ بتوانیم دربارہ معنای درست تدبیر امر بہ قطعیت برسیم نیازمند شواہد بیشتری ہستیم.

در این زمینہ سیاق آیات و قرائنی کہ در آن ہا وجود دارد می تواند راہگشا باشد.



در کتاب خدا، آیات چندی به مبحث تدبیر امر اشاره دارد که عبارتند از: آیات ۴ تا ۹ سوره سجده و آیه ۲ و ۳ سوره رعد و آیات ۳ و ۳۱ سوره یونس.

در تمامی این آیات عبارت "يُدَبِّرُ الْأَمْرَ" استفاده شده است. لیکن سیاق آیات بر خلاف ادعای بهائیان ربطی به امر تشریع ندارد؛ بلکه ناظر به امر تکوین است و بیانگر آن است که خداوند نظام عریض و طویل عالم را خلق کرده و رزق و روزی دادن به آفریدگان را در سراسر این عالم گسترده از بالا تا پایین اداره و تدبیر می‌کند و چنین خدایی البته تواناست که این نظام را برچیند و در قیامت دوباره آن را برپا کند.

پروردگار شما الله است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز بیافرید سپس به عرش پرداخت؛ کارها را تدبیر می‌کند؛ و جز به رخصت او شفاعت‌کننده‌ای نباشد. این است الله پروردگار شما. او را بپرستید. چرا پند نمی‌گیرید؟ (۳) بازگشت همه شما به اوست. به یقین این وعده خداست. او مخلوقات را بیافریند. آنگاه آنان را به سوی خود بازگرداند، تا کسانی را که ایمان آورده و کار شایسته کرده‌اند از روی عدل پاداش دهد و کافران را به جزای کفرشان شرابی باشد از آب جوشان و عذابی باشد دردآور.^۱

بگو: چه کسی از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد؟ کیست که شنوایی و بینایی به دست اوست؟ زنده را از مرده پدید آرد و مرده را از زنده؛ و کارها را تدبیر می‌کند؟ خواهند گفت: الله. بگو: پس چرا پروا نمی‌کنید؟^۲

۱. یونس (۱۰): ۳ و ۴.

۲. یونس (۱۰): ۳۱.

اللہ، همان خداوندی است کہ آسمان‌ها را بی‌هیچ ستونی کہ آن را ببینید برافراشت، سپس بہ عرش پرداخت و آفتاب و ماہ را کہ ہر یک با برنامه‌ای در سیر ہستند رام کرد. کارها را تدبیر می‌کند و آیات را نمایان می‌سازد، باشد کہ بہ دیدار پروردگارتان یقین کنید.^۱

خداست کہ آسمان‌ها و زمین را و آنچه میان آن‌ہاست در شش روز بیافرید و آن‌گاہ بہ عرش پرداخت؛ شما را جز او کارساز و شفیع نیست. آیا پند نمی‌گیرید؟ (۴) کارها را از آسمان تا زمین تدبیر می‌کند و سرانجام در روزی کہ مقدار آن بہ حساب شما ہزار سال است بہ سوی او بالا می‌رود.^۲

خوانندہ آگاہ با کمتر دقتی در می‌یابد کہ در هیچ یک از این آیات صحبتی از تجدید نبوت و رسالت و تشریع مجدد یک دیانت جدید در میان نیست؛ بلکہ سخن دربارہٗ مراحل ششگانہ تکوین جہان مادہ و آفرینش انسان و خورشید و زمین و ماہ و نزول روزی مردم از آسمان و اموری از این قبیل است و سپس درہم پیچیدہ شدن آن‌ها در قیامت است کہ سرآغاز تکوین مجدد عالم و برپایی نظام بہشت و دوزخ است. بدین ترتیب تعبیر یعرج در آیہ شریفہ اشارہ بہ بالا رفتن و ارتقای نظام تکوین از حالت دنیوی بہ حالت اخروی است. (دنیا بہ معنای دنی تر یا همان پست تر است).

در مرحلہٗ سوم کاوشی در روایات می‌کنیم. در گنجینہٗ احادیث شیعہ بہ حدیثی از امام صادق بر می‌خوریم کہ توضیح می‌دهند کہ قیامت ۵۰ مرحلہ دارد. ہر مرحلہ از آن‌ها ہزار سال است و بہ این ترتیب قیامت ۵۰ ہزار سال خواہد بود. آن حضرت سپس بہ آیہ مورد نظر ما اشارہ

۱. رعد (۱۳): ۲.

۲. سجده (۲۲): ۴ و ۵.



می‌کنند تا نشان دهند که هر مرحله از قیامت چقدر طول می‌کشد.

از این حدیث در می‌یابیم که ۱۰۰۰ سال مورد نظر در آیه یدبر الامر بخشی از بخش‌های ۵۰ گانه قیامت است و ربطی به دوران‌های پیش از آن ندارد^۱ و ظاهراً منظور، نخستین مرحله از مراحل قیامت است.

اینک با عنایت به معانی لغات، سیاق آیه و روایات اهل بیت، در می‌یابیم که مفهوم آیه به‌کلی با آنچه بزرگان بهائی پرداخته‌اند، تباین دارد؛ زیرا مفهوم آن چنین می‌شود: «خدا همه کارهای این جهان را، از آسمان تا زمین، نظام می‌دهد و سر و سامان می‌بخشد. سپس این ترتیب کنونی آفرینش را در مدتی که به‌شمارش شما هزار سال است، درهم می‌پیچید و آن را بالا برده، نظام تازه و برتری جایگزین آن می‌شود».

به بیان روشن‌تر، آفریدگار آگاه، آفرینش جهان را بر اساس سامان متینی نهاده و دوام و درنگ آن را با گماردن فرشتگانی که نگهبان آن نظام‌اند تضمین نموده است.^۲ به گاه فرارسیدن رستاخیز بزرگ و برپایی روز قیامت، این فرشتگان نگهبان از پهنه جهان فرا می‌روند و سامان موجود به تدریج و در طول هزار سال جمع می‌شود.^۳ این دوره هزارساله، نخستین مرحله از پنجاه مرحله قیامت خواهد بود که در آن، قواعد کنونی حاکم بر نظام مادی جهان فرو می‌ریزد و آن‌گاه، در مراحل بعدی

۱. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا عَلَيْهَا فَإِنَّ لِلْقِيَامَةِ خَمْسِينَ مَوْقِفًا كُلُّ مَوْقِفٍ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ ثُمَّ تَلَا: فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعْدُونَ». امام صادق علیه السلام فرمودند: «به حساب خود رسیدگی کنید قبل از اینکه به حسابتان برسند چرا که قیامت پنجاه موقف دارد که هر موقف آن هزار سال است. سپس این آیه را تلاوت فرمودند: در روزی که مقدار آن هزار سال است.» کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۱۴۳.

۲. در آیه ۵ سوره نازعات از این فرشتگان با عنوان «الْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا» یاد شده است.

۳. تشکیل تدریجی نظام عالم در شش دوره و نیز جمع‌آوری تدریجی این نظام پیچیده در هزار سال به فرشتگان فرصت می‌دهد تا با ابعاد و لایه‌های شگفتی‌آور خلقت خداوند آشنا تر شوند و بر معرفت تفصیلی آن‌ها به عظمت خدای جلیل افزوده شود.



سامان تازہ‌ای بہ جہان عطا می‌شود تا آمادگی و استعداد رستاخیز بزرگ را داشته باشد.

۳. تفسیر گلپایگانی و دیگر مبلغان بہائی از آیہ یدبر الامر با تفسیر سرورشان عبدالبہاء از آیہ شریفہ تناقض دارد.

از دیدگاہ عباس عبدالبہاء آیہ یدبر الامر هیچ ارتباطی بہ مدت بقای اسلام پس از شہادت امام عسکری ندارد، بلکہ دربارہ طول قیامت کبری و ناظر بہ دوام بقای آیین الہی در آیندہ است.

عبدالبہاء روز ہزار سالہ را روز طلوع علم و تابش انوار الہی دانستہ، درحالی کہ گلپایگانی روز ہزار سالہ را روز غلبہ تاریکی چہل بعد از درگذشت امام عسکری می‌داند. عبدالبہاء ہزار سال را عددی غیر دقیق و صرفاً برای اشارہ بہ طولانی بودن مدت می‌داند، اما گلپایگانی و مبلغانی کہ از او الہام گرفتہ‌اند براین نکتہ اصرار دارند کہ ہزار سال عددی دقیق است و حکایت از فاصلہ سال ۲۶۰ تا ۱۲۶۰ دارد.

عین نوشتہ عبدالبہاء چنین است:

از آیہ مبارکہ یدبر الامر من السماء الی الأرض ثم یعرج الیہ فی یوم کان مقدارہ الف سنۃ ممّا تعدّون سؤال نمودہ بودید. این یوم، یوم قیامت کبری و طامۃ عظمی است زیرا در آن یوم، آثار و وقایعی و انوار و حوادثی و شئون و بدایعی و حقائق و اسراری و احکام و آثاری ظاہر گردد کہ پنجاہ ہزار سال گنجایش ظہور آن انوار و آثار را نداشته باشد؛

و دیگر آنکہ در آن یوم کہ میقات یوم معلوم بود احکام و شرایع و آثار و فیوضات و تعالیمش ہزار سال بلکہ پانصد ہزار سال جاری و ساری است. این ہزار سال یا پنجاہ ہزار سال حدود

تقریبی است و کنایه از احقاب و دهور است و در آن یوم موعود فیوضات الهیه واضحاً از ملکوت رحمانیت و سماء فردانیت نازل؛ و چون آن فیوضات در عالم ادنی الی الابد استقرار نیابد بلکه آن نور ساطع باز به کوکب لامع عود نماید و آن باران رحمت که از فیوضات بحر احدیت است باز به محیط عظیم راجع گردد.^۱

با توجه به تفسیر فوق از عبدالبهاء که سمت سروری بر میرزا ابوالفضل گلپایگانی دارد، تفسیر وی از آیه یدبر الامر، برداشتی غلط است و هرگز گویای کمرنگ شدن نور هدایت در اعصار پس از سال ۲۶۰ نیست.

۱. عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۴، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.

فصل هفتم

بہائیان و مہدویت حضرت حجت علیہ السلام

طبق روایات اسلامی، مهدی موعود باید از نشانه‌ها و ویژگی‌هایی برخوردار باشد که آن ویژگی‌ها جز بر فرزند امام حسن عسکری علیه السلام تطبیق نمی‌کند. بهائیان، به عنوان مبلغان دواآتشه مهدی دروغین شیرازی، از دیرباز به ردیه‌نویسی در برابر عقیده شیعه درباره مهدویت فرزند امام عسکری علیه السلام پرداخته و با عبارات موهن از شیعه و اعتقاد آن‌ها درباره امام مهدی علیه السلام یاد کرده‌اند و در عین حال مدعی وحدت ادیان و احترام به عقاید دیگران هستند. برخی از عبارات تند و تیز و شیعه‌ستیزانه قدیسان بهائی در این باره به قرار زیر است.

۱. بهاء الله امام شیعیان را نفس موهوم می‌نامد و شیعه را موهوم پرست می‌خواند. او در کتاب اقتدارات می‌نویسد: «هزار سال او آزید، جمیع فرق اثنی عشر، نفس موهومی را که اصلاً موجود نبوده، مع عیال و اطفال موهومه در مدائن موهومه محل معین نمودند و ساجد او بودند»^۱.

۲. و در همان کتاب دروغ‌هایی را به قول خودش به حزب شیعه! نسبت داده، می‌گوید: «حزب شیعه که خود را از فرقه ناجیه مرحومه می‌شمردند و افضل اهل عالم می‌دانستند، به تواتر روایاتی نقل نمودند که هر نفسی قائل شود به اینکه موعود متولد می‌شود کافراست و از دین

۱. بهاء الله، اقتدارات، ص ۲۴۴.



خارج. این روایات سبب شد که جمعی را من غیر تقصیر و جرم شهید نمودند، تا آنکه نقطه اولی روح ماسواه فداه از فارس، از صلب شخص معصوم متولد شدند و دعوی قائمی نمودند»^۱.

۳. عبدالله‌بهاء در لوحی خطاب به فاضل شیرازی سبب ترویج موهوم‌پرستی را مصلحت‌اندیشی بزرگان شیعه برای حفظ خویش قلمداد می‌کند و می‌نویسد: «در خصوص امام ثانی عشر استفسار نموده بودید؛ این تصور از اصل، در عالم جسم وجود نداشته بلکه حضرت امام ثانی عشر در حیز غیب بود، اما در عالم جسد تحقیقی نداشت، بلکه بعضی از اکابر شیعیان در آن زمان محض محافظت ضعفای ناس چنین مصلحت دانستند که آن شخص موجود در حیز غیب را چنین ذکر نمایند که تصور شود که در حیز جسم است»^۲.

۴. بهاء‌الله دانشمندان پارسای شیعه را هواپرست نامیده می‌نویسد: «علمای قبل و بعد آن حزب، چه در قبور خاک و چه در قبور نفس و هوی، کل منتظرند که موعود از مقام‌های موهومه ظاهر شود. این است شأن آن عباد غافل»^۳.

۵. بهاء‌الله به خصوص با توهین به نواب اربعه آن‌ها را دروغ‌گو و فریبکار و قتل میرزا علی محمد باب را نه به جهت جنگ‌افروزی‌هایش در ایران بلکه تحت تأثیر تبلیغات نواب اربعه می‌خواند و می‌نویسد: «ابوابشان، یعنی ابواب اربعه، سبب و علت گمراهی گشتند. اگر آن حرف‌های کذب از آن مطالع کذب ظاهر نمی‌شد، نقطه وجود روح ماسواه فداه شهید نمی‌گشت»^۴.

۱. بهاء‌الله، اقتدارات، ص ۲۶۹.

۲. سلیمانی، مصابیح هدایت، ج ۱، ص ۴۰۷.

۳. بهاء‌الله، اشراقات، ص ۱۶۱.

۴. اشراق خاوری، رحیق مختوم، ج ۱، ص ۵۴۸ و ۵۴۹، در تشریح لوح قرن شوقی افندی.

۶. وی همین تعابیر تند را در حق علمای بابی نیز که دعوت او را نپذیرفتند ادا می‌کند و ضمن کنایه زدن به عمامه آن‌ها، ترجیع‌بند موهوم خواندن امام موعود را تکرار می‌کند: «ای اهل بیان! مانع و حاجب، نفوسی بودند به مثابه هادی دولت آبادی با عمامه و عصا، ناس بیچاره را به اوهاماتی مبتلا نمودند که الی حین منتظرند نفس موهوم از مقام موهومی ظاهر شود. فاعتبروا یا اولی‌الالباب»^۱.

ما در فصل پیش رو با بررسی مدارک بهائی نشان می‌دهیم که اعتراضات بهائیان درباره مهدویت فرزند امام عسکری (ع) بی‌مبنا و ناصحیح است. اما پیش از آشنایی اجمالی با آن‌ها لازم است نکته‌ای را مدّ نظر داشته باشیم و آن اینکه:

تمامی پاسخ‌ها - چنانچه خواهید دید - متکی و مستند به مدارک معتبر نزد بهائیان است تا از هرگونه شائبه پیش‌داوری به‌دور باشیم. روشن است که استناد به کتب آنان نه به معنای آن است که این کتب برای ما نیز مورد قبول و معتبر است؛ بلکه از لحاظ منطقی، استناد به کتب مورد وثوق شخص مقابل، حجت را بر وی تمام می‌کند و وی را ملزم به پذیرش اشتباه خود می‌نماید؛ و الاً بدیهی است که مسلمانان برای اثبات سخن خویش در هیچ‌یک از مباحث اسلامی کوچک‌ترین نیازی به مدارک بهائیان ندارند.

به یاری خدا، این بخش را در پنج مبحث شامل نام و نسب مهدی، ولادت پنهانی مهدی، نهان‌زیستی مهدی، دیرزیستی مهدی و کارنامه قیام مهدی و مقایسه آن با کارنامه باب شیرازی به‌انجام خواهیم رساند تا درستی عقیده شیعه و نادرستی پندار اهل بهاء بر خوانندگان روشن شود.

۱. بهاء‌الله، اشراقات، ص ۱۵۷.

بهایان و نام و نسب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

در این مبحث برانزده است به یک حدیث معتبر که نسب امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را به روشنی بیان می‌کند - و مورد قبول بابیان و بهائیان نیز هست - اشاره کنیم. این روایت به لوح حضرت فاطمه سلام الله علیها مشهور است. در آغاز آن، جابر بن عبدالله انصاری (یار وفادار پیامبر) حکایت می‌کند که: «برای تبریک میلاد امام حسین عجل الله تعالی فرجه الشریف حضور حضرت صدیقه شرفیاب شدم. در آنجا لوحی سبزرنگ دیدم که با خط سپید بر آن عباراتی نگاشته بود. راجع به آن پرسیدم. فرمودند: این نوشته از جانب خدا برای پدرم آمده و ایشان نیز آن را به من بخشیده‌اند. من هم با اجازه حضرتش از آن رونوشتی برداشتم».

در این حدیث شریف به اسامی یکایک امامان از نسل حضرت زهرا عجل الله تعالی فرجه الشریف تصریح شده و درباره هر یک از ایشان توضیح مختصری آمده است و از جمله به نام و نسب و کمالات فرزند امام عسکری به عنوان دوازدهمین امام تصریح شده است. در پایان حدیث نیز به برخی مشکلات شیعیان، در دوران غیبت و غربت آن حضرت، اشارت رفته است. متن این حدیث شریف، مفصل است و ما فقط بخشی از آن را که مورد نظر است، از کتاب الکافی تألیف مرحوم «ثقة الاسلام کلینی» شاهد می‌آوریم: «... أَكْمَلُ ذَلِكَ بَابِهِ م ح م د رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ...». یعنی «...سلسله امامان را به فرزند او (مقصود امام حسن عسکری است) که نامش «م ح م د» است، کامل می‌کنم که برای تمام اهل عالم رحمت است...».

از مضمون روایت بالا که به بخشی از آن اشاره شد، به خوبی برمی‌آید که مهدی منتظر فرزند امام حسن عسکری و نوه امام هادی و نبیره امام جواد و... و فرزند نهم امام حسین عجل الله تعالی فرجه الشریف است و نام گرامی‌اش نام

پیامبر، یعنی «محمد» است. بنابراین میرزا علی محمد پسر میرزا رضای بزاز شیرازی نمی تواند به عنوان قائم موعود اسلام شناخته شود.

حدیث لوح در بسیاری از کتب بہائیان و بایبان آمده است:

• دلائل سبعہ تألیف باب، ص ۴۷: عبارت مورد نظر ما را آورده است.

• ایقان تألیف بہاء اللہ، ص ۱۸۹ و ۱۹۰: قسمتی از حدیث را کہ دنبالہ عبارت مزبور است از کتاب کافی نقل کردہ و آن را دربارہ قائم دانستہ است.

• قرن بدیع تألیف شوقی افندی، جلد اول، ص ۳۵۶: پس از نقل همان دنبالہ از کتاب کافی نوشتہ ثقہ الاسلام کلینی می نویسد کہ بہاء اللہ نیز صحت این حدیث را در ایقان اعلام داشته است.

با نگاهی بہ ویژگی های شخص مہدی و مقایسہ آن ہا با باب شیرازی، بطلان دعوی دروغین وی آشکار می شود. نام باب «میرزا علی محمد» است؛ کنیہ نداشتہ؛ نام پدرش «میرزا رضا بزاز» بودہ؛ در شیراز بہ نحو آشکار بہ دنیا آمدہ، نہ پنهانی؛ ہموارہ در بین مردم بود و او را می شناختند؛ عمر بسیار طولانی او فقط ۳۱ سال و ۸ ماہ بود! و... بہ همین دلیل است کہ باب در آثار نخستین خود، قائم اسلام را حضرت حجت بن الحسن می دانست. چنان کہ در صفحہ ۵۵ و ۵۶ (برگہ ۲۸) کتاب صحیفہ عدلیہ هنگامی کہ از جانشینان حضرت علی (ع) نام می برد، چنین می نویسد: «الحسن بن علی و الحسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة القائم محمد بن الحسن صاحب الزمان...».

جالب آنکه باب در ملاقاتی که با ملاحسین بشرویه‌ای - که بهائیان او را نخستین مؤمن به باب می‌دانند - داشته، در شبی که به گفته بهائیان شب مبعث وی است، خود را به صراحت عبد فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و مبلغ پیام او به عالمیان دانسته است. عبدالحمید اشراق خاوری - که از مهم‌ترین نویسندگان و مبلغان بهائی بوده - در کتاب خود به نام رَحِیقُ مَخْتُوم - که مورد تأیید تشکیلات بهائیت است - این عبارات را به نقل از باب آورده است:

«اللَّهُ قَدَّرَ أَنْ يَخْرُجَ ذَلِكَ الْكِتَابُ فِي تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْقَصَصِ مِنْ عِنْدِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلِيَّ عَبْدِهِ لِيَكُونَ حُجَّةَ اللَّهِ مِنْ عِنْدِ الذِّكْرِ عَلَى الْعَالَمِينَ بَلِيغاً»^۱.

«به درستی که خدا مقدر کرده است که این کتاب را در تفسیر نیکوترین داستان‌ها (سوره یوسف) از نزد محمد فرزند حسن فرزند علی ... فرزند علی بن ابی طالب بر بنده‌اش خارج سازد تا از جانب این ذکر (که منظور از آن خود باب است) حجت رسای خدا بر اهل عالم باشد».

بنابراین با عنایت به نام و نسب و سایر ویژگی‌های مهدی موعود، به سادگی نادرستی ادعای مهدی نماها و درستی باور شیعه قابل اثبات است.

بهائیان و ولادت پنهانی امام مهدی سَمَاءُ اللَّهِ تَعَالَى فَوْجَةُ الْمُتَرَفِّعِينَ

از آنجا که بدخواهان، ولادت پنهانی حضرت مهدی را دستاویز انکار وجود حضرتش قرار داده‌اند، ما به چند شاهد در این مورد اشاره می‌کنیم:

۱. اشراق خاوری، رَحِیقُ مَخْتُوم، ج ۱، ص ۳۴.

۱. امام حسن عسکری به یکی از سادات علوی به نام محمد بن علی بن حمزه فرمود: «ولی خدا و جانشین من در نیمه شعبان سال ۲۵۵ به هنگام سپیده دم به دنیا آمد»^۱.

۲. گروه فراوانی از شیعیان و برخی از خدمتکاران امام عسکری که از تولد امام مهدی آگاه شده و یا در کودکی وی را دیده‌اند، به وجودش گواهی داده‌اند؛ مانند ابوغانم خادم که شیخ صدوق از او بدین گونه روایت می‌کند: «برای امام حسن فرزندی به دنیا آمد که او را «محمد» نامیدند و چون سه روزه شد، وی را به یارانش نشان داد و فرمود: «این پیشوای شما و جانشین من است. اوست همان قائمی که به انتظار قیامش خواهند بود و هنگامی که زمین از ستم و بیداد پر شود، به پا می‌خیزد و آن را از برابری و داد آکنده می‌سازد»^۲.

۳. جالب‌تر از همه، تصدیق مسلمانان غیر شیعه بر ولادت امام زمان است. گروهی از دانشمندان و تاریخ‌نویسان اهل سنت که حتی برخی از آن‌ها امامت حضرت حجت را هم باور نداشته‌اند، از جهت تاریخی، به دنیا آمدن او گواهی داده‌اند. تعداد آن‌ها از پنجاه نفر بیشتر است، لکن ما از یک نفر آنان گفتاری را یادآور می‌شویم: حافظ نورالدین ابن صَبَاح مالکی در فصل دوازدهم کتاب «الفصول المهمة» می‌نویسد: ابوالقاسم محمد بن الحسن در نیمه شعبان سال ۲۵۵ به دنیا آمد و ... مادرش کنیزی نرجس نام بود.^۳

شهادت علمای سنی شاهد روشنی است بر اینکه ولادت امام مهدی ساخته و پرداخته شیعه نیست، بلکه حقیقتی انکار نشدنی است.

بهایان نیز ناچارند تولد قائم را بپذیرند، زیرا پیشوای ایشان، میرزا علی محمد باب در تفسیر سوره کوثر گفتاری دارد که معنایش این

۱. صافی گلپایگانی، مُنتخب الآثار، ص ۳۲۰.

۲. صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۳۱.

۳. برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به «دانشمندان عامه و مهدی موعود» نوشته علی دوانی.

است: «پس هیچ تردیدی در وجود امام غائب نیست... و همانا کسانی که او را منکر شوند گفتارشان اعتباری ندارد... و اما مسلمانان با ایمان که شیعیان دوازده امامی باشند، ولادت قائم نزدشان ثابت شده است». اگر بهائیان حضرت حجت را موهوم بپندارند، این سخن باب را دروغ انگاشته‌اند.

بهائیان برای انکار ولادت حضرت مهدی دستاویزهایی بی‌پایه دارند. به برخی از این دستاویزها، در ذیل اشاره می‌شود:

۱. می‌گویند در تاریخ تولد امام زمان میان تواریخ اختلاف است. تواریخی که ذکر شده هشتم شعبان، نیمه شعبان، بیست و سوم رمضان و... در سال ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶ و... است. این اختلاف، دلیل نبود این میلاد است.

در پاسخ می‌گوییم:

اولاً: پراکنده‌گویی مورخان در تاریخ تولد است ولی اجماع آنان بر وقوع آن است. منتها چون تولد را به جهت مصالح سیاسی تا جای ممکن پنهان نگاه می‌داشتند، در تاریخش اختلاف شده است.

ثانیاً: این پراکندگی در نقل تواریخ به چشم می‌خورد، نه در احادیث صحیح. بلکه روایتی که در همین مبحث از امام حسن عسکری آوردیم، تاریخ میلاد را همان نیمه شعبان ۲۵۵ معین داشته است.

ثالثاً: بهائیان در تاریخ تولد شوقی افندی اختلاف کرده‌اند، در حالی که از مرگش بیش از چند سال نگذشته بود.^۱ چنین کسانی چگونه توقع

۱. اشراق خاوری (مبلغ بهائی) در تقویم تاریخ امر در بخش وقایع مهمه امری سال ۱۴-۱۳۱۳ ه. ق مطابق با ۹۷-۱۸۹۶ میلادی، ص ۱۱۹ آورده: «تولد حضرت ولی امرالله در بیت عبود عکا... بنا بر قول مشهور و قول دیگر هم هست که در این دفتر به جای خود نوشته شده است.» در ادامه در بخش وقایع مهمه امری ۱۵-۱۳۱۴ ه. ق مطابق با سال ۱۸۹۷-۱۸۹۸ م، ص ۱۲۰ ذکر نموده است: «تولد حضرت ولی امرالله شوقی ربانی در عکا روز ۶ مهر مطابق اول اکتبر.»

دارند کہ در تاریخ ولادت پنهان امام عصر - کہ بیش از ہزار سال از آن می گذرد - آراء تاریخ نویسان یک سان باشد و سرموئی تفاوت نکند؟

۲. دستاویز دیگر بہائیان نیز بسیار شنیدنی است. آن ها می گویند: قبول داریم امام حسن عسکری در زمان حیاتش فرزندی دارا شدہ، اما آن کودک در همان ایام مردہ است. زیرا ابراہیم بن ادریس می گوید: «مولایم امام حسن گوسفندی برایم فرستاد و فرمود این را برای فرزند من عقیقہ کن و با اہل خانہ ات بخور. چون مدتی بعد نزدش رفتم فرمود کودکی کہ برای ما بہ دنیا آمد، فوت شد»^۱.

در پاسخ می گوییم: شگفتا از این نادرستی و فریب کاری نویسندگان بہائی کہ ہواداران خود را با پنهان کاری و تدلیس از حقیقت محروم می سازند! اگر شما دنبالہ این روایت را بخوانید، کافی است: «ابراہیم گوید چندی بعد امام دو گوسفند برای من فرستاد و پیغام داد کہ این دوتا را برای مولایت کہ بہ دنیا آمدہ عقیقہ کن و با اہل خانہ ات بخور. پس چنین کردم».

شما را بہ ایمانتان، بہ وجدانتان و بہ انصافتان سوگند، آیا پسندیدہ است کہ انسان برای رد ناحق یک عقیدہ درست، دست بہ چنین خیانتی بزند و حدیثی را این گونه واژگونہ گرداند؟!

جالب است کہ بہ نقل از ہمین شخص یعنی ابراہیم بن ادریس در کتاب الحجۃ از کتاب "الکافی" چنین نقل شدہ: «چون امام حسن وفات یافت، نزد امام زمان رفتم و بر سر و دست او بوسہ زدم».

پس روشن شد کہ قائم آل محمد فرزند امام حسن عسکری علیہ السلام و متولد نیمہ شعبان سال ۲۵۵ است و دیگری را شاید کہ قائم موعود اسلام نامیدہ شود.

۱. طوسی، الغیبة، ص ۲۴۵ و ۲۴۶.

بهائیان و نهان زیستی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

از ویژگی های حتمی مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، غیبت بسیار طولانی اوست که بسیاری از مردم سست ایمان را از راه به درمی کند. این غیبت به این معناست که امام قائم دیرزمانی به طور ناشناس زیست خواهد نمود و در برخوردهایش با مردم ناشناخته خواهند ماند.

دوران غیبت امام قائم به دو بخش «غیبت صغری» و «غیبت کبری» تقسیم می شود. در ایام غیبت صغری رابط میان امام و مردم چهار نایب یا وکیل بودند که عبارتند از: ۱- جناب عثمان بن سعید عمروی ۲- جناب محمد بن عثمان بن سعید ۳- جناب حسین بن روح نوبختی ۴- جناب علی بن محمد سیمری. این بزرگواران از یاران و تربیت شدگان مکتب امام عسکری و از دوستان و پیروان گران پایه امام زمان بودند و در روزگار خود به مکان حضرت حجت آگاهی داشته، به هنگام نیاز به آستان او بار می یافتند و درخواست های شیعیان را رسانده، پاسخ دریافت می داشتند. به سال ۳۲۹ هـ. ق. توقیعی به نایب چهارم رسید که در آن وفات او و آغاز غیبت کبری را اعلام و باب نیابت خاصه را مسدود فرمودند.

باب بنا به مشرب شیخیه معتقد بود که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در غیبت است و اما برای ارتباط با او بایی وجود دارد که ظاهر است. او مدعی بود که پس از شیخ احمد و سید کاظم باب امام زمان است. در کتاب «اسرار الآثار» نوشته نویسنده معروف بهائی، فاضل مازندرانی درباره میرزا علی محمد آمده است:

و در اولین کتاب آیات خود یعنی شرح سوره یوسف، ندا به عنوان «بابیت» مرتفع نمود. قوله: «... اَعْلَمُوا يَا أَهْلَ الْأَرْضِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ مَعَ الْبَابِ (خود آن حضرت) بَابِينَ مِنْ قَبْلِ (شیخ و سید) لِيُعَلِّمَكُمْ أَمْرَهُ...»^۱

۱. فاضل مازندرانی، اسرار الآثار، ج ۲، ص ۱۱.

ترجمه عبارات عربی این است: «ای اهل زمین! بدانید که همانا خدا همراه این باب (یعنی خودم) دو باب دیگر (یعنی شیخ احمد و سید کاظم) قرار داده و از قبل فرستاده بود تا امرش را به شما بیاموزد».

فاضل مازندرانی در جای دیگر یعنی صفحه ۷ و ۸ جلد دوم کتاب اسرار الآثار خود از کتاب تفسیر سوره کوثر (نوشته باب) گفتاری آورده که ترجمه‌اش این است:

پس بدان و آگاه باش که همانا برای مهدی به فرمان خدا دو غیبت بود و در این دو غیبت گروهی بسیار به آستان وی شرفیاب شده، وی را زیارت کردند... و در دوران غیبت صغری نواب ایشان عبارت بودند از عثمان بن سعید عمروی و پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان و شیخ ابوالقاسم حسین بن روح و علی بن محمد سیمری و ایشان در آن ایام بر شیعه فرمان می‌راندند.

بنابراین، اصل ادعای باب در فرض پذیرش غیبت امام دوازدهم روی داده بود. با این حال، جای شگفتی است که مبلغان بهائی اعتقاد شیعه به غیبت امام زمان را به سخره گرفته و آن را موهوم پرستی می‌خوانند.

از سوی دیگر، پیشوایان بهائی شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی را «نقیب درگاه خدا» و «یابنده حق و حقیقت» و «مشعل دانش در جهان» می‌شمارند و سخن آنان را «کلام نورافشان گوهرنشان» می‌دانند، به ناچار باید نظر آنان را درباره حضرت قائم بپذیرند. در اینجا دو نمونه از گفتار شیخ و سید درباره حیات و امامت فرزند امام عسکری به عنوان امام حی و آخرین امام می‌آوریم:

۱. برای آگاهی تفصیلی از عقیده شیخ احمد و سید کاظم درباره حیات و امامت فرزندان امام عسکری نگاه کنید به محسن فیض، بشارت موهوم؛ جستاری در باب تجلیل شیخ احسائی و سیدرشتی.

الف- شیخ احمد در کتاب « شرح الزیارة » زیر عنوان « وَ تَوَلَّیْتُ آخِرَکُمْ » می گوید:

حقیقت روشنی که احادیث شیعه و سنی بر آن شاهد است و خاندان پیغمبر و شیعیانشان بر آن هم صدا شده اند، آن است که امام دوازدهم حضرت محمد بن الحسن العسکری است که تا زمان قیامش زنده خواهد ماند.^۱

ب- سید کاظم در وصیت نامه خود به صراحت آن حضرت را فرزند امام حسن عسکری می خواند.^۲

پس از آنکه پذیرش اصل وقوع غیبت را در آثار مورد قبول بهائی نشان دادیم، بجاست که به جایگاه بلند نواب خاص امام عصر علیه السلام در آثار باب اشاره کنیم. این امر از آن روی مهم است که در آثار مکتوب و تبلیغات شفاهی اهل بهاء با بی ادبی و جسارت تام در مورد این بزرگواران سخن رانده می شود تا از این رهگذر بر طبل بی اعتقادی نسبت به امام غایب بکوبند.

میرزا علی محمد بوشناب در ابلاغیه آلف - که در اسرار الآثار (از منابع رسمی بهائی) آمده - چنین می نویسد:

و شهادت می دهم که امروز حجت تو محمد بن الحسن است که درود تو بر او و بر کسانی باد که از او پیروی می کنند...

و نیز شهادت می دهم که پس از ابواب اربعه برای امام زمان بابی نیست؛ چنان که در حدیث وارد شده است.

و شهادت می دهم که برای امام زمان در ایام غیبتش دانشمندانی هستند که حافظان دین اند.

و شهادت می دهم که اطاعت از آن نواب اربعه واجب است و دوستی آنان عین عدل.

۱. احسانی، شرح الزیارة الجامعة الکبيرة، ج ۳، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.
۲. رشتی، جواهر الحکم، ج ۱۱، ص ۸۶؛ صورة وصية السيد المرحوم.

و بالأخره شهادت می‌دهم که هرکس یکی از ایشان را منکر شود، کافر شده و از زیانکاران است.

با این حال، بهاءالله در بیانی متناقض، درباره آن بزرگواران چنین می‌نویسد:

ابوابشان، یعنی ابواب اربعه، سبب و علت گمراهی گشتند. اگر آن حرف‌های کذب از آن مطالع کذب ظاهر نمی‌شد، نقطه وجود، روح ماسواه فداه [یعنی میرزا علی محمد باب]، شهید نمی‌گشت.^۱

بهایان و دیرزستی امام مهدی (عجله الله تعالی فرجه الشریف)

امام قائم به سبب داشتن غیبت درازمدت، از عمری کهن، برخوردار خواهد بود. به نوشته کمال الدین، حضرت سجاد (ع) می‌فرمایند: «فی الْقَائِمِ سُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ وَ هُوَ طَوَّلَ الْعُمُرَ» یعنی: «در مهدی یادگاری از نوح پیامبر است و آن درازی عمر است».

خوشبختانه ویژگی بالا در هیچ‌یک از مهدی نماها به چشم نمی‌خورد و محکی است که هر نیرنگ‌بازی را رسوا می‌سازد.

بسیاری از منکران فرزند امام عسکری و از جمله بهایان همواره دیرزستی امام دوازدهم را به سخره گرفته و در آن تشکیک کرده‌اند. میرزا نعیم مبلغ و ردیه‌نویس شهیر بهائی، در طول عمر امام (ع) تشکیک کرده می‌نویسد: «چگونه ممکن است هزار او آزید زندگی نماید؟» میرزا ابوالفضل گلپایگانی زبان به توهین گشوده می‌نگارد: «چون هنوز کتب کثیره از کبار علمای شیعه موجود است که هر یک به اسناد طویله عریضه خبرها در این کتب ثبت و درج نموده‌اند که

۱. اشراق خاوری، رَحِیقِ مَخْتُوم، ج ۱، ص ۵۴۸ و ۵۴۹.



فلان شخص صالح صادق القول در شهر جابلقا وارد گشت و فلان ثقه صحیح الخبر در این مدینه به خدمت امام مشرف شد و این اخبار کاذبه را در غایت جرأت در کتب خود مدوّن داشتند و قریب هزار سال قوم بیچاره را در قید اباطیل مقید گذاشتند تا آنکه آفتاب علم موجب زوال این ظلمت شد و سیل معارف بنیان خرافات را منهدم نمود. معذلک هنوز بسته عقائد خرافیه ظاهر الاستحاله‌اند و منتظر ظهور جوانی هزار ساله^۱.

با این حال شواهد بسیار جالبی از امکان طول عمر فوق‌العاده در کتب بهائی ذکر شده که به انکارهای خود آن‌ها پاسخ می‌دهد.

۱- میرزا حسین علی در صفحه ۵ و ۷ کتاب ایقان خود راجع به حضرات نوح و هود می‌نویسد: «از جمله انبیاء نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود و ... در هریوم به قدری ایذاء و اذیت بر آن وجود مبارک وارد می‌آوردند که یقین بر هلاکت او می‌نمودند ... و بعد از نوح، جمال هود از مشرق ابداع مشرق شد و قریب هفتصد سنه او آزید به اختلاف اقوال، مردم را به رضوان قُرب ذی‌الجلال دعوت نمود و چه مقدار بلایا که به مثل غیث هاطل [= باران بسیار تند] بر آن حضرت بارید».

پس حضرت نوح با اینکه هر روزه آن قدر آزار می‌شده که به حال مرگ می‌افتاده، باز هم نهصد و پنجاه سال تاب آورده و حضرت هود هم اگرچه درد و بلا مانند رگبار بر او می‌باریده، هفتصد سال یا بیشتر مردم را به سوی خدا دعوت می‌نموده است. بنابراین وقتی این بزرگواران با چنان روزگاران پر رنج و شکنج چنین عمر درازی بنمایند، چه ایراد دارد اگر مهدی موعود دور از جنجال و آزار مردمان نابکار، درنگی در همین حدود یا بیشتر داشته باشد؟

۱. گلیاگانی، الفرائد، ص ۵۹ و ۶۰.

۲- عباس افندی (عبدالہباء) نیز نہ فقط عمر نوح و ہود را طولانی می‌داند، بلکه ہزاران برابر آن را نیز شدنی دانستہ برای دوستانش آرزو می‌کند: «از فضل حق مُستدعیم کہ حیاتی بہ احبای خویش عنایت فرماید کہ عمر نوح و ہود بہ حسب تصور مشہود، بمتابہ آنی از اعصار و دُہور گردد»^۱.

۳- عبدالہباء در اثبات ویژگی‌های اولیای خدا چنین گفته است: «مظاهر مقدسہ الہیہ مَصَدَرِ معجزات اند و مظهر آثار عجیبہ، ہر امر مشکلی و غیر ممکنی از برای آنان ممکن و جایز است، زیرا بہ قوتی خارق العادہ از ایشان خارق العادہ صدور یابد و بہ قدرتی ماوراء طبیعت تأثیر در عالم طبیعت نمایند»^۲.

۴- عبدالہباء دربارہ سلامت جسمانی مردان الہی این‌گونه می‌نگارد: «مظاهر مقدسہ الہیہ مزاجی در نہایت اعتدال داشتہ‌اند و صحت و سلامتی بی منتہا، و بُنیہ‌ای در نہایت قوت و قُوی در غایت کمال و حواس ظاہرہ و باطنہ فوق العادہ شدید»^۳.

۵- ابوالفضل گلپایگانی مبلغ مشہور بہائی در پاسخ نورالدین ہندی از عمر دراز حضرت نوح عباراتی جالب دارد کہ ترجمہٗ مضمون آن‌ها این است:

پس روشن است، ہرکس کہ بہ درستی و حقانیت رسالت نبی معظم اسلام معتقد باشد و قرآن کریم را کتاب آسمانی بداند، بہ ضرورت بایستی بہ تمام آنچه در این کتاب بزرگ آمدہ و درستی آن‌ها، عقیدہ مند گردد، چہ آن مضامین بہ فہم مردم نزدیک یا بعید باشد؛ بہ شرط آنکہ عقل سلیم و برہان صحیح بر امتناع

۱. اشراق خاوری، مانده آسمانی، ج ۲، ص ۷۳.

۲. عبدالہباء، مفاوضات، ص ۷۷.

۳. عبدالہباء، مکاتیب، ج ۳، ص ۴۱.



آن گواهی ندهد و کسی که کمترین آشنایی با ادله عقلی و قیاسات منطقی داشته باشد به بداهت می‌یابد که غایت دلیل منکران طول عمر گذشتگان از قبیل استبعاد عادی است و نه محال عقلی.^۱

آیا در این جا روا نیست اگر بگوییم دروغ‌گو کم حافظه می‌شود؟ دیرزیستی مهدی آل محمد علیه السلام از ویژگی‌های روشن اوست که نه ناموس خرد و نه قانون طبیعت و نه گفتار الهی و نه حتی آثار بهائی با آن تباینی ندارد و دادپیشگان خریدار هرگز به دستاویز انکار آن، خود را از پذیرش خورشید حق، بی‌بهره نمی‌سازند.

بهائیان و کارنامه مهدی دروغین آنان

هیچ ویژگی در احادیث راجع به حضرت قائم به اندازه کارنامه قیام او مورد گفتگو قرار نگرفته است. روایات بی‌شماری بیان داشته‌اند که: «مهدی با قیام خود زمین را از هر جفا و ستمی پاک می‌نماید و آن را از برابری و داد آکنده می‌سازد. دولت‌های باطل را برمی‌اندازد و حکومت او خاور و باختر گیتی را زیر فرمان می‌آورد. همه جهانیان به آیین خداپرستی می‌گروند و او آنان را به دیانت اسلام و کتاب قرآن می‌خواند. خرابی‌ها را آباد و نابسامانی‌ها را به سامان می‌آورد. امن و امان سراسر گیتی را می‌گیرد و دانش و بینش به همگان ارزانی می‌شود. مردمان را از مال دنیا بی‌نیاز می‌سازد و...»^۲.

نگرشی به تاریخ حیات باب و دگرگونی‌هایی که از زمان او تاکنون در جهان پدیدار گشته، به روشنی گویای پوچی دعوی مهدویت اوست. رخسار سیلی خورده او در حضور حاکم شیراز، یا شمایل ترسان و رنگ‌پریده‌اش در هنگام چوب و ترکه خوردن، توبه کردن وی نزد

۱. نگاه کنید به گلپایگانی، دُرِّ البَیْهَة، ص ۶ و ۷.

۲. نمونه برگزیده این احادیث را در «منتخب الاثر» نوشته آیت الله صافی گلپایگانی بنگرید.

ناصرالدین میرزا ولیعهد محمدشاه و هیکل بی‌جانش بر بالای دار، گواهند که او منجی پیروز عالم نبوده است. جایی که باب نتوانست حق خودش را از کسانی که بهائیان آن‌ها را ظالم می‌خوانند بگیرد، چگونه برطرف‌کننده ظلم و ستم از سرتاسر زمین و پناه تمامی مظلومان جهان وانمود می‌گردد. به‌ویژه آنکه بهائیان برآنند که پس از ظهور باب بر میزان ظلم و ستم در جهان افزوده شده و حتی با گذشت ده‌ها سال از مرگ او از رواج ستم و بیداد و گسترش کفر و فساد فریادشان به آسمان بلند است. به‌عنوان نمونه به موارد زیر توجه کنید:

۱. بهاءالله در سال ۱۲۸۷ ه. ق مطابق با ۲۷ بدیع، چنین می‌نویسد: «از اول دنیا تا حال، چنین ظلمی دیده نشده و شنیده نگشت».^۱
۲. وی در ۱۳۰۸ ه. ق مطابق با سال ۴۸ بدیع گفته است: «در هر بلدی آثار ظلم ظاهر و مشهود؛ ظلمی که شبه و مثل نداشته... ظلم به مقامی رسیده که اقلام عالم از تحریر آن عاجز و قاصر است».^۲
۳. عباس افندی در سال ۱۳۳۳ ه. ق مطابق با ۷۲ بدیع می‌نویسد: «جهان در جنگ و جدال است و نوع انسان در نهایت خصومت و وبال، ظلمت جفا احاطه نموده و نورانیت وفا پنهان گشته».^۳
۴. همو در سال ۱۳۳۸ ه. ق برابر با ۷۷ بدیع گفته است: «ملاحظه می‌نمایید که جهان چگونه به یکدیگر در افتاده و اقالیمی چند به خون انسان رنگین گشته؛ بلکه خاک به خون مُخَمَّر گشته، نائره حرب چنان شعله‌ای زد که نه در قرون اولی نه در قرون وسطی و نه در قرون اخیر، چنین جنگ مهیبی واقع نگشته. سرها چون دانه شده و حرب چون آسیاب، بلکه اشد از آن؛ اقالیم آباد ویران شد و شهرها زیر و زبر گشت».^۴

۱. بهاءالله، مجموعه الواح مبارکه، لوح رئیس فارسی، ص ۱۰۵.

۲. بهاءالله، لوح ابن‌الذئب، ص ۵۴ و ۷۹ و ۸۰.

۳. عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۱۱۹.

۴. عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۶۵ و ۶۶.

۵. شوقی افندی در سال ۱۳۴۱ ه.ق - ۸۰ بدیع - می‌گوید: «جهان را ملاحظه می‌نماییم که در مسیری افتاده که بالمره از صراط مستقیم منحرف و روز به روز از میزان الهی دور و دورتر می‌گردد»^۱.

۶. وی در سال ۱۳۵۴ ه.ق - ۹۳ بدیع - می‌گوید: «به هر سوی که نظر اندازیم محال است که از فساد اخلاق عمومی دچار دهشت نگردیم و این سیر قهقرایی در جمیع جوانب حیات انسان، چه فردی و چه اجتماعی، علناً واضح و نمایان است»^۲.

از این‌گونه شواهد در کتاب‌های بهائیان بسیار است و اهل خرد را همین مقدار بس.

... و اینک سرانجام سخن

تمامی این گفتارها به انگیزه آن بود که هر یک از ما، به عنوان یک «شیعه»، چشم به راه مهدی داشته و به اهداف زیر نزدیک‌تر شویم:

۱. از دل و جان رستاخیز شکوهمندش را باور نموده، سراپا مهای اعلام قیامش باشیم. بکوشیم و بجوشیم و بخروشیم تا جهان را آن‌گونه که او می‌پسندد - و نه آن‌گونه که هست و نابکاران می‌پسندند - بسازیم. اگر چنین نکنیم شایسته دیهیم تشیع نخواهیم بود. زیرا که انتظار فرج قائم، مکتبی برتر برای پرورش انسان‌هاست و تکاپو در راه آن برترین و سودآورترین تلاش‌ها. انتظار، راهی برای گریز از کار و کوشش و تابوتی برای مردگان زنده‌نما که دراز کشند و دست روی دست نهند و به خواب ابدی فرو روند، نیست. باید از ظلم و ستم بیزار بود و برای رفع آن تا جایی که میسر است کوشید و البته امید داشت که با ظهور امام عصر، جلوه اتم و اعلای مبارزه باستم تحقق یابد.

۱. روحیه ماکسول، گوهر یکتا، ترجمه ابوالقاسم فیضی، ص ۲۹۷.

۲. روحیه ماکسول، گوهر یکتا، ص ۲۹۹.

۲. منکران و دشمنان حضرتش را بشناسیم و سلاح استدلالمان را در برابر فریبکاری‌های ایشان برنדה سازیم. در این راه باید مطالعات مہدوی خود را روزافزون کنیم. به علاوه ہم خود از دستاویزها و نیرنگ‌های دشمنان مطلع باشیم و ہم به دیگران اطلاع‌رسانی کنیم و اجازه ندهیم کہ رهنزان اندیشه، گوہر ارزشمند اعتقاد بہ امام زندہ و حاضر و ناظر را از کف مؤمنان برہایند و در ازایش سنگی بی‌بہا در دستشان نهند.

۳. بہ عنوان یک شیعہ راستین در ایام نہان زیستی امام، بہ پاکدامنی و نیک‌خویی رفتار کنیم و تلاش نماییم تا دستورہا و سفارش‌های پیشوایانش را بی‌کم و کاست بہ کار بندیم. مردمان را در نہان و آشکار بہ سوی خدا و کیش پاک او فرا خوانیم کہ اگر شیعہ‌ای چنین کند، برترین مردم باشد و پاداش شہید راہ حق گیرد. چنین کنیم.

۴. مانند پیروان و ہواخواہان حقیقی امام مہدی، ہر آن چشم بہ راہ آمدن مہدی و آمادہ پاسخ مثبت بہ بانگ رسای او «بَقِیَّةُ اللّٰہِ خَیْرٌ لَّکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ» باشیم؛ زیرا خدای دانا برای رستاخیز امام مہدی زمانی تعیین نفرمودہ و پیامبر و خاندان پاکش ہمہ جا کسانی را کہ تعیین وقتی برای قیام وی بنمایند، دروغ‌پرداز شمرده‌اند و فرمودہ‌اند کہ شب و روز متوقع قیام او باید بود. چنین باشیم.

تردیدی نیست کہ اگر شیعیان بدین‌گونہ از «چشم بہ راہی» آراستہ باشند، روح امید و نیروی پیشروی و توان پیروزی در کالبد آنان خواہد دمید. خویشتن را بہ پشتیبانی حضرتش دلگرم خواہند یافت و در برابر رویدادہای سخت و پیش‌آمدهای پردرد، تاب پایداری خواہند داشت.

بارخدا! سرش را سلامت بدار و ظہورش را پیش‌انداز کہ غم‌های دلش بی‌شمار است و جہانی نیازمند قیام عدالت گسترش. آمین.

قرآن

كتاب مقدّس

١. ابن شهر آشوب مازندراني، محمد بن علي. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، قم، علامه، ١٣٧٩ قمرى.
٢. ابن طاووس، سيد علي بن موسى. مهج الدعوات و منهج العبادات، قم، دار الذخائر، ١٤١١ قمرى.
٣. ابن مشهدى، محمد بن جعفر. المزار الكبير، قم، دفتر انتشارات اسلامى، ١٤١٩ قمرى.
٤. ابن جوزى، يوسف بن قزاوغلى. تذكرة الخواص، قم، مركز الطباعة و النشر للمجمع العالمى لأهل البيت عليهم السلام، ١٤٢٦ هجرى.
٥. ابوالفرج اصفهاني، علي بن حسين. الأغاني، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ١٤١٥ قمرى.
٦. ابوالفرج اصفهاني، علي بن حسين. مقاتل الطالبين، بيروت، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، ١٤١٩ قمرى (١٩٩٨ ميلادى).
٧. احسايبى، احمد بن زين الدين. جوامع الكلم، جلد پنجم، ترجمه رساله حياة النفس. ترجمه سيد كاظم رشتى، بصره، مطبعة الغدير، ١٤٣٠ قمرى.
٨. احسايبى، احمد بن زين الدين. جوامع الكلم، جلد پنجم، رساله حياة النفس، بصره، مطبعة الغدير، ١٤٣٠ قمرى.
٩. احسايبى، احمد بن زين الدين. جوامع الكلم، جلد چهارم، شرح العرشية، بصره، مطبعة الغدير، ١٤٣٠ قمرى.
١٠. احسايبى، احمد بن زين الدين. جوامع الكلم، جلد هشتم، الرسالة الرشتية، بصره، مطبعة الغدير، ١٤٣٠ قمرى.

۱۱. احسائی، احمد بن زین الدین. شرح الزيارة الجامعة الكبيرة، بیروت، مؤتسسه الأحقافی، ۱۴۳۲ قمری (۲۰۱۱ میلادی).
۱۲. أحمد بن حنبل. مسند أحمد، بیروت. دار صادر، بی تا.
۱۳. اشراق خاوری، عبدالحمید. تقویم تاریخ امر، تهران، مؤتسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۶ بدیع.
۱۴. اشراق خاوری، عبدالحمید. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، تهران، لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۱۷ بدیع.
۱۵. اشراق خاوری، عبدالحمید. ریح مختوم، جلد اول، تهران، مؤتسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع.
۱۶. اشراق خاوری، عبدالحمید. ریح مختوم، جلد دوم، تهران، لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۰۳ بدیع (۱۳۲۵ شمسی).
۱۷. اشراق خاوری، عبدالحمید. قاموس توقیع منیع مبارک، جلد اول، تهران، مؤتسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۸ بدیع.
۱۸. اشراق خاوری، عبدالحمید. قاموس توقیع منیع مبارک، جلد دوم، تهران، مؤتسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۸ بدیع.
۱۹. اشراق خاوری، عبدالحمید. گنج شایگان، تهران، مؤتسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.
۲۰. اشراق خاوری، عبدالحمید. گنجینه حدود و احکام، تهران، مؤتسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع.
۲۱. اشراق خاوری، عبدالحمید. مائده آسمانی، جلد ۲ و ۴ و ۷ و ۸ و ۹، مؤتسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.
۲۲. اعتضاد السلطنه، علیقلی میرزا. فتنه باب، تهران، انتشارات بابک، ۱۳۶۲ شمسی.
۲۳. افندی، شوقی. توقیعات مبارکه سال ۱۰۲ تا ۱۰۹ بدیع، تهران، مؤتسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع.
۲۴. افندی، شوقی. دور بهائی، تهران، لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۱۱ بدیع.
۲۵. افندی، شوقی. قرن بدیع، جلد اول، ترجمه نصرالله مودت، تهران، مؤتسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.
۲۶. افندی، شوقی. قرن بدیع، جلد دوم، ترجمه نصرالله مودت، تهران، مؤتسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع.

۲۷. افندی، شوقی. قرن بديع. جلد سوم، ترجمه نصرالله مودت، تهران، مؤتسه ملی مطبوعات امري، ۱۲۲۰ بديع.
۲۸. افندی، عباس (عبدالبهاء). الواح وصایای مبارکه حضرت عبدالبهاء. مصر، ابوالقاسم گلستانه شیرازی با اجازه محفل مصر، ۸۱ بديع (۱۳۴۲ هجری).
۲۹. افندی، عباس (عبدالبهاء). تذکرة الوفاء، حيفا، مطبعة عباسیه، ۱۳۴۳ هجری.
۳۰. افندی، عباس (عبدالبهاء). خطابات مبارکه، تهران، مطبعة آزردهگان، ۹۹ بديع.
۳۱. افندی، عباس (عبدالبهاء). مفاوضات، لیڈن هلاند. مطبعة بریل، ناشر کلیفورڈ بارنی، ۱۹۰۸ میلادی.
۳۲. افندی، عباس (عبدالبهاء). مقاله شخصی سیاح، هوفهایم، مؤتسه مطبوعات امري آلمان، ۱۵۸ بديع (۲۰۰۱ میلادی).
۳۳. افندی، عباس (عبدالبهاء). مکاتیب، جلد دوم، مصر، مطبعة کردستان العلمیه، ناشر فرج الله زکی، ۱۳۳۰ هجری.
۳۴. افندی، عباس (عبدالبهاء). مکاتیب، جلد سوم، مصر، ناشر فرج الله زکی، ۱۳۴۰ هجری.
۳۵. افندی، عباس (عبدالبهاء). منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد چهارم، لانگنهاین، لجنة نشر آثار امري، بی تا.
۳۶. ایلایی، ع. بابیت و بهائیت در بستر تاریخ، اصفهان، عطر عترت، ۱۳۸۲ شمسی.
۳۷. آل الطالقانی، سید محمد حسن. الشیخة، بیروت. الآمال المطبوعات، ۱۴۲۰ قمری.
۳۸. آیتی، عبدالحسین (آواره). الکواکب الدرية في مآثر البهائية، جلد اول، مصر، مطبعة سعادت، ۱۳۴۲ هجری.
۳۹. آیتی، عبدالحسین (آواره). کشف الحیل، تهران، راه نیکان، ۱۳۹۲ شمسی.
۴۰. باسورث، کلیفورڈ ادموند. سلسله های اسلامی، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ شمسی.
۴۱. البخاری الجعفی، محمد بن اسماعیل. صحیح البخاری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱ قمری.
۴۲. بلخی، جلال الدین محمد (مولوی). مثنوی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳ شمسی.
۴۳. تاجری، حسین. انتظار بذر انقلاب، تهران، نشر کوکب، ۱۳۵۸ شمسی.
۴۴. الترمذی، محمد بن عیسی بن سورة. سنن ترمذی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۳ قمری (۱۹۸۳ میلادی).

۴۵. تنکابنی، محمد بن سلیمان. قصص العلماء، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ شمسی.
۴۶. حبیبی، مهدی. مسافر صبح، تهران، گوی، ۱۳۹۰ شمسی.
۴۷. الحسنی الندوی. ابوالحسن علی. القادیانی و القادیانیه، جدّه، الدار السعودیه للنشر، ۱۳۸۷ هجری (۱۹۶۷ میلادی).
۴۸. حسینی دشتی، مصطفی. معارف و معاریف: دایرة المعارف جامع اسلامی، تهران، آرایه، ۱۳۸۵ شمسی.
۴۹. خزاز رازی، علی بن محمد. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، قم، بیدار، ۱۴۰۱ قمری.
۵۰. دارمستتر، جیمز. مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم هجری، ترجمه محسن جهانسوز، تهران، شرکت کتاب فروشی ادب، بی تا.
۵۱. دوانی، علی. دانشمندان عامه و مهدی موعود، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۴ شمسی..
۵۲. رشتی، سید کاظم. جواهرالحکم، جلد سوم، رساله فی الهیئة و الأفلاک و تطبیق ظاهرها و باطنها، بصره، شرکتة الغدیر للطباعة و النشر المحدودة، ۱۴۳۲ قمری.
۵۳. رشتی، سید کاظم. جواهرالحکم، جلد سوم، رساله فی جواب الآخوند الملامهدی الرشتی، بصره، شرکتة الغدیر للطباعة و النشر المحدودة، ۱۴۳۲ قمری.
۵۴. رشتی، سید کاظم. جواهرالحکم، جلد هفتم، دلیل المتحیرین، بصره، شرکتة الغدیر للطباعة و النشر المحدودة، ۱۴۳۲ قمری.
۵۵. رشتی، سید کاظم. جواهرالحکم، جلد هفتم، رساله الحجّة البالغة، بصره، شرکتة الغدیر للطباعة و النشر المحدودة، ۱۴۳۲ قمری.
۵۶. رشتی، سید کاظم. جواهرالحکم، جلد هشتم، الرسالة الغریة، بصره، شرکتة الغدیر للطباعة و النشر المحدودة، ۱۴۳۲ قمری.
۵۷. رشتی، سید کاظم. جواهرالحکم، جلد یازدهم، شرح آیه الكرسی، بصره، شرکتة الغدیر للطباعة و النشر المحدودة، ۱۴۳۲ قمری.
۵۸. رشتی، سید کاظم. جواهرالحکم، جلد یازدهم، صورة وصیة السید المرحوم، بصره، شرکتة الغدیر للطباعة و النشر المحدودة، ۱۴۳۲ قمری.
۵۹. رشتی، سید کاظم. رساله شرح القصیده، نسخه خطی، کتابخانه شورای مجلس ملی، ش ۷۳۱۰.
۶۰. رضوی اردکانی، ابوفاضل، ماهیت قیام مختار بن ابی عبید ثقفی، قم، انتشارات دفتر



- تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸ شمسی.
۶۱. سلطانی، مصطفی. تاریخ و عقاید زیدیه، قم، ادیان، ۱۳۹۰ شمسی.
۶۲. سلیمانی، عزیزالله. مصابیح هدایت، جلد اول، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ بدیع.
۶۳. سلیمانی، عزیزالله. مصابیح هدایت، جلد دوم، تهران، لجنة ملی نشر آثار امری، ۱۰۶ بدیع.
۶۴. سمندر، کاظم. تاریخ سمندر، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع.
۶۵. شریف الرضی، محمد بن حسین. نهج البلاغة، تصحیح صبحی صالح، قم، هجرت، ۱۴۱۴ قمری.
۶۶. شفتی بیدآبادی، محمد باقر. پرسش‌ها و پاسخ‌ها پیرامون عقاید شیخیه، قم، عطر عترب، ۱۳۸۸ شمسی.
۶۷. شیرازی، علی محمد (باب). بیان عربی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۶۸. شیرازی، علی محمد (باب). بیان فارسی، بی‌جا، بی‌نا [چاپ ازلیان به خط نستعلیق]، بی‌تا.
۶۹. شیرازی، علی محمد (باب). تفسیر سورة کوثر، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۷۰. شیرازی، علی محمد (باب). تفسیر سورة یوسف (قیوم الأسماء، أحسن القصص)، نسخه مخطوط ۲۳۴ صفحه‌ای به خط محمد مهدی ابن کربلایی شاه کرم، ۱۲۶۱ قمری.
۷۱. شیرازی، علی محمد (باب). دلائل سبعة، بی‌جا [تهران]، بی‌نا [چاپ ازلیان]، بی‌تا.
۷۲. شیرازی، علی محمد (باب). صحیفه‌ی عدلیه، نسخه خطی، کتابخانه دانشگاه پیرنستون، مجموعه ویلیام میلر، ش ۲۳۱.
۷۳. شیرازی، علی محمد (باب). لوح هیکل الدین (در ادامه کتاب بیان)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۷۴. شیرازی، علی محمد (باب). مجموعه آثار حضرت اعلی. فی السلوک إلى الله، بی‌جا، بی‌نا [تکثیر با اجازه محفل ملی ایران]، ۱۳۳ بدیع.
۷۵. شیرازی، علی محمد (باب)؛ نوری، میرزا یحیی (صبح ازل). مجموعه‌ای از آثار نقطه اولی و صبح ازل، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۷۶. صافی گلپایگانی، لطف الله. منتخب الأثر فی الإمام الثانی عشر علیه السلام، تهران، مکتبة الصدر، بی‌تا [الطبعة الثالثة].
۷۷. طبرسی، احمد بن علی. الإحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ هجری.

۷۸. طبرسی، فضل بن حسن. مجمع البیان، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ شمسی.
۷۹. طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم. دلائل الإمامة، قم، بعثت، ۱۴۱۳ قمری.
۸۰. طوسی، محمد بن الحسن. الغيبة، قم، دار المعارف الإسلامية، ۱۴۱۱ قمری.
۸۱. عاملی نباطی بیاضی، ابومحمد علی. الصراط المستقیم إلى مستحقی التقدیم، نجف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۴ قمری.
۸۲. علی بن الحسین زین العابدین. الصحيفة السجادية، قم، دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۶ شمسی.
۸۳. عمر موسی، عزالدین. دولت موخدون در غرب جهان اسلام، ترجمه صادق خورشیا، قم، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۱ شمسی.
۸۴. عیاشی، محمد بن مسعود. تفسیر العیاشی، تهران، المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ قمری.
۸۵. فاضل مازندرانی، اسدالله. اسرار الآثار خصوصی، جلد اول، تهران، مؤتسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.
۸۶. فاضل مازندرانی، اسدالله. اسرار الآثار خصوصی، جلد دوم، تهران، مؤتسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.
۸۷. فاضل مازندرانی، اسدالله. اسرار الآثار خصوصی، جلد چهارم، تهران، مؤتسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.
۸۸. فاضل مازندرانی، اسدالله. امر و خلق، جلد چهارم، تهران، مؤتسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع.
۸۹. فاضل مازندرانی، اسدالله. تاریخ ظهور الحق، جلد دوم، نسخه خطی.
۹۰. فاضل مازندرانی، اسدالله. تاریخ ظهور الحق، جلد سوم، بی جا، بی نا [چاپ بهائیان]، بی تا.
۹۱. فاضل مازندرانی، اسدالله. تاریخ ظهور الحق، جلد پنجم، نسخه خطی.
۹۲. فیض، محسن. بشارت موهوم، تهران، انتشارات گوی، ۱۳۹۱ شمسی.
۹۳. فیضی، محمد علی. کتاب حضرت بهاء الله، تهران، مؤتسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع.
۹۴. قائمی، محمد علی. دروس الدیانة، بی جا، بی نا، بی تا.
۹۵. القشیری النیسابوری، مسلم بن الحجاج ابن مسلم. الجامع الصحیح، بیروت، دار الفکر، بی تا.
۹۶. القمی، محمد بن علی ابن بابویه. عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران، نشر جهان،



۱۳۸۷ قمری.

۹۷. القمى، محمد بن على ابن بابويه. کمال الدین و تمام النعمة، تهران. اسلامیه، ۱۳۹۵ قمری.

۹۸. القمى، محمد بن على بن بابويه. الأمالى، تهران، کتابچی، ۱۳۷۶ شمسی.

۹۹. کاتب، میرزا مصطفى. جواب لوح جناب عباس افندی، نسخه خطی، کتابخانه دانشگاه پیرنستون، مجموعه ویلیام میلر، ش ۲۲۶.

۱۰۰. کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ قمری.

۱۰۱. کاشانی، میرزا جانی. نقطة الکاف، به سعی ادوارد براون، لیدن، مطبعة بریل، ۱۳۲۸ قمری (۱۹۱۰ میلادی).

۱۰۲. گرینستون، جولیس. انتظار مسیحا در آیین یهود، ترجمه حسین توفیقی، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۷ شمسی.

۱۰۳. گلپایگانی، ابوالفضائل. درر البهية في جواب الأسئلة الهندية، مصر، مطبعة الموسوعات بیاب الشعرية، ۱۳۱۸ قمری (۱۹۰۰ میلادی).

۱۰۴. گلپایگانی، ابوالفضل. کتاب الفرائد، هوفهایم، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۱۵۸ بدیع (۲۰۰۱ میلادی).

۱۰۵. گلپایگانی، ابوالفضل. كشف الغطاء عن حیل الأعداء، عشق آباد روسیه، بی نا، ۱۳۳۴ هجری.

۱۰۶. گهرریز، هوشنگ. حروف حی، دهلی نو، انتشارات مرآت، ۱۹۹۳ میلادی.

۱۰۷. ماکسول، روحیه. گوهریکتا، ترجمه ابوالقاسم فیضی، بی جا [تهران]، بی نا، بی تا.

۱۰۸. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. بحار الأنوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ قمری.

۱۰۹. مدرسی چهاردهی، مرتضی. «داستان احوال و آثار شیخ احمد احسائی»، مجله دانشنامه (نشریه مؤسسه پایدار)، ۱۵ خرداد ۱۳۲۶ شمسی، شماره ۱، صفحات ۱۲۱ تا ۱۶۹.

۱۱۰. مسعودی، علی بن حسین. إثبات الوصية، قم، انصاریان، ۱۳۸۴ شمسی (۱۴۲۶ قمری).

۱۱۱. مقدسی، مطهر بن طاهر. البدء و التاریخ، مصر، مكتبة الثقافة الدينية، بی تا.

۱۱۲. مهتدی صبحی، فضل الله. پیام پدر، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶ شمسی.

۱۱۳. مهتدی صبحی، فضل الله. خاطرات انحطاط و سقوط، تهران، نشر علم، ۱۳۸۴ شمسی.

۱۱۴. مهتدی صبحی، فضل الله. فریب: خاطرات صبحی، تهران، کیهان، ۱۳۸۸ شمسی.
۱۱۵. مؤید، حبیب. خاطرات حبیب، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۸ بدیع.
۱۱۶. نوری، حسین علی (بهاء الله). ادعیه حضرت محبوب، مصر، ناشر فرج الله زکی، ۷۶ بدیع (۱۳۳۹ هجری).
۱۱۷. نوری، حسین علی (بهاء الله). اشراقات، بی نا، بی تا.
۱۱۸. نوری، حسین علی (بهاء الله). اقتدارات، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۱۹. نوری، حسین علی (بهاء الله). ایقان، مصر، ناشر فرج الله زکی، ۱۳۵۲ هجری.
۱۲۰. نوری، حسین علی (بهاء الله). آثار قلم اعلی، جلد اول، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع.
۱۲۱. نوری، حسین علی (بهاء الله). کتاب اقدس، بمبئی، مطبعة ناصری، ۱۳۱۴ هجری.
۱۲۲. نوری، حسین علی (بهاء الله). کتاب بدیع، تهران، مطبعة آزدگان، ۲۶ بدیع (۱۲۸۶ هجری).
۱۲۳. نوری، حسین علی (بهاء الله). لوح ابن الذئب (لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی)، مصر. مطبعة سعادت، ۱۳۳۸ هجری.
۱۲۴. نوری، حسین علی (بهاء الله). مجموعه الواح مبارکه، کتاب عهدی، مصر، مطبعة سعادت، ۱۳۳۸ هجری.
۱۲۵. نوری، حسین علی (بهاء الله). مجموعه الواح مبارکه، لوح رئیس فارسی، مصر، مطبعة سعادت، ۱۳۳۸ هجری.
۱۲۶. نوری، عزیه خانم. تنبیه النائمین، به کوشش سید مقداد نبوی رضوی، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۴ شمسی.
۱۲۷. نوری، عزیه خانم. تنبیه النائمین، به کوشش محمد صادق ابراهیمی و ناصر دولت آبادی، بی جا [تهران]، بی نا [چاپ ازلیان]، بی تا.
۱۲۸. نیکو، حسن. فلسفه نیکو، تهران، نشر راه نیکان، ۱۳۹۰ شمسی.
۱۲۹. ودود، آنور. ساخته های بهائیت، تهران، بی نا، ۱۳۲۶ شمسی.

130. Browne, Edward G., Materials for the Study of the Babi Religion, Cambridge: at the University Press, 1918.

